
گفتمان های استراتژیک
تبلیغی و آموزشی
قرآن کریم
تفسیر المیزان
به اهتمام: سید مهدی امین
با نظارت: دکتر محمد بیستونی

بسم الله الرحمن الرحیم

# گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم


نویسنده:

مهدی امین



ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

# گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم ( تفسیر موضوعی المیزان )

## مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، سیدمهدی، ۱۳۱۶ -

عنوان و نام پدیدآور : گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم ( تفسیر موضوعی المیزان )/ به اهتمام مهدی امین؛ با نظارت محمد بیستونی.

مشخصات نشر : قم: بیان جوان: آستان قدس رضوی، شرکت به‌نشر ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۳۰۲ص.

فروست : تفسیر موضوعی المیزان؛ [ج.] ۵۶.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۸۶-۴

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : این کتاب بر اساس کتاب" المیزان فی تفسیرالقرآن "تالیف محمدحسین طباطبایی است.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : گفتمان روایی -- جنبه‌های قرآنی

شناسه افزوده : بیستونی محمد، ۱۳۳۷ -

شناسه افزوده : طباطبائی محمدحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰. المیزان فی تفسیرالقرآن

شناسه افزوده : شرکت به‌نشر ( انتشارات آستان قدس رضوی)

شناسه افزوده : تفسیر موضوعی المیزان؛ [ج.] ۵۶.

رده بندی کنگره : BP۹۸/الف۸۳ت۷ ۵۶.ج ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۶۸۶۶۹

## فهـــرســت مطــالــب

فهـرست مطـالـب

موضـوع صفحـه



(۳۴۸)



فهـرست مطـالـب

موضـوع صفحـه



(۳۴۹)



فهـرست مطـالـب

موضـوع صفحـه



(۳۵۰)

(۳۵۵)

مَنْ تَسَلّی بِالْکُتُبِ لَم تَفُتْهُ سَلْوَةٌ

هرکـس با کتاب آرامــش یابد، آرامش او فوت نمی‌شود (به آرامش واقعــی و پایـدار می‌رسد)

امام علی علیه‌السلام

(۳۵۶)

دُرَرُالْکَلِم صفحه ۲۵۲

۳)

## تقدیم به

اِلی سَیِّدِنا وَ نَبِیِّنا مُحَمَّدٍ
رَسُـولِ اللّـهِ وَ خاتَـمِ النَّبِیّینَ وَ اِلی مَوْلانا
وَ مَوْلَی الْمُوَحِّدینَ عَلِیٍّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ اِلی بِضْعَةِ
الْمُصْطَفی وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَیِّدَةِ نِساءِ الْعالَمینَ وَ اِلی سَیِّدَیْ

شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ اِلَى الاَئِمَّةِ التِّسْعَةِ
الْمَعْصُومينَ الْمُكَرَّمينَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ لاسِيَّما بَقِيَّـةِاللّهِ فِي‌الاَرَضينَ وَ وارِثِ عُلُوم
الاَنْبياءِ وَ الْمُرْسَلينَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِالظَّلَمَةِ وَ الْمُدَّخِرِ لِاِحْياءِ الْفَرائِضِ وَ مَعالِمِ الدّينِ ،
الْحُجَّةِبْنِ‌الْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالى فَرَجَهُ الشَّريفَ فَيا مُعِزَّ
الاَوْلِياءِوَيامُذِلَ‌الاَعْداءِاَيُّهَاالسَّبَبُ‌الْمُتَّصِلُ‌بَيْنَ‌الاَرْضِ‌وَالسَّماءِقَدْمَسَّنا

(۶)

وَ اَهْلَنَا الضُّـرَّ فى غَيْبَتِـكَ وَ فِراقِـكَ وَ جِئْنـا بِبِضاعَـةٍ
مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَاَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ مِنْ مَنِّكَ وَ
فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْكَ
اِنّا نَريكَ مِنَ الْمُحْسِنينَ

## متن تأئیدیه حضرت آیةاللّه محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری و رییس شورایعالی مدیریت حوزه علمیه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم

قرآن کریـم ایـن بزرگ‌تریـن هـدیه آسـمانی و عـالی‌ترین چراغ هـدایت که خداونـد عـالم به وسـیله آخرین پیـامبرش برای بشـریت فروفرسـتاده است؛ همواره انسان‌ها را دسـتگیری و راهنمایی نموده و می‌نماید. این انسان‌ها هسـتند که به هر مقدار بیشتر با این نور و رحمت

(۷)

ارتباط برقرار کننـد بیشتر بهره می‌گیرنـد. ارتباط انسان‌ها با قرآن کریم با خوانـدن، اندیشـیدن، فهمیـدن، شـناختن اهداف آن شـکل می‌گیرد. تلاـوت، تفکر، دریافت و عمل انسان‌ها به دسـتورالعمل‌های آن، سـطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسـهیل و روان و آسان کردن این ارتباط انجام می‌گیرد هرکدام به نوبه خود ارزشمند است. کارهای گوناگونی که دانشمند محترم جناب آقای دکتر بیسـتونی برای نسـل جوان در جهت این خـدمت بزرگ و امکـان ارتبـاط بهتر نسل‌جوان با قرآن انجام‌داده‌انـد؛ همگی قابل تقـدیر و تشکر و احترام است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصیه می‌کنم که از این آثار بهره‌مند شوند.

توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم.

محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری ۱/۲/۱۳۸۸

(۸)

## متن تائیدیه حضرت آیةاللّه مرتضی مقتدایی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم

توفیق نصیب گردیـد از مؤسـسه قـرآنی تفسیر جوان بازدیـد داشـته باشم و مواجه شدم با یک باغسـتان گسترده پرگل و متنوع که به‌طـور یقین از معجزات قرآن است که این ابتکـارات و روش‌هـای نـو و جـالب را به ذهن یـک نفر که بایـد مورد عنـایت ویژه قرار گرفته باشد القاء نماید تا بتواند در سطح گسترده کودکان و جوانان و نوجوانان و غیرهم را با قرآن‌مجید مأنوس به‌طوری که مفاهیم

بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهی و قرآنی نماید و آن برادر بزرگوار جناب آقای دکتر محمد بیستونی است که این توفیق نصیب ایشان گردیده و ذخیره عظیم و باقیات الصالحات جاری برای آخرت ایشان هست. به امید این که همه اقدامات با خلوص قرین و مورد توجه

(۹)

ویژه حضرت بقیت‌اللّه‌الاعظم ارواحنافداه باشد.

مرتضی مقتدایی

به تاریخ یوم شنبه پنجم ماه مبارک رمضان‌المبارک ۱۴۲۷

(۱۰)

## متن‌تأییدیه حضرت آیةاللّه‌سیدعلی‌اصغردستغیب‌نماینده محترم‌خبرگان‌رهبری‌دراستان‌فارس

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

«وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبیانا لِکُلِّ شَیْءٍ» (۸۹ / نحل)

تفسیر المیزان گنجینه گرانبهائی است که به مقتضای این کریمه قرآنی حاوی جمیع موضوعات و عناوین مطرح در زندگی انسان‌ها می‌باشد. تنظیم موضوعی این مجموعه نفیس اولاً موجب آن است که هرکس عنوان و موضوع مدّنظر خویش را به سادگی پیدا کند و ثانیا زمینه مناسبی در راستای تحقیقات موضوعی برای پژوهشگران و اندیشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.

این توفیق نیز در ادامه برنامه‌های مؤسسه قرآنی تفسیر جوان در تنظیم و نشر آثار

(۱۱)

قرآنی مفسّرین بزرگ و نامی در طول تاریخ اسلام، نصیب برادر ارزشمندم جناب آقای دکتر محمد بیستونی و گروهی از همکاران قرآن‌پژوه ایشان گردیده است. امیدوارم همچنان از توفیقات و تأییدات الهی برخوردار باشند.

سیدعلی اصغر دستغیب

۲۸/۹/۸۶

## مقدمه ناشر

براساس پژوهشی که در مؤسسه قرآنی تفسیر جوان انجام شده، از صدر اسلام تاکنون حدود ۱۰/۰۰۰ نوع تفسیر قرآن کریم منتشر گردیده است که بیش از ۹۰٪ آنها به دلیل پرحجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاری کامل آیات و روایات و کلمات عربی، نثر و نگارش تخصصی و پیچیده، قطع بزرگ کتاب و... صرفا برای «متخصصین و علاقمندان حرفه‌ای»

(۱۲)

کاربرد داشته و افراد عادی جامعه به ویژه «جوانان عزیز» آنچنان که شایسته است نمی‌توانند از این قبیل تفاسیر به راحتی استفاده کنند.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان ۱۵ سال برای ساده‌سازی و ارائه تفسیر موضوعی و کاربردی در کنار تفسیرترتیبی تلاش‌های گسترده‌ای را آغاز نموده است که چاپ و انتشار تفسیر جوان (خلاصه ۳۰ جلدی تفسیر نمونه، قطع جیبی) و تفسیر نوجوان (۳۰ جلدی، قطع جیبی کوچک) و بیش از یکصد تفسیر موضوعی دیگر نظیر باستان‌شناسی قرآن کریم، رنگ‌شناسی، شیطان‌شناسی، هنرهای دستی، ملکه گمشده و شیطانی همراه، موسیقی، تفاسیر گرافیکی و... بخشی از خروجی‌های منتشر شده در همین راستا می‌باشد.

کتابی که ما و شما اکنون در محضر نورانی آن هستیم حاصل تلاش ۳۰ ساله «استادارجمند جناب آقای‌سیدمهدی‌امین» می‌باشد.ایشان تمامی مجلدات تفسیرالمیزان را به

مقدمه ناشر (۱۳)

دقت مطالعه کرده و پس از فیش برداری، مطالب را «بدون هیچ گونه دخل و تصرف در متن تفسیر» در هفتاد عنوان موضوعی تفکیک و برای نخستین بار «مجموعه ۷۰ جلدی تفسیر موضوعی المیزان» را تدوین نموده که هم به صورت تک موضوعی و هم به شکل دوره‌ای برای جوانان عزیز قابل استفاده کاربردی‌است.

«تفسیر المیزان» به گفته شهید آیهٔ اللّه مطهری (ره) «بهترین تفسیری است که در میان شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است». «المیزان» یکی از بزرگ‌ترین آثار علمی علامه طباطبائی (ره)، و از مهم‌ترین تفاسیر جهان اسلام و به حق در نوع خود کم‌نظیر و مایه مباهات و افتخار شیعه است. پس از تفسیر تبیان شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه) و مجمع‌البیان شیخ طبرسی (م ۵۴۸ ه) بزرگ‌ترین و جامع‌ترین تفسیر شیعی و از نظر قوّت علمی و مطلوبیت روش تفسیری، بی‌نظیر است. ویژگی مهم این تفسیر به‌کارگیری تفسیر قرآن به

(۱۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

قرآن و روش عقلی و استدلالی است. این روش در کار مفسّر تنها در کنار هم‌گذاشتن آیات برای درک معنای واژه خلاصه نمی‌شود، بلکه موضوعات مشابه و مشترک در سوره‌های مختلف را کنار یکدیگر قرار می‌دهد، تحلیل و مقایسه می‌کند و برای درک پیام آیه به شیوه تدبّری و اجتهادی توسل می‌جوید.

یکی از ابعاد چشمگیر المیزان، جامعه‌گرایی تفسیر است. بی‌گمان این خصیصه از اندیشه و گرایش‌های اجتماعی علامه طباطبائی (ره) برخاسته است و لذا به مباحثی چون حکومت، آزادی، عدالت اجتماعی، نظم اجتماعی، مشکلات امّت اسلامی، علل عقب ماندگی مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات مارکسیسم و دهها موضوع روز، روی آورده و به‌طورعمیق مورد بحث و بررسی قرارداده است.

شیوه مرحوم علاّمه به‌این شرح است که در آغاز، چندآیه از یک‌سوره را می‌آورد و آیه، آیه،

مقدمه ناشر (۱۵)

نکات لُغوی و بیانی‌آن‌را شرح می‌دهد و پس از آن، تحت عنوان بیان آیات که شامل مباحث موضوعی است به تشریح آن می‌پردازد.

ولی متأسفانه قدر و ارزش این تفسیر در میان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فراوانی که با دانشجویان یا دانش‌آموزان داشته‌ام همواره نیاز فراوان آنها را به این تفسیر دریافته‌ام و به همین دلیل نسبت به همکاری با جناب آقای سیدمهدی امین اقدام نموده‌ام.

امیدوارم این قبیل تلاش‌های قرآنی ما و شما برای روزی ذخیره شود که به جز اعمال و نیات خالصانه، هیچ چیز دیگری کارساز نخواهد بود.

دکتر محمد بیستونی

(۱۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

تهران ـ تابستان ۱۳۸۸

مقدمه ناشر (۱۷)

## مقـدمـه مـؤلـف

اِنَّـهُ لَقُـــرْآنٌ كَـــرِيـمٌ

فـــى كِتـــابٍ مَكْنُـــونٍ

لا يَمَسُّـــهُ اِلَّا الْمُطَهَّـــرُونَ

این قـرآنـی اسـت کـریـم

در کتـــابـــی مکنـــون

که جز دست پـاکـان و فهـم خاصان بدان نرسد!

(۷۷ ـ ۷۹/ واقعه)

این کتـاب به منزله یـک «کتـاب مرجع» یافرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخـاب و تلخیـص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندی شده است.

(۱۸)

در تقسیم‌بندی به عمـل آمـده از موضوعـات قرآن کریم قریب ۷۰ عنوان مسـتقل به دست آمـد. هر یـک از این موضوعات اصـلی، عنوان مسـتقلی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شـد. هر کتاب در داخل خود به چنـدین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردیـد. هر فصل نیز به سـرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیـر المیـزان انتخـاب و پس از تلخیص، به روال منطقی، طبقه‌بنـدی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شـگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد. در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار عنوان یا سرفصل بالغ گردید.

از لحـاظ زمـانی: کار انتخاب مطالب و فیش‌برداری و تلخیص و نگارش، از

مقدمه مؤلف (۱۹)

اواخـر سـال ۱۳۵۷ شـروع و حـدود ۳۰ سـال دوام داشتـه، و بـا توفیق الهی در لیالی مبـارکه قـدر سال ۱۳۸۵پایان پذیرفتـه و آمـاده چـاپ و نشـر گـردیـده است.

هـدف از تهیه این مجموعـه و نوع طبقه‌بنـدی مطـالب در آن، تسـهیل مراجعه به شـرح و تفسیر آیـات و معـارف قرآن شـریف، از جانب علاقمنـدان علوم قرآنی، مخصوصا محققین جوان است که بتواننـد اطلاعات خود را از طریق بیان مفسـری بزرگ چون علامه فقید آیهٔ اللّه طباطبایی دریافت کنند، و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشـن داشتـه باشنـد.

سال‌هـای طولانـی، مطـالب متعـدد و متنوع دربـاره مفـاهیم قرآن شـریف می‌آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دینمان قرار می‌گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید

(۲۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

جواب می‌دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قـدس‌اللّه سرّه الشـریف، ترجمه شـد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شـد و جوابی را که لازم بود می‌توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتمادِ فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می‌نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود. لـذا این ضـرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه‌بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائرهٔالمعـارف در دسـترس همه دین‌دوستان قرارگیرد. این همان انگیزه‌ای بـود کـه مـوجب تهیه این مجلـدات گـردید.

بـدیهی است این مجلـدات شامـل تمـامی جزئیات سوره‌ها و آیات الهی قرآن نمی‌شود، بلکه سـعی شـده مطالبی انتخاب شود که در

تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار

مقدمه مؤلف (۲۱)

به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصـول این مطالب باتوضیح و تفصیل در «تفسیر المیزان» موجود است که خواننـده می‌تواند برای پی گیـری آن‌ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظـور مستنـد هر مطلـب با ذکر شماره مجلـد و شماره صفحـه مربوطـه و آیه مـورد استناد در هر مطلب قید گردیده است.

ذکراین‌نکته لازم‌است که چون‌ترجمه‌تفسیرالمیزان به‌صورت دومجموعه ۲۰ جلـدی و ۴۰جلـدی منتشرشده بهتراست درصورت نیازبه‌مراجعه به‌ترجمه المیزان، بر اساس ترتیب عددی آیات قرآن به سراغ جلد موردنظر خود، صرف‌نظراز تعداد مجلدات بروید.

و مقدر بود که کار نشر چنین مجموعه آسمانی در مؤسسه‌ای انجام گیرد که با هـدف نشـر معـارف قـرآن شـریـف، به صورت تفسیر، مختص نسل جوان،

(۲۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

تأسیس شده باشد، و استاد مسلّم، جنـاب آقـای دکتـر محمـد بیستونی، اصلاح و تنقیـح و نظـارت همـه‌جـانبه بر این مجمـوعه قـرآنی شریف را به عهـده گیـرد.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان با ابتکار و سلیقه نوین، و به منظور تسهیل در رسانـدن پیام آسمانی قرآن مجیـد به نسل جوان، مطالب قرآنی را بـه صـورت کتاب‌هـایی در قطع جیبـی منتشـر می‌کنـد. ایـن ابتکـار در نشـر همیـن مجلـدات نیـز بـه کـار رفته، تـا مطـالعـه آن در هـر شـرایـط زمـانـی و مکـانی، برای جـوانان مشتاق فرهنگ الهی قرآن شریف، ساده و آسان گردد...

و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست، و آنچه انجـام شـده و می‌شـود، همه از جانب اوست !

و صلوات خدا بر محمّد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این

مقدمه مؤلف (۲۳)

وظیفه الهی بودنـد، و بر علامه فقیـد آیـهٔاللّه طباطبایی و اجداد او، و بر همه وظیفه‌داران این مجموعه شـریف و آباء و اجدادشان باد، که مسلمان شایسته‌ای بودند و ما را نیز در مسیـر شنـاخت اسلام واقعی پرورش دادنـد!

لیله قدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی حبیبی امین

(۲۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

## فصل اول:تفسیر و تحلیل گفتمان‌های قرآن در خلقت انسان

### قراردادن جانشین خدا در زمین، گفتمان خدا با ملائکه

«وَ اِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَهِٔ اِنّی جاعِلٌ فِی الاَرْضِ خَلیفَهًٔ قالُوا اَتَجْعَلُ فیها مَنْ یُفْسِدُ فیها وَ یَسْفِکُ الدِّماءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ قالَ اِنّی اَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ...!»

(۲۵)

«و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من می‌خواهم در زمین جانشینی بیافرینم گفتند: در آن‌جا مخلوقی پدید می‌آوری که تباهی کنند و خون‌ها بریزند؟

با این‌که ما تو را به پاکی می‌ستائیم و تقدیس می گوئیم؟ گفت: من چیزها می‌دانم که شما نمی‌دانید!»
«و خدا همه نام‌ها را به آدم بیاموخت پس از آن همه آنان را به فرشتگان عرضه کرد و گفت اگر راست می گوئید مرا از نام این‌ها خبر دهید؟»
«گفتند تو را تنزیه می‌کنیم ما دانشی جز آن‌چه تو به ما آموخته‌ای نداریم که دانای فرزانه تنها توئی!»
«گفت: ای آدم! فرشتگان را از نام ایشان آگاه کن و چون از نام آن‌ها آگاهشان
(۲۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم
کرد گفت مگر به شما نگفتم که من نهفته‌های آسمان و زمین را می‌دانم، آن‌چه را که شما آشکار کرده‌اید و آن‌چه را پنهان داشتید می‌دانم!» (۳۰ تا ۳۳ / بقره)
پاسخی که در این آیات از ملائکه حکایت شده، اشعار بر این معنا دارد، که ملائکه از کلام خدای تعالی که فرمود: می‌خواهم در زمین خلیفه بگذارم، چنین فهمیده‌اند که این عمل باعث وقوع فساد و خونریزی در زمین می‌شود، چون می‌دانسته‌اند که موجود زمینی به خاطر این‌که مادی است، باید مرکب از قوائی غضبی و شهوی باشد و چون زمین دار تزاحم و محدود الجهات است و مزاحمات در آن بسیار می‌شود، مرکباتش در معرض انحلال و انتظام‌هایش و اصلاحاتش در مظنه فساد و بطلان واقع می‌شود، لاجرم زندگی در آن جز به صورت زندگی نوعی و اجتماعی فراهم نمی‌شود و بقاء در
قراردادن‌جانشین‌خدا در زمین، گفتمان‌خداباملائکه (۲۷)
آن به حد کمال نمی‌رسد، جز با زندگی دسته جمعی، معلوم است که این نحوه زندگی بالاخره به فساد و خونریزی منجر می‌شود.
در حالی که مقام خلافت همان‌طور که از نام آن پیداست، تمام نمی‌شود مگر به این‌که خلیفه نمایشگر مستخلف باشد و تمامی شئون وجودی و آثار و احکام و تدابیر او را حکایت کند، البته آن شئون و آثار و احکام و تدابیری که به خاطر تأمین آن‌ها خلیفه و جانشین برای خود معین کرده است.
خدای سبحان که مستخلف این خلیفه است، در وجودش مسمای به اسماء حسنی و متصف به صفات علیائی از صفات جمال و جلال است و در ذاتش منزه از هر نقصی و در فعلش مقدس از هر شر و فسادی است (جلت عظمته!)
خلیفه‌ای که در زمین نشو و نما کند، با آن آثاری که گفتیم زندگی زمینی دارد، لایق
(۲۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم
مقام خلافت نیست، با هستی آمیخته با آن همه نقص و عیبش نمی‌تواند آئینه هستی منزه از هر عیب و نقص و وجود مقدس از هر عدم خدائی گردد، به قول معروف: «تراب کجا و رب الارباب کجا؟»
این سخن فرشتگان پرسش از امری بوده که نسبت به آن جاهل بوده‌اند، خواسته‌اند اشکالی را که در مسأله خلافت یک موجود زمینی به ذهنشان رسیده حل کنند، نه این‌که در کار خدای تعالی اعتراض و چون و چرا کرده باشند به دلیل این اعترافی که خدای‌تعالی از ایشان حکایت کرده، که دنبال سؤال خود گفته‌اند: «اِنَّکَ اَنْتَ الْعَلیمُ الْحَکیمُ: تنها دانای علی الاطلاق و حکیم علی الاطلاق توئی!» (۳۲ / بقره) این جمله می‌فهماند که فرشتگان مفاد جمله را مسلم می‌دانسته‌اند.
پس خلاصه کلام آنان به این معنا برگشت می کند که: خلیفه قرار دادن تنها به این
قراردادن‌جانشین‌خدا در زمین، گفتمان‌خداباملائکه (۲۹)
منظور است که آن خلیفه و جانشین با تسبیح و حمد و تقدیس زبانی و وجودیش، نمایانگر خدا باشد ولی زندگی زمینی اجازه چنین نمایشی به او نمی‌دهد، بلکه برعکس او را به سوی فساد و شر می‌کشاند.
از سوی دیگر، وقتی غرض از خلیفه نشاندن در زمین، تسبیح و تقدیس به آن معنا که گفتیم حکایت کننده و نمایشگر صفات

خدائی تو باشد، از تسبیح و حمد و تقدیس خود ما حاصل است، پس خلیفه‌های تو مائیم و یا پس ما را خلیفه خودت کن، خلیفه شدن این موجود زمینی چه فایده‌ای برای تو دارد؟

خدای تعالی در رد این سخن ملائکه فرمود: «...اِنّی اَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ، وَ عَلَّمَ ادَمَ الْاَسْماءَ کُلَّها...!» (۳۰ / بقره)

زمینه و سیاق کلام به دو نکته اشاره دارد، اول این‌که منظور از خلافت نام‌برده

(۳۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

جانشینی خدا در زمین بوده است. خلافت نام‌برده اختصاصی به شخص آدم علیه‌السلام ندارد، بلکه فرزندان او نیز در این مقام با او مشترکند، آن‌وقت معنای تعلیم اسماء، این می‌شود که: خدای تعالی این علم را در انسان‌ها به ودیعه سپرده، به‌طوری که آثار آن ودیعه، به تدریج و به‌طور دائم، از این نوع موجود سر بزند، هروقت به طریق آن بیفتد و هدایت شود، بتواند آن ودیعه را از قوه به فعل درآورد!

نکته دوم این است که خدای سبحان در پاسخ و رد پیشنهاد ملائکه، مسأله فساد در زمین و خونریزی در آن را، از خلیفه زمینی نفی نکرد و نفرمود: که نه، خلیفه‌ای که من در زمین می‌گذارم خونریزی نخواهند کرد و فساد نخواهند انگیخت و نیز دعوی ملائکه را مبنی بر این‌که ما تسبیح و تقدیس تو می‌کنیم، انکار نکرد، بلکه آنان را بر دعوی خود تقریر و تصدیق کرد. در عرض مطلب دیگری عنوان نمود و آن این بود که در این میان

قراردادن‌جانشین‌خدا در زمین، گفتمان‌خداباملائکه (۳۱)

مصلحتی هست که ملائکه قادر بر ایفاء آن نیستند و نمی‌توانند آن را تحمل کنند، ولی این خلیفه زمینی قادر بر تحمل و ایفای آن هست، آری انسان از خدای سبحان کمالاتی را نمایش می‌دهد و اسراری را تحمل می‌کند که در وسع و طاقت ملائکه نیست!

این مصلحت بسیار ارزنده و بزرگ است، به طوری که مفسده فساد و سفک دماء را جبران می‌کند، ابتداء در پاسخ ملائکه فرموده: «من می‌دانم آنچه را که شما نمی‌دانید!» و در نوبت دوم، به جای آن جواب، این طور جواب می‌دهد: که: «آیا به شما نگفتم من غیب آسمان‌ها و زمین را بهتر می‌دانم؟» مراد از غیب، همان اسماء است، نه علم آدم به آن اسماء، چون ملائکه اصلاً اطلاعی نداشتند از این‌که در این میان آسمانی هست، که آنان علم بدان ندارند، ملائکه این را نمی‌دانستند، نه این‌که از وجود اسماء اطلاع داشته و از علم آدم به آن‌ها بی‌اطلاع بوده‌اند، وگرنه جا نداشت خدای تعالی از ایشان از اسماء بپرسد و این خود روشن است، که سؤال نام‌برده به خاطر این بوده که ملائکه از وجود اسماء بی‌خبر بوده‌اند.

(۳۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

وگرنه حق مقام، این بود که به این مقدار اکتفاء کند، که به آدم بفرماید: «ملائکه را از اسماء آنان خبر بده!» تا متوجه شوند که آدم علم به آن‌ها را دارد، نه این‌که از ملائکه بپرسد که اسماء چیست؟ پس این سیاق به ما می‌فهماند که: ملائکه ادعای شایستگی برای مقام خلافت کرده و اذعان کردند به این‌که آدم این شایستگی را ندارد و چون لازمه این مقام آن است که خلیفه اسماء را بداند، خدای تعالی از ملائکه از اسماء پرسید و آن‌ها اظهار بی‌اطلاعی کردند و چون از آدم پرسید و جواب داد به این وسیله لیاقت آدم برای حیازت این مقام و عدم لیاقت فرشتگان ثابت گردید.

نکته دیگر که در این‌جا هست این است که، خدای سبحان دنباله سؤال خود، این

قراردادن‌جانشین‌خدا در زمین، گفتمان‌خداباملائکه (۳۳)

جمله را اضافه فرمود: «اِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ: اگر راستگو هستید؟» (۲۳ / بقره) و این جمله اشعار دارد بر این‌که ادعای ملائکه ادعای صحیحی نبوده، چون چیزی را ادعا کرده‌اند که لازمه‌اش داشتن علم است.

«وَ عَلَّمَ ادَمَ الْاَسْماءَ کُلَّها ثُمَّ عَرَضَهُمْ...» (۳۱ / بقره) این جمله اشعار دارد بر این‌که اسماء نام‌برده و یا مسماهای آن‌ها موجوداتی زنده

و دارای عقـل بوده‌انـد، که در پس پرده غیب قرار داشـته‌اند و به همین جهت علم به آن‌هـا غیر آن نحوه علمی است که ما به اسـماء موجودات داریم، چون اگر از سـنخ علم ما بود، باید بعد از آن‌که آدم به ملائکه خبر از آن اسماء داد، ملائکه هم مثل آدم دانای به آن اسماء شده باشند و در داشتن آن علم با او مساوی باشند!

معلوم می‌شود آن‌چه آدم از خدا گرفت و آن علمی که خدا به وی آموخت، غیر آن

(۳۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

علمی بود که ملائـکه از آدم آموختنـد، علمی که برای آدم دست داد، حقیقت علم به اسـماء بود، که فراگرفتن آن برای آدم ممکن بود و برای ملائکه ممکن نبود و آدم اگر مستحق و لایق خلافت خدائی شد، به خاطر همین علم به اسماء بوده، نه به خاطر خبر دادن از آن، وگرنه بعـد از خبر دادنش، ملائکه هم مانند او باخبر شدند، دیگر جا نداشت که باز هم بگویند: ما علمی نداریم: «سُبْحانَکَ لا عِلْمَ لَنا اِلّا ما عَلَّمْتَنا: منزهی تو، ما جز آن‌چه تو تعلیممان داده‌ای چیزی نمی‌دانیم!» (۳۲ / بقره)

پس از آن‌چه گذشت روشن شد، که علم به اسماء آن مسمیات، باید طوری بوده باشد که از حقایق و اعیان وجودهای آن‌ها کشف کنـد، نه صـرف نام‌ها، که اهل هر زبانی برای هر چیزی می‌گذارنـد، پس معلوم شـد که آن مسـمیات و نامیده‌ها که برای آدم معلوم شد، حقایقی و موجوداتی خارجی بوده‌اند، نه چون مفاهیم که ظرف وجودشان تنها

قراردادن‌جانشین‌خدا در زمین، گفتمان‌خداباملائکه (۳۵)

ذهن است و نیز موجوداتی بوده‌انـد که در پس پرده غیب، یعنی غیب آسـمان‌ها و زمین نهان بوده‌انـد و عالم شـدن به آن موجودات غیبی، یعنی آن طوری که هستند، از یک‌سو تنها برای موجود زمینی ممکن بوده، نه فرشـتگان آسـمانی و از سوی دیگر آن علم در خلافت الهیه دخالت داشته است.

اسماء نام‌برده اموری بوده‌اند که از همه آسمان‌ها و زمین غایب بوده و به کلی از محیط کون و وجود بیرون بوده‌اند.

پس حاصـل کلاـم این شـد که: این موجودات زنـده و عـاقلی که خـدا بر ملاـئکه عرضه کرد، موجوداتی عـالی و محفوظ نزد خـدا بودند، که در پس حجاب‌های غیب محجوب بودند و خداوند با خیر و برکت آن‌ها هر اسـمی را که نازل کرد، در عالم نازل کرد و هرچه که در آسمان‌ها و زمین هست از نور و بهای آن‌ها مشتق شده است و آن

(۳۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

موجودات با این‌که بسیار و متعددند، در عین حال تعدد عددی ندارند، این طور نیستند که اشخاص آن‌ها با هم متفاوت باشند، بلکه کثرت و تعدد آن‌ها از باب مرتبه و درجه است و نزول اسم از ناحیه آن‌ها نیز به این نحو نزول است: «وَ اِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ اِلّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ: هیـچ چیز نیست مگر آن‌که نزد ما خزینه‌های آن هست و ما از آن خزینه‌ها نازل نمی‌کنیم، مگر به انـدازه معلوم!» (۲۱ / حجر)

«وَ اَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَ ما کُنْتُمْ تَکْتُمُونَ...!» (۳۳ / بقره) قیـد «کُنْتم» به این معنـا اشـعار دارد که: در این میان در خصوص آدم و خلافت او، اسـراری مکتوم و پنهان بوده است. ممکن است این معنا را از آیه بعدی هم، که می‌فرماید: «...فَسَجَدُوا اِلّا اِبْلیسَ، اَبی وَ اسْتَکْبَرَ وَ کانَ مِنَ الْکافِرینَ!» (۳۴ / بقره) اسـتفاده کرد، چون از این جمله برمی‌آید که ابلیس قبل از به‌وجود آمدن صحنه خلقت آدم و سجده ملائکه، کافر بوده، چون فرموده:

قراردادن‌جانشین‌خدا در زمین، گفتمان‌خداباملائکه (۳۷)

کـانَ مِنَ الْکـافِرینَ: از کافرین بود!» و سـجده نکردنش و مخالفت ظاهریش، ناشـی از مخالفتی بوده که در باطن، مکتوم داشـته بود. (۱)

## روز الست! گفتمان خدا با ذریه بشر

«وَ اذْ أَخَـذَ رَبُّـکَ مِنْ بَنـیآ ادَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ اَشْهَدَهُمْ عَلیآ اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی شَهِدْنا اَنْ تَقُولُوا یَوْمَ الْقِیمَةِ اِنّا کُنّا عَنْ هذا غفِلینَ...!»

«و چون پروردگار تو از پسران آدم از پشت‌هایشان نژادشان را بیاورد و آن‌ها را

۱- المیزان ج: ۱، ص: ۱۷۶.

(۳۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

بر خودشان شاهد گرفت که:

ـ مگر من پروردگار شما نیستم؟

ـ گفتند: چرا، شهادت می‌دهیم!

تا روز رستاخیز نگویید که از این نکته غافل بوده‌ایم!»

«یا نگویید که فقط پدران ما از پیش شرک آورده‌اند و ما فرزندانی از پی آن‌ها بوده‌ایم، آیا ما را به سزای اعمالی که بیهوده کاران کرده‌اند هلاک می کنی؟»

«بدین‌سان این‌آیه‌هارا شرح‌می‌دهیم شایدبه‌خدا بازگردند!» (۱۷۲تا۱۷۴/اعراف)

این آیات مسأله پیمان گرفتن از بنی نوع بشر بر ربوبیت پروردگار را ذکر می کند و خـود از دقیق‌ترین آیات قرآنـی از حیث معنا و از زیباتریـن آیات از نظر نظم و

روز الست! گفتمان خدا با ذریه بشر (۳۹)

اسلوب است.

اخذ چیزی از چیزی دیگر مستلزم این است که اولی جدا و به نحوی از انحاء مستقل از دومی باشد و این جدایی و استقلال به حسب اختلاف عنایاتی که متعلق اخذ می‌شود.

در آیه موردبحث خـدای تعـالی بعـد از جمله «وَ اذْ أَخَـذَ رَبُّـکَ مِنْ بَنـیآ ادَمَ...» که تنها جـدایی مأخوذ را از مأخوذ منه می‌رساند جمله «مِنْ ظُهُورِهِمْ» را اضافه کرد تا دلالت کنـد بر نوع جـدایی آن دو و این‌که این جـدایی و این اخـذ از نوع اخـذ مقداری از ماده بوده، به‌طوری که چیزی از صورت مابقی ماده ناقص نشـده و نیز اسـتقلال و تمامیت خود را از دست نـداده و پس از اخذ آن مقدار مأخوذ را هم موجود و مسـتقل و تمام عیاری از نوع مأخوذ منه کرده، فرزنـد را پشت پدر و مادر گرفته و آن‌را ـ که تاکنون جزئی از ماده پدر و مادر بوده ـ موجودی مستقل و انسانی تمام عیار گردانیده و از

(۴۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

پشت این فرزنـد نیز فرزنـد دیگر اخـذ کرده و همچنین تا آن‌جا که اخـذ تمام شود و هر جزئی از هر موجودی که بایـد جدا گردد و افراد و انسان‌ها موجود گشـته و منتشـر شوند و هریک از دیگری مسـتقل شده و برای هر فردی نفسـی مستقل درست شود، تا سود و زیانش عاید خودش گردد.

این آن مفادی است که از جمله «وَ اذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنیآ ادَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ...» استفاده می‌شود.

جمله «وَ اَشْـهَدَهُمْ عَلیآ اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ!» از یک فعل دیگر خداوند بعد از جدا ساختن ابناء بشر از پدران خبر می‌دهد و آن فعل خـدا این است که هر فردی را گـواه خودش گرفت. اشـهاد بر هر چیز حاضـر کردن گواه است در نزد آن و نشـان دادن حقیقت آن است تا گواه، حقیقت آن چیز را از نزدیک و به حس خود درک نموده و در موقع به

روز الست! گفتمان خدا با ذریه بشر (۴۱)

شهادت به آن‌چه که دیده شهادت دهد و اشهاد کسی بر خود آن کس نشان دادن حقیقت او است به خود او تا پس از درک حقیقت خود و تحمل آن در موقعی که از او سؤال می‌شود شهادت دهد.

و از آن‌جایی که نفس هر صاحب نفسی از جهاتی به غیر خود ارتباط و تعلق دارد و ممکن است انسان نسبت به پاره‌ای از آن‌ها استشهاد شود و نسبت به پاره‌ای دیگر نشود، از این رو اضافه کرد: «اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ...؟» تا بدین‌وسیله مورد استشهاد را معلوم کرده باشد و بفهماند آن امری که برای آن، ذریه بشر را استشهاد کرده‌ایم ربوبیت پروردگار ایشان است تا در موقع پرستش به ربوبیت خدای سبحان شهادت دهند.

احتیاج آدمی به پروردگاری که مالک و مدبر است جزو حقیقت و ذات انسان است و فقر به چنین پروردگاری در ذات او نوشته شده و ضعف بر پیشانیش مکتوب گشته است. این معنا بر هیچ انسانی که کمترین درک و شعور انسانی را داشته باشد پوشیده نیست، عالم و جاهل، صغیر و کبیر و شریف و وضیع همه در این درک مساویند.

(۴۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

آری، انسان در هر منزلی از منازل انسانیت قرار داشته باشد از ناحیه ذات خود این احساس را می‌کند که برای پروردگاری است که مالک او و مدبر امور او است و چطور ممکن است این احساس را نداشته باشد با این‌که احتیاج ذاتیش را درک می‌کند؟ و چگونه تصور دارد که شعور او حاجت را درک بکند ولیکن آن کسی را که احتیاجش به او است درک نکند؟ پس این‌که فرمود: «اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ...!» بیان آن چیزی است که باید به آن شهادت داد. جمله «بَلی شَهِدْنا...!» اعتراف انسان‌ها است به این‌که این مطلب را ما شاهد بودیم و چنین شهادتی از ما واقع شد!

آیه «وَ اِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنیآ ادَمَ...!» دلالت دارد بر این‌که تمامی افراد بشر مورد این

روز الست! گفتمان خدا با ذریه بشر (۴۳)

استشهاد واقع شده و یکایک ایشان به ربوبیت پروردگار اعتراف نموده‌اند.

پس آن‌چه که از دو آیه موردبحث به‌دست‌آمد این‌شدکه خدای‌سبحان نسل‌بشر را از یکدیگر متمایز کرده و بعضی (فرزندان) را از بعض دیگر (پدران) اخذ نموده آن‌گاه همه آنان‌را بر خودشان گواه و از همه بر ربوبیت خود پیمان گرفته، پس هیچ فردی از سلسله پدران و فرزندان از این اشهاد و از این میثاق غافل نمانده تا آن که بتوانند همه ایشان به غفلت و یا فرزندان به شرک و عصیان پدران احتجاج کنند و خود را تبرئه نمایند. (۱)

## دشمن تکوینی برای انسان، گفتمان خدای سبحان با ابلیس

۱- المیزان ج: ۸، ص: ۳۹۹.

(۴۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«وَ لَقَدْ خَلَقْناکُمْ ثُمَّ صَوَّرْناکُمْ ثُمَّ قُلْنا لِلْمَلآئِکَةِ اسْجُدُوا لِادَمَ فَسَجَدُوآا اِلّا اِبْلیسَ لَمْ یَکُنْ مِنَ السّاجِدینَ...!»

«شما را خلق کردیم آن‌گاه نقش‌بندیتان نمودیم، سپس به فرشتگان گفتیم که آدم را سجده کنید، همه سجده کردند مگر ابلیس که از سجده کنندگان نبود!»

«خداوند فرمود چه چیز مانع تو شد که وقتی به تو فرمان دادم سجده نکردی؟ گفت من از او بهترینم، مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل خلق کرده‌ای!»

«فرمود: از آسمان فرود شو که در این‌جا بزرگی و نخوت کردن حق تو نیست! برون شو که تو از حقیرانی!»

«گفت: مرا تا روزی که برانگیخته می‌شوند مهلت ده!»

«فرمود: مهلت خواهی داشت!»

دشمن تکوینی برای انسان، گفتمان خدا با ابلیس (۴۵)

«شیطان گفت که چون تو مرا گمراه کردی من نیز بندگانت را از راه راست گمراه می گردانم!»

«آن‌گاه از جلو رو و از پشت سر و از طرف راست و چپ به آنان می‌تازم و بیشترشان را سپاسگزار نخواهی یافت!»

«گفت از آسمان بیرون شو! مذموم و مطرود! هرکه از آن‌ها از تو پیروی کند جهنم را از همه شما لبریز می کنم!» (۱۱ تا ۱۸ / اعراف)

خطاب در جمله «وَ لَقَدْ خَلَقْناکُمْ...!» خطاب به عموم آدمیان است، برای بیان دو حقیقت: حقیقت اول این‌که سجده ملائکه برای جمیع بنی آدم و در حقیقت خضوع برای عالم بشریت بوده است. حقیقت دوم این‌که خلقت آدم در حقیقت خلقت جمیع بنی نوع بشر بوده است.

(۴۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«...فَسَجَدُوآا اِلاّ اِبْلیسَ لَمْ یَکُنْ مِنَ السّاجِدینَ» خدای تعالی خبر می‌دهد از سجده کردن تمامی فرشتگان مگر ابلیس. از ظاهر آیه استفاده می‌شود که ابلیس با ملائکه بوده و هیچ فرقی با آنان نداشته، او و همه فرشتگان در مقامی قرار داشتند که می‌توان آن‌را مقام قدس نامید و امر به سجده هم متوجه این مقام بوده نه به یک یک افرادی که در این مقام قرار داشته‌اند.

معلوم می‌شود ابلیس قبل از تمردش فرقی با ملائکه نداشته و پس از تمرد حسابش از آنان جدا شده است. ملائکه به آن‌چه مقام و منزلتشان اقتضا می کرده باقی ماندند و خضوع بندگی را از دست ندادند ولیکن ابلیس بدبخت از آن مقام ساقط گردید و با این تمردش زندگانیی را اختیار کرد که جز خروج از کرامت الهی و اطاعت بندگی چیز دیگری نبود.

دشمن تکوینی برای انسان، گفتمان خدا با ابلیس (۴۷)

این آیه راجع به امور تشریعی و قانونی نیست. امری که در آن است و هم‌چنین امتثال و تمردی که در آن ذکر شده مقصود از همه آن‌ها امور تکوینی است. اگر می گوید که ابلیس تمرد کرد، مقصود این است که وی در برابر حقیقت انسانیت خاضع نشد!

چیزی که هست مادامی که آدم خلق نشده بود و خداوند ملائکه و ابلیس را امر به سجود بر وی نکرده بود ابلیس و ملائکه هر دو در یک رتبه بوده بدون امتیاز از هم هر دو در مقام قرب بودند. پس از آن که آدم آفریده شد این دو فریق از هم جدا شده، یکی راه سعادت و دیگری راه شقاوت را پیش گرفت.

«قالَ ما مَنَعَکَ اَلاّ تَسْجُدَ اِذْ اَمَرْتُکَ...!» (۱۲ / اعراف) مراد این است که: ای ابلیس! چه چیزی باعث شد که سجده نکنی؟ چه چیزی تو را خواند و یا وادار کرد به این‌که سجده نکنی و مانع از آن شد؟

(۴۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«...قالَ اَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طینٍ» (۱۲ / اعراف) این آیه جوابی را که ابلیس داده حکایت می کند و این جواب اولین نافرمانی ابلیس است.

در این جواب خدای تعالی برای اولین بار معصیت شد چون برگشت تمامی معصیت‌ها به دعوای انانیت (خودخواهی) و منازعه با کبریای خدای سبحان است، در حالی که کبریا ردایی است که بر اندام کسی جز او شایسته نیست و هیچ مخلوقی را نمی‌رسد که در مقابل انانیت الهی و آن وجودی که جمیع روی‌ها در برابرش خاضع و گردن همه گردنفرازان در پیشگاه مقدسش خمیده و هر صوتی در برابر عظمتش در سینه حبس شده و هر چیزی برایش ذلیل و مسخر است، برای خود انانیت قائل شده به ذات خود تکیه زده و من بگوید.

دشمن تکوینی برای انسان، گفتمان خدا با ابلیس (۴۹)

حتی این مقدار هم رعایت ادب را نکرد که در جواب پروردگارش بگوید: بهتری من، مرا از سجده بر او بازداشت بلکه با کمال جرأت و جسارت گفت: من از او بهترم تا بدین‌وسیله هم انانیت و استقلال خود را اظهار کرده باشد و هم بهتری خود را امری ثابت و غیرقابل زوال ادعا کند، علاوه، به طور رساتری تکبر کرده باشد.

از همین جا معلوم می‌شود که در حقیقت این ملعون به خدای تعالی تکبر ورزیده نه به آدم.

ملائکه مأمور به سجده بر آب و گل آدم نشدند تا شیطان بگوید: گل از آتش پست‌تر است، بلکه مأمور شدند سجده کنند بر آب و گلی که روح خدا در آن دمیده شده بود و معلوم است که چنین آب و گلی دارای جمیع مراتب شرافت و مورد عنایت کامل ربوبی است.

(۵۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

پس وجوب امتثال اوامر او از این جهت است که امر، امر او است، نه از این جهت که در امتثال امرش مصلحت و یا جهتی از جهات خیر هست تا مسأله وجوب امتثال دائر مدار مصالح و جهات خیر باشد.

خدای تعالی آدم را با نعمت خلافت و کرامت ولایت، شرافت و منزلتی داد که ملائکه در برابر آن منزلت ناگزیر از خضوع بودند و اگر ابلیس سر برتافت به خاطر ضدیتی بود که جوهر ذاتش با سعادت انسانی داشت، لذا هرجا که با انسانی برخورد کرده و می کند درصدد تباهی سعادت وی برمی‌آید و به محضی که با او تماس پیدا می کند گمراهش می‌سازد.

«قالَ فَاهْبِطْ مِنْها فَمایَکُونُ لَکَ اَنْ‌تَتَکَبَّرَ فیها فَاخْرُجْ اِنَّکَ مِنَ الصّاغِرینَ!» (۱۳/اعراف)

خدای تعالی فرمود: به جرم این که هنگامی که ترا امر کردم سجده نکردی باید از

دشمن تکوینی برای انسان، گفتمان خدا با ابلیس (۵۱)

مقامت فرود آیی، چون مقام تو مقام خضوع و فرمانبری بود و تو نمی‌بایستی در چنین مقامی تکبر کنی، پس برون شو که تو از خوارشدگانی!

«قالَ اَنْظِرْنی آ اِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ. قالَ اِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرینَ!» ابلیس از خدای تعالی مهلت می‌خواهد و خداوند هم به وی مهلت می‌دهد.

خداوند در جای دیگر نیز این معنا را ذکر کرده و فرموده:

قالَ رَبِّ فَاَنْظِرْنی اِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ. قالَ فَاِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرینَ. اِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ!» (۳۶ تا ۳۸ / حجر) از این آیه برمی‌آید که ابلیس به‌طور مطلق از خدا مهلت خواسته ولیکن خداوند او را تا زمانی معین مهلت داده است.

«قالَ فَبِمآ اَغْوَیْتَنی لَاَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَکَ الْمُسْتَقیمَ،»

ابلیس گفت: من بر سر راه راست تو که آنان را به درگاهت می‌رساند و منتهی به

(۵۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

سعادت آنان می گردد می‌نشینم و مراقب آنان هستم، هرکه را در این راه ببینم آن قدر وسوسه می‌کنم تا از راه تو خارج نمایم!

«آن‌گاه از جلو رو و از پشت سر و از طرف راست و چپ به آنان می‌تازم و بیشترشان را سپاسگزار نخواهی یافت!»

می گوید: ناگهان بندگان تو را از چهار طرف محاصره می‌کنم تا از راهت بدر برم! چون راه خدا امری است معنوی ناگزیر مقصود از جهات چهارگانه نیز جهات معنوی خواهد بود نه جهات حسی.

مقصود از «مِنْ بَیْنِ اَیْدیهِمْ،» (۹ / یس) جلو رویشان حوادثی است که در زندگی برای آدمی پیش می‌آید، حوادثی که خوشایند و مطابق آمال و آرزوهای او یا ناگوار و مایه کدورت عیش او است، چون ابلیس در هر دو حال کار خود را می‌کند.

دشمن تکوینی برای انسان، گفتمان خدا با ابلیس (۵۳)

و مراد از «وَ مِنْ خَلْفِهِمْ،» (۹ / یس) اولاد و اعقاب او است، چون انسان نسبت به آینده اولادش نیز آمال و آرزوها دارد و درباره

آن‌ها از پاره‌ای مکاره می‌اندیشد. انسان هرچه از حلال و حرام دارد همه را برای اولاد خود می‌خواهد و تا بتواند آتیه آنان را تأمین نماید و چه بسا خود را در این راه به هلاکت می‌اندازد.

مقصود از سمت راست که سمت مبارک و نیرومند آدمی است سعادت و دین او است و آمدن شیطان از دست راست به این معنا است که وی آدمی را از راه دینداری بی‌دین می‌کند و او را در بعضی از امور دینی وادار به افراط نموده به چیزهایی که خداوند از آدمی نخواسته تکلیف می‌کند. این همان ضلالتی است که خداوند آن را اتباع خطوات الشیطان نام نهاده است.

منظور از سمت چپ بی‌دینی است، به این معنا که فحشا و منکرات را در نظر آدمی

(۵۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

جلوه داده وی را به ارتکاب معاصی و آلودگی به گناهان و پیروی هوای نفس و شهوات وادار می‌سازد.

«وَ لا تَجِدُ اَکْثَرَهُمْ شاکِرینَ!» (۱۷ / اعراف) شاکرین ـ کسانیند که همیشه شکر نعمت‌های خدا کارشان است. اگر ابلیس شاکرین و مخلَصین را از اغواء و اضلال خود استثنا کرده بیهوده و یا از راه ترحم بر آنان نبوده و نخواسته بر آنان منت بگذارد، بلکه از این باب است که دسترسی به آنان نداشته و زورش به آنان نمی‌رسیده است.

گرچه ابلیس در کلام خود طریقه گمراه کردن ابنای بشر را ذکر نکرده ولیکن در کلامش اشاره به دو حقیقت هست و آن دو حقیقت یکی این است که سبب اضلالش هم ضلالتی است که در نفس خود او جایگزین شده و مانند آتش که به هر چیز برخورد از حرارت خود در آن اثر می‌گذارد او نیز هرکسی را که بخواهد گمراه کند با او تماس

دشمن تکوینی برای انسان، گفتمان خدا با ابلیس (۵۵)

حاصل می‌کند و به همین وسیله از گمراهی خود چیزی در نفس او باقی می‌گذارد.

دیگر این‌که آن چیزی که ابلیس خود را به آن تماس می‌دهد شعور انسانی و تفکر حیوانی او است که مربوط به تصور اشیاء و تصدیق به سزاوار و غیرسزاوار آن‌ها است.

«قالَ اخْرُجْ مِنْها مَذْءوُما مَدْحُورا لَمَنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ لَاَمْلَاَنَّ جَهَنَّمَ مِنْکُمْ اَجْمَعینَ!» (۱۸ / اعراف)

از آن‌جایی که مورد گفتار ابلیس و تهدیدش به انتقام تنها بنی‌آدم بود و قسم خورد که غرض خلقت آنان را که همان شکر است در آنان نقض نموده و از بین می‌برد و آنان را به جای شکر وادار به کفران می‌سازد، خدای تعالی در جوابش پیروانش را هم با او شریک ساخته و فرمود: جهنم را از شما یعنی از تو و بعضی از پیروانت پر می‌کنم. در

(۵۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

این جمله خدای تعالی از در منت و رحمت جمیع پیروان ابلیس را ذکر نفرمود، بلکه فرمود: از شما و این خود اشعار به تبعیض دارد. (۱)

## اولین فریب شیطان و نتایج آن!

«وَ یاآدَمُ اسْکُنْ اَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّةَ فَکُلا مِنْ حَیْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَکُونا مِنَ الظّالِمینَ...!»

«و ای آدم! تو و همسرت در این بهشت آرام گیرید و از هرجا خواستید بخورید و به این درخت نزدیک مشوید که از ستمگران می‌شوید!»

۱– المیزان ج: ۸، ص: ۲۱.

اولین فریب شیطان و نتایج آن! (۵۷)

«شیطان وسوسه‌شان کرد تا عورت‌هایشان را که پنهان بود بر آنان نمودار کند و گفت پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد

مگر از بیم این‌که دو فرشته شوید و یا جاوید گردید!»

«و برای ایشان سوگند خورد که من خیرخواه شمایم!»

«پس بـا همین فریب سـقوطشان داد و چون از آن درخت خوردنـد عورت‌هایشـان در نظرشـان نمودار شـد و بنا کردنـد از برگ‌های بهشـت بـه خودشـان می‌چسـبانیدند و پروردگارشـان به ایشـان بانـگ زد: مگر من از این درخت منع‌تـان نکردم و به شـما نگفتم که شیطان دشمن آشکار شما است!»

«گفتند: پروردگارا ما به خویشتن ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و رحممان نکنی از زیانکاران خواهیم بود!»

(۵۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«خدا گفت از بهشت فرود آیید که برخی با برخی دیگر مخالف و دشمنید و زمین تا هنگام معینی جایگاه شما است!»

«خدا گفت در آن‌جا زندگی می‌کنید و در آن‌جا می‌میرید و از آن‌جا بیرون آورده می‌شوید!» (۱۹ تا ۲۵ / اعراف)

«وَ یآادَمُ اسْـکُنْ اَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّةَ...!» این آیه آدم علیه‌السـلام را مخاطب قرار داده سپس همسرش را عطف بر او نموده و تصرف در همه انواع خوراکی‌ها را بر آنان مباح گردانیده مگر آن درختی را که استثنا کرده است.

«فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّیْطانُ...» (۲۰ / اعراف) وسوسه در لغت به معنـای دعوت کردن به امری است به آهسـتگی و پنهانی و «سوآت» به معنای عضوی است که آدمی از برهنه

اولین فریب شیطان و نتایج آن! (۵۹)

کردن و اظهار آن شرم می‌دارد.

جمله «مـا نَهیکُمـا رَبُّکُمـا عَنْ هـذِهِالشَّجَرَةِ اِلاّ اَنْ تَکُونا مَلَکَیْنِ...!» (۲۰ / اعراف) معنـایش ایـن است که: پروردگارتـان شـما را از این درخت نهی نکرد مگر از این جهت که مبادا فرشته شوید و یا از خالدین گردید.

«وَ قاسَـمَهُما اِنّی لَکُما لَمِنَ النّاصِـحینَ» (۲۱ / اعراف) ابلیس بـا قسم‌هـای شدیـد و اکیـد بـه آن دو گفت که من خیرخـواه شـمایم و نمی‌خواهم شما را فریب دهم.

«فَدَلّیهُما بِغُرُورٍ...» (۲۲ / اعراف) غرور به معنای اظهار خیرخواهی و نهان داشتن سوء قصدی است که در دل دارد.

«قـالا رَبَّنا ظَلَمْنـآ اَنْفُسَـنـا وَ اِنْ لَمْ تَغْفِـرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرینَ!» (۲۳ / اعراف). این حرف از آدم و حوا نهایت تضرع و التماس آن دو را می‌رساند، لذا

(۶۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

هیـچ چیزی درخواست نکردنـد و تنهـا احتیاجشـان را به مغفرت و رحمت ذکر کرده و گفتنـد: اگر رحم نکنی به‌طور دائم و به تمام معنا زیانکار خواهیم شد!

«قالَ اهْبِطُوا بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ...!» (۲۴ / اعراف) این خطاب هم خطاب به آدم و همسر او است و هم خطاب به ابلیس است. دشـمنی بعضـی از بنی نوع بشر بـا بعضـی دیگر به خـاطر اختلافـی است که در طبیعت‌هـای آنان است و این قضایی است از خـدای تعالی، قضای دیگرش هم این است که فرموده: «وَ لَکُمْ فِی الاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتاعٌ اِلی حینٍ!» (۳۶ / بقره) یعنی تا چندی که به زندگی دنیوی زنده هستید جایتان در زمین است. از ظاهر سیاق برمی‌آید که این خطاب هم خطاب به هر سه است.

«قالَ فیها تَحْیَوْنَ وَ فیها تَمُوتُونَ وَ مِنْها تُخْرَجُونَ!» (۲۵ / اعراف) این نیز قضای دیگری است که بشر را تا روز قیامت خاک‌نشین کرده است.

اولین فریب شیطان و نتایج آن! (۶۱)

و بعیدنیست که‌خطاب در این‌جمله مختص به‌آدم و همسرش و فرزندانشان‌باشد. (۱)

## گفتمانی در رجم شیطان، مهلت دادن او تا روز معین

«وَ اِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَةِ اِنّی خالِقٌ بَشَرا مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَاٍ مَسْنُونٍ... قالَ یا اِبْلیسُ مالَکَ اَلّا تَکُونَ مَعَ السّاجِدینَ...؟»

«و چون پروردگارت به ملائکه گفت: می‌خواهم بشری از گلی خشکیده از لایه‌ای

۱- المیزان ج: ۸ ص: ۴۰.

(۶۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

سیاه خلق کنم،»

«پس چون کار او را به پایان رسانیدم و از روح خود در او دمیدم باید که برایش به سجده افتید!»

«ملائکه همگی و تمامیشان سجده کردند،»

«مگر ابلیس از این‌که با سجده‌کنندگان باشد امتناع ورزید.»

«پروردگـارت به او گفـت: ای ابلیــس چه غرضــی در نظر گرفتــی که از ساجدین نباشی؟»

«گفت من چنین کسی نبوده‌ام که برای بشری که تو آن را از گلی خشکیده از لایه‌ای سیاه آفریدی سجده کنم!»

«پروردگارت گفت: پس بیرون شو که تو از رانده‌شدگانی!»

گفتمانی در رجم‌شیطان، مهلت‌دادن او تا روزمعین (۶۳)

«و بر تو است لعنت تا روز جزا!»

«گفت: پروردگارا پس مرا تا روزی که خلایق مبعوث می‌شوند مهلت بده!»

«پروردگارت گفت تو از مهلت داده شدگانی!»

«تا روز وقت معلوم!»

«گفت: پروردگارا به خاطر این‌که اغوایم کردی هر آینه در زمین زینت می‌دهم در نظر آنان و هر آینه همگیشان را اغواء می‌کنم!»

«مگر بندگان مخلصت را!»

«گفت: همین است راه مستقیم که من قضاءاش را رانده‌ام!»

«به‌درستی که تو بر بندگان من تسلط نداری، مگر آن‌هائی که خودشان رام تو گردند!»

(۶۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«و به درستی جهنم وعده‌گاه همه آنان است!» (۲۸ تا ۴۳ / حجر)

«فَاخْرُجْ مِنْها فَاِنَّکَ رَجیمٌ. وَ اِنَّ عَلَیْکَ اللَّعْنَةَ اِلی یَوْمِ الدّینِ: پروردگارت گفت: پس بیــرون شو که تو از رانده‌شـدگانــی! و بر تو اســت لعنت تــا روز جــزا!» (۳۴ و ۳۵ / حجر)

این رجم باعث شد ابلیس از میان ملائکه و از آسـمان یا از مقام و منزلت الهی، یا از مقام قرب که مستوای رحمت خاص الهی است رانده شود.

گفت: حالا که مرا تا قیامت لعنت کردی، تا قیامت هم عمرم بده و وقتی درخواستش مستجاب شد آن‌چه که در دل پنهان کرده بود اظهار داشته گفت: هر آینه همگی آنان را گمراه می‌کنم!

گفتمانی در رجم‌شیطان، مهلت‌دادن او تا روزمعین (۶۵)

«قالَ فَاِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرینَ. اِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ!» (۳۷ و ۳۸ / حجر) این جمله جواب خـدای تعـالی به ابلیس است و در آن اجابت قسـمتی از خواسته او و هم رد قسمتی دیگر آن است. اجابت است نسبت به اصل عمر دادن و رد است نسبت به قیدی که او به کلام

خود زد و آن این‌که این مهلت تا قیامت باشد و لذا فرمود مهلت می‌دهم اما تا روزی معلوم، نه تا قیامت!

معلوم می‌شود خدای تعالی دریغ ورزیده از این‌که او را تا قیامت مهلت دهد و تا روز دیگری مهلت داده که قبل از روز قیامت است. حال می‌پردازیم به این‌که وقت معلوم به چه معنا است و برای چه کسی معلوم است؟

دلیل عقلی و نقلی قائم است بر این‌که بشر به سوی سعادت سیر نموده و این نوع به زودی به کمال سعادت خود می‌رسد و مجتمع انسانی از گناه و شر رهایی یافته، به خیر

(۶۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

و صلاح خالص می‌رسد، به طوری که در روی زمین جز خدا کسی پرستش نمی‌شود و بساط کفر و فسوق برچیده می گردد و زندگی نیکو گشته مرض‌های درونی و وساوس قلبی از میان می‌رود!

«وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی‌الزَّبُورِ مِنْ‌بَعْدِالذِّکْرِ اَنَ‌الْاَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ‌الصّالِحُونَ: و به‌راستی در زبور، پس از تورات نوشته‌ایم که زمین را بندگان شایسته من به ارث می‌برند!» (۱۰۵ / انبیاء)

«قالَ رَبِّ بِما اَغْوَیْتَنی لَاُزَیِّنَنَّ لَهُمْ فِی الْاَرْضِ وَ لَاُغْوِیَنَّهُمْ اَجْمَعینَ. اِلّا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصینَ!» (۳۹ و ۴۰ / حجر) گفت: پروردگارا من اغواء کردنت را سبب قرار می‌دهم برای این‌که فساد را در نظر بشر جلوه دهم و بدین‌وسیله اغوای خودم را در دل آن‌ها هم بیندازم.

از این‌که ابلیس اغوای خود را به خدا نسبت داد و خدا هم نه آن را رد کرد، نه جوابش

گفتمانی در رجم‌شیطان، مهلت‌دادن او تا روزمعین (۶۷)

داد می‌فهمیم که مقصود از آن غوایت، قضیه سرپیچی از سجده بر آدم نبوده برای این‌که هیچ رابطه‌ای میان سرپیچی او و معصیت انسان نیست، تا آن سبب این شود و ابلیس با سرپیچی خودش وسیله معصیت بشر را فراهم کند.

بلکه مقصود از این اغواء آن غوایتی است که از خطاب خدایی استشمام نمود و فهمید که لعنت مطلقه خدا که همان دوری از رحمت او و گمراهی از طریق سعادت است، برای همیشه درباره‌اش مسلم شده، البته این استقرار لعنت گزافی و بیهوده نبوده، بلکه اثر آن اغوایی است که خودش برای خود پسندید، پس اضلال خدای تعالی درباره او اضلال ابتدائی نیست، بلکه اضلال مجازاتی است.

این‌جاست که معنای سببیت اغوای شیطان برای غوایت مردم درست درمی‌آید، یعنی به خاطر این‌که او خودش دور از رحمت خدا و دور از سعادت شده و این دوری

(۶۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

به‌خاطر لزوم و همیشگی لعنت خدا لازمه او گشته، لذا هروقت که با وسوسه‌ها و تسویلات خود به درون دلی رخنه کند و نزدیک شود همین نزدیکی او باعث دور شدن آن دل است از خدا و رحمت او!

و این‌که می گوییم: او مردم را اغواء می‌کند، معنایش این است که اثر غوایت خود را در آن دل می‌اندازد.

و این‌که ابلیس گفت: «لَاُزَیِّنَنَّ لَهُمْ فِی الْاَرْضِ!» منظورش این است که باطل را ـ و یا به‌طوری که بعضی گفته‌اند گناهان را ـ در نظر بشر زینت می‌دهم و مقصود از زینت دادن برای آنان در زمین این است که آدمیان را در زندگی زمینیشان که همان زندگی دنیا باشد فریب می‌دهم.

«اِلّا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصینَ!» ابلیس در این جمله طایفه متقین را از اغوای خود

گفتمانی در رجم‌شیطان، مهلت‌دادن او تا روزمعین (۶۹)

استثناء نموده و آن‌ها عبارتند از مخلَصین. از سیاق کلام برمی‌آید که مقصود از این طایفه کسانی‌اند که خود را برای خدا خالص

کرده باشند و معلوم است که جز خدا کسی خالصشان نکرده پس مخلص‌اند.

«قالَ هذا صِراطٌ عَلَیَّ مُسْتَقیمٌ...!» (۴۱ / حجر) ظاهر کلام به طوری که از سیاق برمی‌آید این است که جمله موردبحث کنایه باشد از این‌که همه امور به دست خداست، حتی شیطان هم در این فضولی‌هایش بی‌نیاز از خدا نیست، همچنان‌که اگر دریا به دریانورد بگوید راه تو بر پشت من است به او فهمانده که چاره‌ای جز این ندارد که خود را مجهز به وسائل عبور از دریا بنماید.

و حاصل مطلب این است که آدم و فرزندانش همگیشان بندگان خدایند و چنان نیست که ابلیس پنداشته بود که تنها مخلصین بنده او هستند و چون بنده خدا هستند به

(۷۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

شیطان تسلطی بر ایشان نداده تا هرچه می‌خواهد ـ که همان اغوای ایشان است ـ مستقلاً انجام دهد و گمراهشان کند، بلکه همه افراد بشر بندگان اویند و او مالک و مدبر همه است، چیزی که هست شیطان را بر افرادی که خودشان میل به پیروی او دارند و سرنوشت خود را به دست او سپرده‌اند مسلط فرموده، این‌هایند که ابلیس بر آنان حکم‌فرمایی دارد. (۱)

۱- المیزان ج: ۱۲، ص: ۲۲۰.

گفتمانی در رجم‌شیطان، مهلت‌دادن او تا روزمعین (۷۱)

## فصل دوم :تفسیر و تحلیل گفتمان‌های قرآن در سرنوشت نهایی انسان‌ها

### گفتمان‌های اصحاب اعراف

«وَ بَیْنَهُما حِجابٌ وَ عَلَی الْاَعْرافِ رِجالٌ یَعْرِفُونَ کُلّاً بِسیماهُمْ وَ نادَوْا اَصْحابَ الْجَنَّةِ اَنْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ لَمْ یَدْخُلُوها وَ هُمْ یَطْمَعُونَ...!» (۷۲)

«میان بهشتیان و دوزخیان حائلی است و بر بالای آن مردمی هستند که همه خلائق را به سیما و رخسارشان می‌شناسند و اهل بهشت را ندا دهند که سلام بر شما، اینان به بهشت درنیامده‌اند اما طمع آن را دارند!»

«و چون دیدگانشان به سوی اهل جهنم بگردد گویند پروردگارا ما را قرین گروه ستمگران مکن!»

«اصحاب اعراف مردمی را که به سیمایشان می‌شناسند ندا دهند و گویند جماعت شما و آن تکبری که می‌کردید کاری برای شما نساخت!»

«آیا همین‌ها بودند که شما قسم می‌خوردید که رحمت خدا به آنان نمی‌رسد؟ شما (تحقیرشدگان در دنیا) به بهشت وارد شوید که نه بیمی دارید و نه غمگین می‌شوید!»

گفتمان‌های اصحاب اعراف (۷۳)

«و اهل جهنم اهل بهشت را ندا زنند که از آن آب یا از آن چیزها که خدا روزیتان کرده برای ما بریزید! گویند: خداوند آن را بر کافران حرام کرده است!» (۴۶ تا ۵۰ / اعراف)

از سیاق آیات استفاده می‌شود که این منادیان همان رجال اعراف هستند. سلام رجال اعراف به اهل بهشت قبل از ورود ایشان به بهشت است. اصحاب جنت در حالی که هنوز به بهشت داخل نشده‌اند و اشتیاق دارند هرچه زودتر برسند، ندا می‌شوند. جمله «رَبَّنا لا تَجْعَلْنا مَعَ الْقَوْمِ الظّالِمینَ!» (۴۷ / اعراف) از دعای اصحاب جنت حکایت می‌کند.

این‌که رجال را توصیف کرد به این‌که اصحاب اعراف آن‌ها را به سیمایشان

(۷۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

می‌شناسند دلالت دارد بر این‌که سیمای اصحاب دوزخ نه تنها اعرافیان را به دوزخی بودن آنان واقف می‌کند، بلکه به خصوصیات دیگری هم که دارند راهنمایی می‌نماید.

آن‌ها دوزخیان را شماتت می‌کنند به این‌که شما در دنیا از قبول حق استکبار می‌کردید و از جهت شیفتگی و مغرور بودن به دنیا، حق را ذلیل و خوار می‌پنداشتید.

«اَهؤُلآءِ الَّذینَ اَقْسَمْتُمْ لا یَنالُهُمُ اللّهُ بِرَحْمَةٍ...؟» (۴۹ / اعراف) اسم اشاره «هؤلاء» اشاره است به اصحاب جنت و معنایش این است که این‌ها همان کسانی هستند که شما درباره‌شان به طور جزم می‌گفتید از این راهی که برای عبودیت اتخاذ کرده‌اند خیری نمی‌بینند و خیر دیدن همان رسیدن به رحمت خدا است.

جمله «...ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لا خَوْفٌ عَلَیْکُمْ وَ لآ اَنْتُمْ تَحْزَنُونَ!» (۴۹ / اعراف) امری است از طرف اصحاب اعراف به مؤمنین که پس از تقریر حال آن‌ها به استفهام، امر می‌کنند

گفتمان‌های اصحاب اعراف (۷۵)

ایشان را تا داخل جنت شوند. (۱)

## گفتمان‌های اهل بهشت

«وَالَّذینَ امَنُوا وَ عَمِلُواالصّالِحاتِ لانُکَلِّفُ نَفْسا اِلّا وُسْعَها اوُلآئِکَ اَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فیها خالِدُونَ...!»

«و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، هیچ‌کس را جز به اندازه تواناییش تکلیف نمی‌کنیم، آنان اهل بهشتند و همان‌ها در بهشت جاودانند!»

«کینه‌ای که در سینه‌هایشان بود برون کردیم، اینک در جایگاهشان جوی‌ها روان است، گویند: ستایش خدایی را که ما را به این نعمت هدایت کرد، که اگر خداوند هدایتمان نکرده بود راه نمی‌یافتیم، راستی پیامبران پروردگار ما به حق آمده بودند و ندایشان کنند که این بهشت را به پاداش اعمالی که می‌کردید میراث برده‌اید!»

۱- المیزان ج: ۸ ص: ۱۶۱.

(۷۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«اهل بهشت به اهل جهنم بانگ زنند که ما وعده پروردگار خویش را درست یافتیم آیا شما نیز وعده پروردگارتان را درست یافتید؟ گویند: آری، پس اعلام کننده‌ای میان آنان بانگ می‌زند که لعنت خدا بر ستمگران باد!»

«همان کسانی که سد راه خدا شده آن را منحرف می‌خواهند و خود هم به آخرت کافرند!» (۴۲ تا ۴۵ / اعراف)

اولین نکته‌ای که از گفتمان‌های اهل بهشت در این آیات آمده جمله «وَ قالُوا

گفتمان‌های اهل بهشت (۷۷)

الْحَمْدُلِلّهِ الَّذی هَدینا لِهذا وَ ما کُنّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلا اَنْ هَدینَا اللّهُ لَقَدْ جآءَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِّ!» (۴۳ / اعراف) است. خدای تعالی در این آیه نسبت حمد را به اهل بهشت می‌دهد چون آنان را خالص برای خود کرده، یعنی کارشان را به جایی رسانیده که هیچ اعتقاد باطل و همچنین هیچ عمل زشت و باطلی ندارند، تنها چنین کسانی هستند که می‌توانند خدا را آن طور که باید و شاید توصیف و تحمید کنند. توصیف خدای تعالی امر مبتذلی نیست که هرکسی از عهده‌آن برآید، همچنان‌که‌خود فرموده: «سُبْحانَ اللّهِ عَمّا یَصِفُونَ. اِلّا عِبادَ اللّهِ الْمُخْلَصینَ!» (۱۵۹ و ۱۶۰ / صافات)

این‌که گفتند: «...هَدینا لِهذا وَ ما کُنّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلا اَنْ هَدینَا اللّهُ!» اشاره است به این‌که هدایت کار خدای تعالی است و انسان هیچ قدرت و اختیاری درباره آن ندارد.

«...وَ نُودُوآا اَنْ تِلْکُمُ الْجَنَّةُ اوُرِثْتُمُوها بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ!» (۴۳ / اعراف) در این‌جا

(۷۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

رفعت قدر و علوشان بهشت را می‌رساند نه دوری آن را، زیرا از ظاهر سیاق به طوری که دیگران هم گفته‌اند چنین برمی‌آید که این ندا وقتی به آنان می‌شود که خود در بهشت منزل گرفته‌اند و با این حال اشاره برای افاده دوری مسافت نخواهد بود.

در این‌جا سؤالی پیش می‌آید و آن این‌که چرا این آیه بهشت را در مقابل اعمال صالحشان ارث آنان قرار داده؟ و حال آن‌که معنای ارث تملک مال و یا هرچیز قابل انتفاعی است از کسی که قبلاً او مالک بوده و با زوال، ملک او به دیگری منتقل شده، مانند فرزند که از پدر ارث می‌برد یعنی پدر می‌میرد و مالی باقی می‌گذارد و فرزند آن را ارث می‌برد و یا انبیاء که از دنیا می‌روند و علم را برای بازماندگان و ورثه خود یعنی علما به ارث باقی می‌گذارند و یا مردم می‌میرند و زمین و آن‌چه را که در آن است برای مالک اصلیش خدای تعالی به ارث باقی می‌گذارند. در همه این موارد معنای انتقال از غیر در کلمه ارث نهفته است.

گفتمان‌های اهل بهشت (۷۹)

جواب این سؤال این است که در آیه موردبحث نیز می‌توان این معنا را اعتبار کرد، برای این‌که خدای تعالی بهشت را آفرید تا تمامی بندگانش با سرمایه عمل صالح آن را به دست آورند ولی کفار با ارتکاب شرک و معاصی، خود را از آن محروم ساختند در نتیجه بهشت به ارث مؤمنین درآمد، پس در حقیقت مؤمنین با عمل صالح خود آن را از دیگران ارث برده‌اند.

«وَ نادیآ اَصْحابُ الْجَنَّةِ اَصْحابَ النّارِ...!» (۴۴ / اعراف) این آیه شریفه کلامی را که بهشتیان با دوزخیان دارند حکایت می‌کند، کلام مزبور، هم اقرارگیری از دوزخیان است و هم استهزایی است که بهشتیان از دوزخیان می‌کنند. این نوع مسخره کردن لغو و باطل نیست تا صدورش از اهل بهشت معقول نباشد، چون سخریه وقتی باطل است

(۸۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

که از آن هیچ غرض صحیحی منظور نباشد مانند استهزای حق. اما اگر منظور معارضه به مثل و یا غرض حق دیگری باشد البته لغو نخواهد بود.

«فَاَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَیْنَهُمْ اَنْ لَعْنَةُ اللّهِ عَلَی الظّالِمینَ!» (۴۴ / اعراف) این جمله فرعی است که بر تحقق اعتراف آن دو طایفه بر حقانیت وعده‌های خدای سبحان متفرع شده و مقصود از اذان اعلامی است که به هر دو طایفه شده است.

منظور از «لعنت» راندن و دور کردن ستمکاران است از رحمت الهی!

«ظالمین» عبارتند از کفار و منکرین آخرت و معاندین حق که همواره راه خدا را ناهموار و منحرف می‌خواهند و دیگران را نیز از سلوک آن بازداشته منصرف می‌سازند.

این وصف شامل منکرین صانع و بی‌دینان هم می‌شود، برای این‌که خدای سبحان

گفتمان‌های اهل بهشت (۸۱)

در کتاب مجیدش مکرر فرموده که دین او و راهی که بندگان را به آن هدایت می‌کند همان راه انسانیتی است که فطرت خود انسان به آن دعوت می‌کند و جز آن دین راهی نیست. پس راهی که انسان در زندگی خود می‌پیماید همانا راه خدا و دین الهی است، لیکن اگر آن را مطابق آن‌چه فطرت به سوی آن دعوت می‌کند و سعادتش نیز در آن است سلوک کرد همان صراط مستقیم و اسلام است، که راه راست و دین پسندیده خدا می‌باشد و اگر آن را مطابق فطرت سلوک نکرد خواه در خلال آن ایمانی به خدا و عبادت معبودی باشد، مانند دین‌های باطل و خواه خضوع و عبادتی در آن نباشد، مانند مادیت، در هر حال همان راه خدا است که کج گرفته شده و اسلامی است که تحریف شده و نعمت خدا است که کفران شده ـ دقت فرمایید! (۱)

۱- المیزان ج: ۸ ص: ۱۴۵.

## گفتمان‌های اهل جهنم

«فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللّهِ کَذِبا اَوْ کَذَّبَ بِآیاتِهِ اوُلآئِکَ یَنالُهُمْ نَصیبُهُمْ مِنَ الْکِتابِ حَتّیآ اذا جاءَتْهُمْ رُسُلُنا یَتَوَفَّوْنَهُمْ قالُوا اَیْنَ ماکُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ قالُوا ضَلُّوا عَنّا وَ شَهِدُوا عَلیآ اَنْفُسِهِمْ اَنَّهُمْ کانُوا کافِرینَ...!»

«کیست ستمگرتر از آن کس که به دروغ بر خدای تعالی افتراء ببندد؟ و یا آیات او را تکذیب کند؟ نصیب مقررشان به ایشان می‌رسد، تا آن‌که فرستادگان ما به سویشان رفته بخواهند جانشان را بگیرند از ایشان می‌پرسند: کجاست آن



چیزهایی که غیر از خدا می‌خواندید؟ گویند آن‌ها را نمی‌بینیم! با این اعتراف علیه خود گواهی دهند که کافر بوده‌اند!»

«خدای تعالی می‌فرماید: با گروه‌هایی از جن و انس که پیش از شما درگذشته‌اند به جهنم وارد شوید! وقتی گروهی وارد شود گروه هم عقیده خویش را لعنت کند و چون همگی در آن‌جا مجتمع شوند پیروانشان درباره پیشروانشان گویند: پروردگارا اینان ما را به گمراهی کشیدند، عذاب ایشان را از جهنم دوچندان کن! گوید همه را عذاب دوچندان است ولیکن شما نمی‌دانید!»

«پیشروانشان به پیروان گویند: پس شما را بر ما برتری نبوده اینک به سزای اعمالی که می‌کردید این عذاب را تحمل کنید!»

«کسانی که آیه‌های ما را تکذیب کرده و نسبت به آن‌ها تکبر ورزیدند درهای



آسمان را به رویشان نگشایند و به بهشت وارد نشوند تا طناب کشتی به سوراخ سوزن داخل شود! آری، بدکاران را این چنین سزا می‌دهیم!»

«برای ایشان از آتش بستری و به جای روپوش بر بالای آنان پوشش‌های آتشینی است! آری ستمگران را چنین کیفر می‌دهیم!» (۳۷ تا ۴۱ / اعراف)

کسانی که با ارتکاب شرک و عبادت بت‌ها به خداوند دروغ بسته و یا با رد همه احکام دین و یا بعضی از آن آیات او را تکذیب نمودند، بهره‌شان از کتاب و آن‌چه که از خیر و شر در حقشان مقدر شده در خلال زندگی دنیویشان به آنان خواهد رسید، تا آن‌که اجل‌هایشان سرآمده و فرستادگان ما که همان ملک‌الموت و یاران اویند بر ایشان نازل شده جانشان را بستانند، آن وقت است که از ایشان سؤال می‌شود کجایند آن



شرکایی که برای خداوند اتخاذ کرده آن‌ها را شفیع درگاه خدا می‌دانستید؟ در جواب می‌گویند: ما نمی‌بینیم آن‌ها را، یعنی آن‌ها را آن اوصافی که برایشان قائل بودیم نمی‌یابیم.

«قالَ ادْخُلُوا فی اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِکُمْ مِنَ‌الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ!» این خطاب از ناحیه خود پروردگار است، نه ملائکه که واسطه‌های او در مسأله موت و غیر آنند.

مخاطبین به این خطاب به حسب سیاق لفظ بعضی از کفارند که قبل از ایشان امت‌هایی مانندشان از جن و انس بوده و درگذشته‌اند، ظاهر سیاق چنین است ولیکن خطاب در معنای این است که فرموده باشد: داخل شوید در آن‌چه که داخل شدند گذشتگان و آیندگان شما! اگر سیاق را آن طور منتظم نمود، برای این است که زمینه را برای ذکر مشاجرات اهل دوزخ و اعتراضاتی که هر تازه واردی به دوزخیان قبل از خود دارد فراهم نماید.

کلمه «کُلَّما دَخَلَتْ اُمَّةٌ لَعَنَتْ اُخْتَها...!» (۳۸ / اعراف) این یکی از مشاجرات دوزخیان است که هرکدام که در آتش داخل می‌شوند، کسانی را که قبل از ایشان وارد شده‌اند لعنت می‌کنند، یعنی می‌گویند: از رحمت خدا و از هرچیز دیگری دور باشی!

«...حَتّی آ اذَا ادّارَکُوا فیها جَمیعا!» کلمه «ادّارَکُوا» معنایش رسیدن به یکدیگر است، یعنی تا آن‌که همه در آتش جمع شوند. «وَ قالَتْ اوُلیهُمْ لِاُخْریهُمْ...» اولی و اخری یا به‌حسب رتبه است و منظور از اولی رؤسای ضلالت و ائمه کفر است که پیروان خود را در گمراهی کمک می‌کنند و یا به‌حسب زمان و مراد اسلاف و پیشینیان است که برای آیندگان خود فتح باب ضلالت کرده و راه کج را برای آنان هموار می‌سازند.

در جمله «...قالَتْ اُخْریهُمْ لِاوُلیهُمْ رَبَّنا هؤُلاآءِاَضَلُّونا...!» در حین مخاطبه و مشاجره

گفتمان‌های اهل جهنم (۸۷)

با یکدیگر، خدای تعالی را مخاطب قرار داده و به یکدیگر نفرین کردند. طبقه بعدی نخست به قبلی‌ها گفتند شما از ما ظالم ترید، برای این‌که هم خودتان گمراه بودید و هم ما را گمراه کردید، لذا امیدواریم خداوند عذاب آتش شما را دو برابر کند ـ آن‌گاه رو به درگاه خدا آورده و عرض کردند: پروردگارا اینان ما را گمراه ساختند، پس عذابشان را دو چندان کن!

خداوند هم در جوابشان فرمود: عذاب هر دوی شما دو چندان است ولیکن نمی‌فهمید!

آن‌گاه طبقه قبلی در جوابشان گفتند: شما از جهت خفیف بودن عذاب فضیلتی بر ما ندارید...!»

خدای تعالی فرمود: عذاب برای اولی و آخری هر دو ضعف (دو برابر) است اما برای

(۸۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

اولی، به جهت این‌که هم خودشان گمراه بودند و هم دیگران را در گمراهی اعانت کردند و اما برای شما، از این جهت که هم خودتان گمراه بودید و هم در این گمراهی به گمراه کردن آنان کمک کردید و حرف‌هایشان را پذیرفته و دعوتشان را اجابت کردید و با پیوستن به آنان باعث سیاهی لشکرشان شدید ولکن نمی‌فهمید و نمی‌توانید بفهمید، چون فهمیدن مقدار عذاب فرع علم و ادراک است و عذاب خود شما، شما را چنان احاطه کرده که نمی‌توانید نسبت به مقدار عذاب آنان علم پیدا کنید، تنها از دور می‌بینید که آنان نیز در آتشند و لذا خیال می‌کنید که عذاب آنان مثل عذاب شما است، آنان نیز همین خیال را می‌کنند و حال آن‌که چنین نیست، هم عذاب آنان ضعف (دو برابر) است و هم عذاب شما!

باید دانست که این خطاب الهی خطابی است از در قهر، تا هر دو طایفه با شنیدن آن

گفتمان‌های اهل جهنم (۸۹)

ذلیل‌تر و معذب‌تر شوند، لذا بنا به حکایت قرآن طبقه قبلی پس از شنیدن جوابی که خداوند به نفرین طبقه بعدی داد گفتند: کار شما بهتر از ما و عذابتان خفیف‌تر از عذاب ما نیست، بچشید عذاب را به کیفر گناهانی که در دنیا کردید! (۱)

## پوچی وعده‌های شیطان، گفتمان سیاهی لشکر کفر با رؤسای خود

«وَ بَرَزُوا لِلّهِ جَمیعا فَقالَ الضُّعَفؤُا لِلَّذینَ اسْتَکْبَرُوا اِنّا کُنّا لَکُمْ تَبَعا فَهَلْ اَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنّا مِنْ عَذابِ اللّهِ مِنْ شَیْءٍ قالُوا لَوْ هَدینَا اللّهُ لَهَدَیْنکُمْ سَواءٌ عَلَیْنا اَجَزِعْنا اَمْ صَبَرْنا ما لَنا مِنْ مَحیصٍ»

۱- المیزان ج: ۸، ص: ۱۴۱.

(۹۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«وَ قالَ الشَّیْطانُ لَمّا قُضِیَ الاَمْرُ اِنَّ اللّهَ وَعَدَکُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُکُمْ فَاَخْلَفْتُکُمْ وَ ما کانَ لی عَلَیْکُمْ مِنْ سُلْطانٍ اِلّا اَنْ دَعَوْتُکُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لی فَلا تَلُومُونی وَ لُومُوا اَنْفُسَکُمْ ما اَنَا بِمُصْرِخِکُمْ وَ ما اَنْتُمْ بِمُصْرِخِیَّ اِنّی کَفَرْتُ بِما اَشْرَکْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ اِنَّ الظّلِمینَ لَهُمْ

عَذابٌ اَلیمٌ»

«در روز قیامت همه برای خدا و در پیشگاه او ظاهر می‌شوند در این هنگام ضعفا به مستکبران می گویند:

ـ ما پیروان شما بودیم، آیا امروز چیزی از عذاب خدا را می‌توانید از ما دفع کنید؟ آن‌ها می گویند:

ـ اگر خدا هدایتمان کرده بود ما نیز شما را هدایت کرده بودیم! اما حالا چه بیتابی

پوچی وعده‌های شیطان،... (۹۱)

کنیم و چه صبر کنیم برایمان یکسان است و گریزگاهی نداریم!»

«و همین که کار خاتمه پذیرد، شیطان می گوید:

ـ خدا به شما وعده درست داد و من نیز به شما وعده (باطل و نادرست) دادم و تخلف کردم! من بر شما تسلطی نداشتم جز این که دعوتتان کردم و شما اجابتم کردید، مرا ملامت‌نکنید، خودتان‌را ملامت‌کنید، من فریادرس شمانیستم‌و شما نیز فریادرس من نیستید! من آن‌شرکتی که پیش‌از این (در کار خدا) برایم قائل بودید انکار کردم. به درستی ستمگران، عذابی دردناك دارند!» (۲۱ و ۲۲ / ابراهیم)

آیه اول تخاصم و بگومگوی کفار را در روز قیامت نقل می کند. آن‌چه از سیاق برمی‌آید مقصود از ضعفاء آن‌هایی هستند که از بزرگان کفار تقلید و اطاعت می کنند و

(۹۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

مقصود از مستکبرین همان اولیاء و بزرگان کفرند، که دسته اول آن‌ها را پیروی می کردند و قدرت ظاهری، وادارشان کرد از ایمان به خدا و آیاتش استنکاف ورزند!

«وَ قالَ الشَّیْطانُ لَمّا قُضِیَ الْاَمْرُ...!» این جمله، حکایت کلام شیطان است که در روز قیامت به ظالمین می گوید و کلام جامعی است از او زیرا در این عبارت کوتاه، موقعیتی را که با مردم داشت بیان نموده و رابطه خود و ایشان را در برابر تمام مردم خیلی پوست کنده روشن می کند!

خدای تعالی هم وعده داده بود که به زودی ایشان را به اختلافاتی که می کردند خبر می‌دهد و به زودی در روز قیامت حق هر چیزی را از طرف همان‌هایی که در دنیا حق را می‌پوشاندند ظاهر می گرداند، لذا ملائکه از شرك ایشان بیزاری می‌جویند، شیطان‌های انسی و جنی هم ایشان را طرد می کنند، بت‌ها و خدایان دروغین هم نسبت به شرك و

پوچی وعده‌های شیطان،... (۹۳)

کفر ایشان بیزاری و کفر می‌ورزند، پیشوایان ضلالت هم جوابشان را نمی‌دهند، خود مجرمین هم به گمراهی خود اعتراف می کنند.

این معانی همه در آیات بسیاری از قرآن کریم آمده و چیزی از آن بر اهل دقت و تدبیر پوشیده نیست.

تابعین شیطان در آن روز، وی را به باد ملامت می گیرند، که تو این مصیبت‌ها را بر سر ما آوردی، حال بیا با ما شرکت کن!

او هم در پاسخ می گوید میان من و شما رابطه‌ای نیست، ملامت شما، همه به خودتان برمی گردد، من نمی‌توانم با شما تماس بگیرم و نزدیك شما شوم، زیرا من از عذاب دردناکی که برای ستمکاران آماده شده است می‌ترسم! شما هم از آنان هستید!

منظور عمده از این آیه، فهماندن این حقیقت است که انسان خودش مسئول کارهای خویش است! و نباید این کاسه را سر دیگری بشکند! چون هیچ کس بر او مسلط نبوده است، پس هر وقت خواست کسی را ملامت کند، خودش را ملامت کند.

(۹۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

مسأله تابع بودن او و متبوع بودن شیطان امر موهومی بیش نیست و حقیقتی ندارد. به زودی در قیامت، آن‌جا که شیطان از انسان بیزاری می‌جوید و ملامتش را به خود او برمی گرداند، این حقیقت روشن می‌شود، همان‌طوری که آیه قبلی هم این معنا را نسبت به

ضعفاء و مستکبرین بیان می کرد، آن‌جا هم می‌فرمود که رابطه میان این دو طبقه موهوم بود نه حقیقی و رابطه موهومی با موهوم دیگر هم در روز قیامت که روز انکشاف حقایق است، به هیچ دردی نمی‌خورد! (۱)

۱- المیزان ج: ۱۲، ص: ۶۱.

پوچی وعده‌های شیطان،... (۹۵)

## گفتمانی در برزخ و دوزخ

«حَتّی اِذا جاءَ اَحَدَهُمُ الْمَـوْتُ قـالَ رَبِّ ارْجِعُونِ،»

«لَعَلّـی اَعْمَـلُ صالِحا فیما تَرَکْتُ کَلّا اِنَّها کَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ اِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ...!»

«تا آن‌گاه که وقت مرگ هر یک‌شان فرا رسد در آن حال آگاه و نادم شده گوید بارالها مرا به دنیا بازگردان،»

«تا شاید به تدارک گذشته عملی صالح به جای آرم و به او خطاب شود که هرگز نخواهد شد و این کلمه (مرا بازگردان) را از حسرت همی گوید و از عقب آن‌ها عالم برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند!»

(۹۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«پس آن‌گاه که نفخه صور قیامت دمید دیگر نسبت و خویشی در میانشان نماند و کسی از کس دیگر حال نپرسد،»

«پس در آن روز هر آن که اعمالش وزین است آنان رستگارانند!»

«و هر آن که اعمالش سبک وزن باشد آنان کسانی هستند که نفس خویش را در زیان افکنده به دوزخ مخلد خواهند بود،»

«آتش دوزخ صورت‌های آن‌ها را می‌سوزاند و در جهنم زشت منظر خواهند زیست،»

«و به آن‌ها خطاب شود: آیا آیات من بر شما تلاوت نشد؟ و شما از جهل تکذیب آیات ما نکردید؟»

«آن کافران در جواب گویند بارالها به ما (رحم کن!) که شقاوت بر ما غلبه کرد و

گفتمانی در برزخ و دوزخ (۹۷)

کار ما به گمراهی کشید!»

«پروردگارا ما را از جهنم نجات ده اگر دیگر بار عصیان تو کردیم همانا بسیار ستمکار خواهیم بود!»

«باز به آنان خطاب سخت شود ای سگان به دوزخ شوید و با من لب از سخن فرو بندید!»

«زیرا شمایید که چون طایفه‌ای از بندگان صالح من روی به من آورده و عرض می‌کردند بارالها ما به تو ایمان آوردیم تو از گناهان ما درگذر و در حق ما لطف و مهربانی فرما که تو بهترین مهربانان هستی،»

«در آن وقت شما کافران آن بندگان خاص مرا تمسخر می‌کردید تا آن‌جا که مرا به کلی فراموش کرده بر آن خداپرستان خنده استهزاء می‌نمودید!»

(۹۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«من هم امروز جزای صبر بر آزار و سخریه شما را به بندگان پاک خود خواهم داد و آن‌ها امروز سعادتمند و رستگاران عالمند!»

«آن‌گاه خدا به کافران گوید که می‌دانید شما چند سال در زمین درنگ کردید؟»

«آن‌ها پاسخ دهند که تمام زیست ما در زمین یا یک روز بود یا یک جزء از روز (اگر ما خطا گوییم) از فرشتگان حسابگر عمر خلق بازپرس!»

«خدا فرماید شما اگر از حال خود آگاه بودید می‌دانستید که مدت عمرتان در دنیا بسیار اندک بود!»

«آیا چنین پنداشتید که ما شما را به عبث و بازیچه آفریده‌ایم هرگز به ما رجوع نخواهید کرد؟!»

«زیرا خدای به حق، برتر از آن است که عبث کند که هیچ خدایی به جز همان

گفتمانی در برزخ و دوزخ (۹۹)

پروردگار عرش کریم نخواهد بود!»

«و هرکس غیر خدا کسی را به الهیت خواند حساب کار او نزد خداست و البته کافران را فلاح و رستگاری نیست!»

«و تو ای رسول ما دعا کن و بگو بارالها بیامرز و ببخش که تو بهترین بخشندگان عالم وجودی!» (۹۹ تا ۱۱۸ / مؤمنون)

این آیات عذاب آخرتی را که به مشرکین وعده داده به طور مفصل بیان می‌کند و آغاز آن را از روز مرگ تا قیامت و از قیامت تا ابدیت معرفی می‌کند و این معنا را خاطرنشان می‌سازد که زندگی دنیا که ایشان را مغرور کرده و از آخرت بازداشته، بسیار ناچیز و اندک است (اگر بخواهند بفهمند،) و در آخر این آیات که آخر سوره است

(۱۰۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

سوره را با خطابی به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ختم می‌کند و در آن خطاب به وی دستور می‌دهد که از او درخواست کند همان چیزی را که خودش از بندگان مؤمن خود و رستگاران در آخرت حکایت کرده بود و آن این بود که گفتند: «...رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ اَنْتَ خَیْرُ الرّاحِمینَ: پروردگارا بیامرز و رحم کن که تو بهترین رحم‌کنندگان هستی!» (۱۱۸ / مؤمنون)

«...قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ!» (۹۹ / مؤمنون) ظاهر خطاب در «برگردانید مرا!» به ملائکه موکل بر مرگ است.

«لَعَلّی اَعْمَلُ صالِحا فیما تَرَکْتُ! کَلّا اِنَّها کَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها...» در این‌جا وقتی عذاب خدای را می‌بینند که مشرف بر ایشان شده اظهار چنین امیدی می‌کنند که اگر برگردند عمل صالح کنند!

«اَعْمَلُ صالِحا فیما تَرَکْتُ!» یعنی تا به جای آورم عملی صالح در آن‌چه که از اموال

گفتمانی در برزخ و دوزخ (۱۰۱)

خود به جای گذاشته‌ام یعنی آن اموال را در راه خیر و احسان و هر راهی که مایه رضای خدا است خرج کنم!

«کَلاّ اِنَّها کَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها» یعنی هرگز، او به دنیا برنمی‌گردد، این تنها سخنی است که او می‌گوید: یعنی سخنی است بی‌اثر و این کنایه است از اجابت نشدن آن!

«وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ اِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ...!» مراد از برزخ عالم قبر است که عالم مثال باشد و مردم در آن عالم که بعد از مرگ است زندگی می‌کنند تا قیامت برسد. مراد از این‌که فرمود: برزخ در ماورای ایشان است. این است که زمان طالب آدمی است، یعنی منتظر است که آدمی از آن عبور کند.

«اَلَمْ تَکُنْ ایاتی تُتْلی عَلَیْکُمْ...؟» (۱۰۵ / مؤمنون) یعنی به ایشان گفته می‌شود: «آیا آیات من برای شما خوانده نشد و آیا شما نبودید که آن‌ها را تکذیب می‌کردید؟»

(۱۰۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«قالُوا رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَیْنا شِقْوَتُنا وَ کُنّا قَوْما ضالّینَ!» (۱۰۶ / مؤمنون) کلمه شقوت و شقاوت ضد سعادت است و سعادت هر چیزی خیری است که مختص به او است و شقاوتش نداشتن آن خیر است و به عبارت دیگر: شقاوت به معنای شر مختص به هر چیزی است.

«غَلَبَتْ عَلَیْنا شِقْوَتُنا...!» (۱۰۶ / مؤمنون) یعنی پروردگارا شقاوت ما بر ما غلبه کرد و اگر شقاوت را به خود نسبت دادند، اشاره است به این‌که خودشان نیز در غلبه شقاوتشان مؤثر و دخیل بوده‌اند و آن را به سوء اختیار خود برای خود انتخاب کردند، به دلیل این‌که دنبال این آیه گفتند: «پروردگارا ما را از دوزخ درآور که اگر این دفعه همان خطاها را تکرار کنیم ستمکار خواهیم بود!»

اگر سعادت و شقاوت اختیاری و اکتسابی نباشد، وعده معنا ندارد، چون اگر از

گفتمانی در برزخ و دوزخ (۱۰۳)

جهنم به سوی دنیا بازگردند تازه همان حال اول را خواهند داشت. ولی در عین حال این‌که خود را مقصر دانسته‌اند، در عین حال خود را مغلوب شقاوت هم دانسته‌اند، به این معنا که نفس خویش را چون صفحه‌ای بی‌رنگ دانسته‌اند که هم می‌توانسته رنگ سعادت را قبول کند و هم به رنگ شقاوت درآید، چیزی که هست شقاوت بر آن‌ها غلبه کرده و محل را به زور اشغال نموده، اما این شقاوت، شقاوت خودشان بوده «شِقْوَتُنا» شقاوتی بوده که در صورت سوء اختیار و ارتکاب گناهان حتمی بوده است، چون در اول خود را مانند صفحه‌ای بی‌رنگ و خالی از سعادت و شقاوت فرض کردند، پس اگر در عین حال شقاوت را شقاوت خود دانسته‌اند، این ارتباط به خاطر همان سوء اختیار و ارتکاب گناهان است.

کوتاه سخن این‌که، می‌خواهیم بگوییم: در این جمله اعتراف کرده‌اند بر این‌که

(۱۰۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

شقاوت جزء ذاتشان نبوده، بلکه بدان‌ها ملحق و عارض شده و وقتی هم عارض شده که حجت بر آن‌ها تمام بوده، چون این سخن را بعد از اعتراض خدای تعالی به میان آوردند که پرسید: «آیا آیات من بر شما تلاوت نمی‌شد...؟»

اهل دوزخ بعد از جمله مذکور گفتند: «وَ کُنّا قَوْما ضالّینَ!» و با این جمله اعتراف خود را تأکید کردند. این اعتراف مؤکد را بدان جهت کردند که به این وسیله از عذاب خلاصی یافته به دنیا برگردند تا برای خود سعادت کسب کنند، چون در دنیا سابقه این کار را داشتند که اعتراف گناهکار و متمرد، به گناه و تمرد خود، توبه و پاک کننده او است و او را از آثار سوء گناه نجات می‌دهد.

«رَبَّنا اَخْرِجْنا مِنْها فَاِنْ عُدْنا فَاِنّا ظالِمُونَ؟» (۱۰۷ / مؤمنون) منظور از این درخواست، به طوری که آیات دیگر بر آن دلالت می‌کند، درخواست برگشتن به دنیا

گفتمانی در برزخ و دوزخ (۱۰۵)

است. مرادشان این است که به دنیا برگردند و عمل صالح کنند، توبه هم که الان (در دوزخ) که این درخواست را می‌کردند کرده‌اند، در نتیجه از جمله کسانی خواهند شد که هم توبه کرده و هم عمل صالح انجام داده‌اند.

«قالَ اخْسَؤُا فیها وَ لا تُکَلِّمُونِ!» (۱۰۸ / مؤمنون) مراد از این کلام زجر و چخ کردن اهل جهنم و قطع کلام ایشان است.

«اِنَّهُ کانَ فَریقٌ مِنْ عِبادی یَقُولُونَ رَبَّنا امَنّا فَاغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا وَ اَنْتَ خَیْرُ الرّاحِمینَ!» این فریق که در این آیه درباره آنان بحث فرموده مؤمنین در دنیا هستند که ایمانشان، توبه و بازگشت به سوی خدا است. (۱۰۹ / مؤمنون)

کلام مؤمنین در دنیا معنایش توبه و درخواست رستگاری و سعادت است و این عین همان چیزی است که اینان در این آیه خواسته‌اند، تنها فرقی که هست این است که

(۱۰۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

موقف مختلف شده، این حرف را باید در موقف دنیا می‌زدند!

«فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِیّا حَتّی اَنْسَوْکُمْ ذِکْری وَ کُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَکُونَ!» (۱۱۰/مؤمنون) همین اشتغالتان به مسخره کردن مؤمنین و خندیدن به ایشان، ذکر مرا از یادتان برد.

«اِنّی جَزَیْتُهُمُ الْیَوْمَ بِما صَبَرُوا اَنَّهُمْ هُمُ الْفائِزُونَ!» (۱۱۱ / مؤمنون) با این‌که شما ایشان را به خاطر همان ذکر مسخره می‌کردید، «اَنَّهُمْ هُمُ الْفائِزُونَ!» تنها ایشان رستگارانند نه شما!

این آیات چهارگانه در مقام مأیوس کردن کفار است که به طور قطع از رستگاری خود مأیوس شوند، به خاطر آن اعترافی که کردند و دنبالش تقاضای بازگشت به دنیا نمودند. زیرا این طلب خود نوعی عمل است، که آن هم ظرفش دنیا است، هم‌چنان‌که بندگان مؤمن من دنیا را وسیله رستگاری خود کرده و عمل می‌کردند، شما ایشان را

گفتمانی در برزخ و دوزخ (۱۰۷)

مسخره می‌کردید و به آنان می‌خندیدید، تا آن‌جا که عمل را رها کرده و آن را با سخریه اهل عمل عوض کردید، تا امروز رسید، که روز جزا است، دیگر عمل ممکن نیست، در نتیجه آنان با رسیدن به پاداش عمل خود رستگار شدند و شما تهی‌دست ماندید و چون خود را تهی‌دست یافتید، در تلاش برآمدید که برای خود کاری کنید و حال آن‌که امروز روز کار و عمل نیست، تنها روز جزا است! (۱)

در رستاخیز تردیدی نیست! گفتمان اصحاب کهف

«وَ كَذلِكَ بَعَثْناهُمْ لِيَتَساءَلُوا بَيْنَهُمْ قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قالُوا لَبِثْنا يَوْما

۱- المیزان ج: ۱۵، ص: ۹۳.

(۱۰۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

اَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قالُوا رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِما لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا اَحِدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هذِهِ اِلَى الْمَدينَةِ فَلْيَنْظُرْ اَيُّها اَزْكى طَعاما فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَ لا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ اَحَدا...!»

«چنین بود که بیدارشان کردیم تا از همدیگر پرستش کنند، یکی از آن‌ها گفت:

ـ چه‌قدر خوابیدید؟ گفتند:

ـ روزی یا قسمتی از روز خوابیده‌ایم! گفتند:

ـ پروردگارتان بهتر داند که چه مدت خواب بوده‌اید!

ـ یکی‌تان را با این پولتان به شهر بفرستید تا بنگرد طعام کدام یکی‌شان پاکیزه‌تر است و خوردنیی از آن‌جا برای شما بیاورد و باید سخت دقت کند که کسی از کار شما آگاه نشود!»

در رستاخیز تردیدی نیست! گفتمان اصحاب کهف (۱۰۹)

«زیرا محققا اگر بر شما آگهی و ظفر یابند شما را یا سنگسار خواهند کرد و یا به آیین خودشان برمی‌گردانند و هرگز روی رستگاری نخواهند دید!»

«بدین‌سان کسانی را از آن‌ها مطلع کردیم تا بدانند که وعده خدا حق است و در رستاخیز تردیدی نیست! وقتی که میان خویش در کار آن‌ها مناقشه می‌کردند، گفتند بر غار آن‌ها بنائی بسازید پروردگار به کارشان داناتر است و کسانی که در مورد ایشان غلبه یافته بودند گفتند بر غار آن‌ها عبادت‌گاهی خواهیم ساخت!» (۱۹ تا ۲۱ / کهف)

اصحاب کهف مردمی بودند که کفر بر جامعه‌شان استیلاء یافته بود و باطل در میان آنان غلبه کرده بود و زورگوئی اقویاء از هر سو مردم را احاطه کرده، سپاه یأس و

(۱۱۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

نومیدی از ظهور کلمه حق و آزاد شدن اهل دین بر دل‌های آنان یورش برده بود. حوصله‌ها از طول کشیدن عمر باطل و نیامدن دوران ظهور حق سر آمده بود و می‌خواستند دچار شک و تردید شوید که خدا نجاتشان داد!

بعد از آن‌که وارد غار شدند از خدای تعالی درخواست رحمتی از ناحیه خودش و اهتدائی آماده نسبت به امر خود نمودند که در هرچه زودتر از این دودلی و سرگردانی نجات یابند. خداوند نیز دعایشان را مستجاب نموده این طور هدایتشان کرد.

از آن‌جائی که این پندار (که دیگر حق ظاهرشدنی نیست!) در نظرشان قوت گرفت و از زوال غلبه باطل مأیوس شدند، خداوند سال‌های متمادی به خوابشان برده آن‌گاه بیدارشان کرد تا از یکدیگر بپرسند چه‌قدر خوابیده‌ایم، یکی بگوید یک روز، دیگری بگوید پاره‌ای از یک روز، آن‌گاه پیرامون خود نگریسته ببینند اوضاع و احوال دنیا طور

در رستاخیز تردیدی نیست! گفتمان اصحاب کهف (۱۱۱)

دیگری شده و کم‌کم بفهمند که صدها سال است که به خواب رفته‌اند و این چند صد سال که به نظر دیگران چند صد سال بوده به نظر ایشان یک روز و یا بعضی از یک روز می‌آید!

از همین جا که طول عمر دنیا و یا کمی آن‌چنان نیست که بتواند حقی را بمیراند یا باطلی را زنده کند و این خدای سبحان است که زمینی‌ها را زینت زمین کرده و دل‌های آدمیان را مجذوب آن‌ها ساخته قرن‌ها و روزگارها جریان داده تا آنان را بیازماید که کدام نیکوکارترند و دنیا جز این سمتی ندارد که طالبان خود را با زر و زیور خود بفریبد و آن‌هایی را که پیرو هوی و هوس‌اند و دل به زندگی زمینی داده‌اند گول بزنند!

این خود حقیقتی است که همواره برای انسان‌ها هروقت که به عمر رفته خود نظر بیفکنند روشن و مبرهن می‌شود و می‌فهمند آن هفتاد سالی که پشت سر گذاشته و آن

(۱۱۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

حوادث شیرین و تلخی که دیده‌اند تو گوئی یک رؤیا بوده که در خواب و چرت خود دیده و می‌بینند.

چیزی که هست مستی هوی و هوس و گرمی و بازی با امور مادی دنیوی نمی‌گذارد آنان متوجه حق بگردند و پس از تشخیص حق آن را پیروی کنند!

لیکن برای خدا روزی است که در آن روز این شواغل، دیگر آدمی را به خود سرگرم نمی‌کند و این دنیا و زرق و برقش آدمی را از دیدن حق بازنمی‌دارد و آن روز مرگ است!

«قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ کَمْ لَبِثْتُمْ...؟» این جمله دلیل بر این است که یک نفر از ایشان بوده که از دیگران از مدت مکث در غار پرسیده که چه‌قدر خوابیده‌ایم، از آن برمی‌آید که گویا سائل خودش احساس طولانی بودن مدت مکث را کرده، چون آن کسالتی را که معمولاً

در رستاخیز تردیدی نیست! گفتمان اصحاب کهف (۱۱۳)

بعد از خواب‌های طولانی به آدم دست می‌دهد در خود دیده، لذا حداقل به شک افتاده و پرسیده: «کَمْ لَبِثْتُمْ؟»

«قالُوا لَبِثْنا یَوْما اَوْ بَعْضَ یَوْمٍ!» در جواب وی مردد شده گفتند: یک روز یا قسمتی از یک روز! گویا این تردیدی که در جواب از خود نشان دادند بدین جهت بوده که دیده‌اند جای آفتاب تغییر کرده، مثلاً اگر صبح به خواب رفته بودند، وقتی بیدار شدند دیده‌اند آفتاب در اواسط آسمان و یا اواخر آن است آن‌گاه شک کردند در این‌که در این بین شبی را هم در خواب گذرانده‌اند، تا در نتیجه خوابشان یک روز طول کشیده باشد و یا چنین نبوده و در نتیجه پاره‌ای از روز را در خواب بوده‌اند، بدین جهت جواب خود را با تردید دادند که یا یک روز در خواب بوده‌ایم و یا پاره‌ای از یک روز و به هرحال جوابی که دادند یک جواب است.

(۱۱۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«قالُوا رَبُّکُمْ اَعْلَمُ بِما لَبِثْتُمْ!» یعنی بعضی دیگر ایشان در رد آن‌هایی که گفتند یک روز و یا پاره‌ای از یک روز خوابیدیم گفتند: پروردگار شما بهتر می‌داند که چه‌قدر خوابیده‌اید چون اگر منظورشان رد آن کلام نبوده باشد جا داشت بگویند: پروردگار ما بهتر می‌داند.

از همین جا می‌توان فهمید که گویندگان جمله «رَبُّکُمْ اَعْلَمُ بِما لَبِثْتُمْ!» در مقام معرفت و خداشناسی از گویندگان جمله «لَبِثْنا یَوْما اَوْ بَعْضَ یَوْمٍ!» برتر بوده‌اند و مقصودشان از گفته خود تنها اظهار ادب نبوده، بلکه به یکی از معارف توحید آشنایی داشته‌اند وگرنه ممکن بود بگویند: پروردگار ما بهتر می‌داند که چه‌قدر خوابیده‌ایم، آن وقت این دسته آن عده‌ای نمی‌بودند که خدای تعالی درباره‌شان فرمود: «ثُمَّ بَعَثْناهُمْ لِنَعْلَمَ اَیُّ الْحِزْبَیْنِ اَحْصی لِما لَبِثُوا اَمَدا: آنان را مبعوث کردیم تا بدانیم کدام طائفه بهتر

در رستاخیز تردیدی نیست! گفتمان اصحاب کهف (۱۱۵)

تشخیص می‌دهند که چه‌قدر خوابیده‌اند!» (۱۲ / کهف) برای این‌که صرف اظهار ادب ملازم با بهتر تشخیص دادن نیست و اظهار کردن ادب غیر از تشخیص دادن و گفتن است.

«فَابْعَثُوا اَحَدَکُمْ بِوَرِقِکُمْ هـذِهِ اِلَی الْمَدینَهِٔ فَلْیَنْظُرْ اَیُّها اَزْکی طَعاما فَلْیَأْتِکُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ...» (۱۹ / کهف) این جمله نیز تتمه محاوره و گفتگوی ایشان است، که یکی پیشنهاد می‌کند یک نفر را به شهر بفرستند تا طعامی برایشان بخرد و غذایی تهیه کند.

«وَلْیَتَلَطَّفْ وَ لا یُشْعِرَنَّ بِکُمْ اَحَدا!» (۱۹ / کهف) باید این شخص که می‌فرستید در اعمال نازک کاری و لطف با اهل شهر در رفتن و برگشتن و معامله کردن خیلی سعی کند، تا مبادا خصومتی یا نزاعی واقع شود که نتیجه‌اش این شود که مردم از راز و حال ما سردرآورند.

«اِنَّهُمْ اِنْ یَظْهَرُوا عَلَیْکُمْ یَرْجُمُوکُمْ اَوْ یُعیدُوکُمْ فیمِلَّتِهِمْ وَ لَنْ تُفْلِحُوا اِذا اَبَدا!» از

(۱۱۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

سیاق برمی‌آید که جمله «یَظْهَرُوا عَلَیْکُمْ» در خصوص این داستان به معنای همان اطلاع یافتن و از مخفی‌گاه کسی سردرآوردن است، چون اصحاب کهف قبلاً مردمانی نیرومند و متنفذ بوده‌اند و حال فرار نموده و خود را پنهان کرده‌اند، لذا سفارش می‌کنند که چون ما مردمی سرشناسیم سعی کن کسی از مخفی‌گاه ما خبردار نشود و اگر مطلع شوند بر آن‌چه که می‌خواهند ظفر می‌یابند.

برداشتی که اصحاب کهف کردند طوری نبوده که مردم دست از سر آنان بردارند، یا به صرف ادعای این‌که بگویند ما از دین توحید دست برداشته‌ایم از ایشان بپذیرند و جرمشان را ببخشند، بلکه به خاطر این‌که جرمشان تظاهر به دین توحید و خروج از دین بت‌پرستی بوده و علنا بت‌پرستی را خرافی و موهوم و افتراء بر خدا معرفی می‌کردند عادتا نباید به صرف اعتراف به حقانیت بت‌پرستی قناعت کنند، بلکه باید آن قدر

در رستاخیز تردیدی نیست! گفتمان اصحاب کهف (۱۱۷)

تعقیبشان کنند و رفتارشان را زیر نظر بگیرند تا نسبت به صدق ادعایشان اطمینان پیدا کنند و قهرا در بت‌پرستی یکی از بت‌پرستان شده و تمامی وظایف دینی ایشان را انجام داده از انجام مراسم و شرایع دین الهی محروم شوند، حتی به یک کلمه از دین توحید لب نگشایند!

سیاق محاوره‌ای که از ایشان حکایت شده یعنی از جمله «قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ کَمْ لَبِثْتُمْ...؟» ـ تا آخر دو آیه ـ سیاق عجیبی است که از کمال محبتشان به یکدیگر در راه خدای تعالی و برادریشان در دین و مساواتشان در بین یکدیگر و خیرخواهی و اشفاق نسبت به هم خبر می‌دهد.

در جمله «رَبُّکُمْ اَعْلَمُ بِما لَبِثْتُمْ!» بر موقفی از توحید اشاره کرده‌اند که نسبت به صاحبان و گویندگان جمله «لَبِثْنا یَوْما اَوْ بَعْضَ یَوْمٍ» رفیع‌تر و کامل‌تر است و اما

(۱۱۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

برادری و مواساتشان از این‌جا فهمیده می‌شود که یکی از ایشان وقتی می‌خواهد پیشنهاد کند که کسی را بفرستیم شهر به یکی از رفقایش نمی‌گوید تو برخیز برو، می‌گوید یکی را بفرستید و نیز نگفت فلانی را بفرستید. وقتی هم خواست اسم پول را ببرد نگفت پولمان را و یا از پولمان به او بدهید برود، بلکه گفت: پولتان را بدهید به یک نفرتان و ورق را به همه نسبت داد، همه این‌ها مراتب برادری و مواسات و ادب آنان را می‌رساند. به علاوه، جمله «فَلْیَنْظُرْ اَیُّها اَزْکی طَعاما...!» و جمله «وَلْیَتَلَطَّفْ...!» مراتب خیرخواهی آنان نسبت به هم را می‌رساند.

جمله «اِنَّهُمْ اِنْ یَظْهَرُوا عَلَیْکُمْ...!» اشفاق و مهربانی آنان را نسبت به یکدیگر می‌رساند که چه‌قدر نسبت به نفوسی که دارای ایمان

بودند مشفق بودند و برای آن نفوس ارزش قائل بودند.

در رستاخیز تردیدی نیست! گفتمان اصحاب کهف (۱۱۹)

«بدین‌سان کسانی را از آن‌ها مطلع کردیم تا بدانند که وعده خدا حق است و در رستاخیز تردیدی نیست! وقتی که میان خویش در کار آن‌ها مناقشه می کردند، گفتند بر غار آن‌ها بنائی بسازید پروردگار به کارشان داناتر است و کسانی که در مورد ایشان غلبه یافته بودند گفتند بر غار آن‌ها عبادت‌گاهی خواهیم ساخت!»

گویندگان این حرف که «بر غار آن‌ها بنائی بسازید!» مشرکین بودند. منظورشان این بود که دیواری کشیده شود تا اصحاب کهف پشت آن قرار گرفته از نظر مردم پنهان شوند و کسی بر حال آنان واقف نگردد. در این‌که گفتند: پروردگارشان اعلم است اشاره است به این‌که آن جمعیت وقتی آنان را در غار دیدند باز بین خود اختلاف کردند و اختلافشان هرچه بوده بر سر امری مربوط به اصحاب کهف بوده است، زیرا کلام،

(۱۲۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

کلام کسی است که از علم یافتن به حال آنان و استکشاف حقیقت حال مأیوس باشد.

و گویا بعضی از دیدن آن صحنه شبهه‌شان نسبت به قیامت زایل گشته آرامش‌خاطر یافتند و بعضی دیگر آن‌طور که باید قانع نشدند، لذا طرفین گفته‌اند: بالاخره یا حرف ما است یا حرف شما، هرکدام باشد سزاوار است دیواری بر آنان بکشیم که مستور باشند خدا به حال آنان آگاه‌تر است.

موحدین گفتند امر ایشان ظاهر شد و آیت آنان روشن گردید و ما به همین آیت اکتفاء نموده ایمان می‌آوریم و بر بالای غار آنان مسجدی می‌سازیم که هم خدا در آن عبادت شود و هم تا آن مسجد هست اسم اصحاب کهف هم زنده بماند، تا بدانند وعده خدا حق است! (۱)

۱- المیزان ج: ۱۳، ص: ۳۵۷.

در رستاخیز تردیدی نیست! گفتمان اصحاب کهف (۱۲۱)

(۱۲۲)

## فصل سوم :درس‌هائی از گفتمان پیامبران با خدا

### مقدمه

«وَ اِذْ قالَ‌اللّهُ یعیسَی‌ابْنَ مَرْیَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونی وَ اُمِّیَ اِلهَیْنِ مِنْ دُونِ اللّهِ؟

قالَ سُبْحنَکَ ما یَکُونُ لیآ اَنْ اَقُولَ ما لَیْسَ لی بِحَقٍّ!

اِنْ کُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ!

(۱۲۳)

تَعْلَمُ ما فی نَفْسی وَ لآَ أَعْلَمُ ما فی نَفْسِکَ

أِنَّکَ أَنْتَ عَلّمُ الْغُیُوبِ!»

«و به یاد آر زمانی را که خدای تعالی به عیسی‌بن مریم فرمود:

ـ آیا تو به مردم گفتی که مرا و مادرم را به غیر از خدا دو معبود دیگر بگیرید؟

عیسی گفت: ـ پروردگارا منزهی تو!

شایسته من نیست چیزی را که حق من نیست بگویم!
و فرضا اگر هم گفته باشم تو خود آن را شنیده و دانسته‌ای!
آری تو می‌دانی آن‌چه را که در نفس من است و این منم که به چیزهایی که در نزد تو است آگهی ندارم!
به راستی تو علام الغیوبی!» (۱۱۶ / مائده)
(۱۲۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم
در این گفتمانی کوتاه، تجلی عجیبی از ادب و اخلاق دیده می‌شود که برای هر انسان پژوهشگر الگوئی از آموزندگی و سازندگی است. در ذیل همین آیه است که در جلد ششم تفسیر ۲۰ جلدی یا در جلد دوازده تفسیر ۴۰ جلدی المیزان، علامه بزرگوار به تفسیر و تحلیل آیات قرآنی مربوط به گفتمان‌های خدا با پیامبران و رسولان خود، ادب عبودیت آن‌ها در پاسخ‌های خود در مقابل خدای جل و جلاله، هم‌چنین در نمایش همان اخلاق و ادب الهی در روش دعوت آن‌ها در بین مردم پرداخته است، که ذیلاً خلاصه چند مبحث آن را ملاحظه می‌فرمائید!

## گفتمان پیامبران با خدا، الگوهای اخلاق و ادب

گفتمان پیامبران با خدا، الگوهای اخلاق و ادب (۱۲۵)
پیامبران و رسولان الهی جمیع گفتار و رفتار و حرکات و سکناتشان براساس مراقبت ادب و رعایت مراسم حضور بوده است، اگرچه به ظاهر، رفتار و گفتار آن‌ها مانند کسی بوده که از پروردگار خود غایب و پروردگار او از او غایب است:
«و هرکس در آسمان‌ها و زمین است از آن اوست و کسانی که نزد او هستند از پرستش او سرباز نمی‌زنند و خسته نمی‌شوند!» (۱۹ / انبیاء)

## ادب اسماعیل، تسلیم به فرمان الهی!

از جمله آداب انبیاء ادبی است که خدای تعالی از خصوص اسماعیل علیه‌السلام در قصه ذبح نقل کرده و فرموده:
(۱۲۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم
«فَبَشَّرْناهُ بِغُلامٍ حَلیم. فَلَمّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْیَ قالَ یا بُنَیَّ اِنّی اَری فِی الْمَنامِ اَنّی اَذْبَحُکَ فَانْظُرْ ماذا تَری قالَ یا اَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ سَتَجِدُنی اِنْ شاءَ اللّهُ مِنَ الصّابِرینَ!»
«و چون او همراه پدر به سنّ کار و کوشش رسید، گفت:
ـ ای پسرک من! من پیوسته در خواب می‌بینم که تو را سر می‌برم. بنگر که رأی تو چیست؟ گفت:
ـ ای پدر من! آن‌چه را دستور یافته‌ای انجام ده! اگر خدا بخواهد مرا از صابران خواهی یافت!» (۱۰۱ و ۱۰۲ / صافات)
گرچه در صدر کلام اسماعیل علیه‌السلام ، ادب نسبت به پدر رعایت شده، لیکن در ذیلش
گفتمان پیامبران با خدا، الگوهای اخلاق و ادب (۱۲۷)
ادب را نسبت به پروردگار خود رعایت نموده، با این‌که رعایت ادب نسبت به پدری چون ابراهیم خلیل ادب خدای تعالی نیز هست و کوتاه سخن، وقتی پدرش خواب خود را برایش نقل کرد و چون این خواب به شهادت خود اسماعیل که گفت: به جای آر آن‌چه را که بدان مأمور می‌شوی! مأموریتی الهی بوده از این جهت پدرش به وی دستور داد که درباره خود فکری کند و رأی خود را بگوید و این هم خود ادبی بود از آن جناب نسبت به فرزندش.
اسماعیل هم در جواب عرض کرد: ای پدر! به جای آر آن‌چه را که بدان مأمور می‌شوی! او نیز رعایت ادب را نسبت به پدر کرد و

نگفت که رأی من چنین است! گویا خواست بگوید من در مقابل تو رأیی ندارم و از همین جهت کلام خود را با لفظ ای پدر آغاز کرد و نگفت: اگر می‌خواهی به جای آر، تا پدر را در مقابل قبول قطعی خود دلخوش سازد.

(۱۲۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

مضافا بر این‌که با این اعتراف از اسماعیل که این خواب امری است که ابراهیم به او مأمور شده تصور نمی‌شود که اسماعیل تردید داشته باشد در مأمور به و امتثال پروردگار نکند.

ادب دیگری که اسماعیل به کار برد این بود که گفت: به زودی خواهی یافت که من از صابرینم ان شاء اللّه زیرا با این کلام خود نیز پدر را خشنود نمود، همه این‌ها ادب او را نسبت به پدرش می‌رساند.

ادب را نسبت به خداوند هم رعایت نموده زیرا وعده‌ای که راجع به تحمل و صبر خود داد به طور قطع و جزم نبود، بلکه آن را به مشیت خداوند مقید ساخت، چون می‌دانست که وعده‌صریح و قطعی‌دادن و آن‌را به‌مشیت پروردگار مقید نساختن، شائبه

گفتمان پیامبران با خدا، الگوهای اخلاق و ادب (۱۲۹)

ادعای استقلال در سببیت است و ساحت مقدس نبوت از این گونه شائبه‌ها مبراست.

## ادب یعقوب، من از رحمت خدا مأیوس نیستم!

از جمله آداب انبیاء ادبی است که خدای متعال آن را از حضرت یعقوب علیه‌السلام وقتی که فرزندانش از مصر مراجعت کردند در حالی که بنیامین و برادر بزرگ‌تر را نیاورده بودند حکایت کرده و فرموده:

«وَ تَوَلّی عَنْهُمْ وَ قالَ یأَسَفی عَلی یُوسُفَ وَابیَضَّتْ عَیْناهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ کَظیمٌ. قالُوا تَاللّهِ تَفْتَؤُا تَذْکُرُ یُوسُفَ حَتّی تَکُونَ حَرَضا اَوْ تَکُونَ مِنَ الْهلِکینَ! قالَ اِنَّما اَشْکُوا بَثّی وَ حُزْنی اِلَی اللّهِ وَ اَعْلَمُ مِنَ اللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ!»

«و از آن‌ها روی گرداند و گفت:

(۱۳۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

ـ ای افسوس بر یوسف! و هم‌چنان‌که اندوه خود را فرو می‌خورد، چشمانش از غصه سپید شد! گفتند:

ـ به خدا سوگند! تو پیوسته یوسف را یاد می‌کنی تا سرانجام بیمار شوی یا خود را هلاک کنی!

گفت: من شرح درد و اندوه خویش را تنها با خدا می‌گویم و از خداوند چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید!» (۸۴ تا ۸۶ / یوسف)

یعقوب علیه‌السلام به فرزندان خود می‌گوید که مداومت من بر یاد یوسف شکایتی است که من از حال دل خود به درگاه خدا می‌برم و از رحمت او و این‌که یوسفم را به صورتی که تصور نمی‌کنم به من برگرداند مأیوس نیستم!

گفتمان پیامبران با خدا، الگوهای اخلاق و ادب (۱۳۱)

و این خود از ادب انبیا است نسبت به پروردگار خود که در جمیع احوال متوجه پروردگارشان بوده و جمیع حرکات و سکنات خود را در راه او انجام می‌دادند و این معنا از آیات کریمه قرآن به خوبی استفاده می‌شود، چون خدای تعالی از طرفی تصریح کرده به این‌که انبیاء را به راه راست هدایت نموده و از طرف دیگر پیروی هوا و هوس را گمراهی و انحراف از راه راست خود دانسته است.

از این دو بیان استفاده می‌شود که انبیاء که هدایت یافتگان به هدایت خدایند هرگز هوای نفس را پیروی نمی‌کنند. عواطف انسانی و امیال باطنیشان یعنی شهوت و غضب و حب و بغض و مسرت و اندوه و هر نفسانیات دیگرشان که مربوط به مظاهر زندگی از قبیل مال و فرزند و نکاح با زنان و خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها و مساکن و امثال آن‌ها است همه را در راه خدا به کار برده و از آن‌ها غرضی جز رضای خدا ندارند و در

(۱۳۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

هیچ‌یک از حوائج زندگی به درگاه کسی جز درگاه او روی نمی‌آورند و غیر در او دری از درهای اسباب را نمی‌کوبند!
به این معنا که اگر هم متوسل به اسباب ظاهری می‌شوند و این توسل خدای را از یادشان نمی‌برد و فراموش نمی‌کنند که این اسباب و سببیتشان از خدای تعالی است نه این‌که به کلی اسباب را انکار نموده و برای آن‌ها وجودی تصور نکنند و یا سببیت آن‌ها را انکار نمایند، زیرا آن‌ها قابل انکار نیستند و برخلاف فطرت و ارتکاز انسانی است، بلکه به اسباب تمسک می‌جویند ولیکن برای آن‌ها استقلال نمی‌بینند و برای هر چیزی موضع و اثری قائلند که خدا برای آن تعیین نموده است.
مراد از این‌که فرمود: «اِنَّما اَشْکُوا بَثّی وَ حُزْنی اِلَی اللّهِ!» این خواهد بود که اگر می‌بینند دائما به یاد یوسفم و از فقدانش متأسفم، این اسف دائمی من مثل اسف شما بر



فقدان نعمت نیست، زیرا شما وقتی به فقدان نعمتی دچار می‌شوید از روی جهل شکایت نزد کسانی می‌برید که مالک نفع و ضرری نیستند و اما من تأسفم را از فقدان یوسف نزد خداوند به شکایت می‌برم، این شکایتم هم درخواست امری نشدنی نیست، زیرا من می‌دانم چیزی را که شما نمی‌دانید!

## ادب یوسف، رجحان زندان بر تسلیم شهوت زنان

از جمله آداب انبیاء ادبی است که یوسف صدیق علیه‌السلام هنگامی که همسر عزیز او را تهدید نمود و گفت اگر آن‌چه می‌گویم نکنی به زندانت می‌اندازم، به خدایش عرض کرد:
«رَبِّ السِّجْنُ اَحَبُّ اِلَیَّ مِمّا یَدْعُونَنیآ اِلَیْهِ وَ اِلاّ تَصْرِفْ عَنّی کَیْدَهُنَّ



اَصْبُ اِلَیْهِنَّ وَ اَکُنْ مِنَ الْجهِلینَ»
«یوسف گفت:
ـ پروردگارا! زندان برای من از آن‌چه مرا به آن می‌خوانند محبوب‌تر است!
ـ اگر مکرشان را از من بازنگردانی به سوی آنان میل خواهم کرد و از نادانان خواهم شد.» (۳۳ / یوسف)
حضرت یوسف علیه‌السلام گرفتاری خود را برای پروردگارش چنین شرح می‌دهد که امرش در نزد زنان درباری و در موقف فعلیش دائر شده است میان رفتن به زندان و میان اجابت خواسته آن‌ها و به علمی که خداوند کرامتش کرده و با آیه: «وَ لَمّا بَلَغَ اَشُدَّهُ ءَاتَیْنهُ حُکْما وَ عِلْما» (۲۲ / یوسف) از آن حکایت نموده، زندان را بر اجابت آن‌ها ترجیح می‌دهد، لیکن از طرفی هم اسباب و مقدماتی که زنان درباری مصر برای رسیدن به



منظور خود ترتیب داده‌اند بسیار قوی است، این مقدمات یوسف را به غفلت و جهل به مقام پروردگار و ابطال علم و ایمان به خدایش تهدید می‌نماید، چاره‌ای جز دستگیری خدا و حکم او نمی‌بیند.
در این دعا ادب را رعایت کرده و برای خود درخواست حاجتی نمی‌کند، چون حاجت خواستن خود یک نحوه حکم کردن است، بلکه تنها اشاره می‌کند به این که جهل تهدیدش می‌کند به ابطال نعمت علمی که پروردگارش کرامتش فرموده و رهائیش از خطر جهل و دور شدن کید زنان از او موقوف به عنایت خدای تعالی است، لذا تسلیم امر خدا شد و چیز دیگری نگفت.
خدای تعالی هم دعایش را مستجاب نمود و کید زنان را که عبارت بود از منحرف شدن و یا به زندان رفتن از او به گردانید، در نتیجه هم از انحراف خلاص شد و هم از

(۱۳۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

زندان، از این‌جا معلوم می‌شود که مرادش از کید زنان هر دو بوده است.

و اما این‌که عرض کرد: «رَبِّ السِّجْنُ اَحَبُّ اِلَیَّ...!» در حقیقت خواست تمایل قلبی خود را در صورت دوران مزبور نسبت به رفتن زندان و نفرت و دشمنی خود را نسبت به فحشا اظهار نماید، نه این‌که به گمان بعضی رفتن به زندان را دوست داشته باشد، چنان‌که سیدالشهداء حسین بن علی علیهم‌السلام نیز در این مقوله فرمود: «الموت اولی من رکوب العار و العار خیر من دخول النار: تن به مرگ دادن سزاوارتر است از قبول عار و قبول عار و ننگ بهتر است از داخل آتش دوزخ!» به دلیل این‌که خدای تعالی بعد از این آیه فرموده: «ثُمَّ بَدا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ ما رَاَوُا الْایتِ لَیَسْجُنُنَّهُ حَتّی حینٍ.» ظهور این آیه در این‌که به زندان فرستادن یوسف رأی تازه‌ای از آنان و بعد از آن دوران مزبور و نجات یوسف، روشن و غیرقابل انکار است.

گفتمان پیامبران با خدا، الگوهای اخلاق و ادب (۱۳۷)

## ادب سلیمان، درخواست توفیق عمل صالح و شکر نعمت

از جمله آداب انبیاء ادبی است که خدای تعالی قرآن در ضمن داستان سلیمان علیه‌السلام و مورچگان از آن جناب نقل کرده و فرموده:

«حَتّی اِذا اَتَوْا عَلی وادِ النَّمْلِ قالَتْ نَمْلَةٌ یا اَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساکِنَکُمْ لا یَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمنُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ. فَتَبَسَّمَ ضاحِکا مِنْ قَوْلِها وَ قالَ رَبِّ اَوْزِعْنی اَنْ اَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتی اَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ اَنْ اَعْمَلَ صالِحا تَرْضهُ وَاَدْخِلْنی بِرَحْمَتِکَ فی عِبادِکَ الصّالِحینَ»

(۱۳۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«تا آن‌گاه که به وادی مورچگان رسیدند، مورچه‌ای گفت:

ـ ای مورچگان! به خانه‌هایتان داخل شوید، مبادا سلیمان و سپاهیانش بدون توجه شما را پایمال کنند!

سلیمان از گفتار او تبسمی کرد و خندید و گفت:

ـ پروردگارا! مرا بر آن دار تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای شکر کنم و عمل صالحی که می‌پسندی انجام دهم و مرا به رحمت خویش در جمع بندگان شایسته‌ات درآور!» (۱۸ و ۱۹ / نمل)

این مورچه با کلام خود سلیمان را به یاد ملک عظیمی که خدایش ارزانی داشته بود انداخت، ملکی که ارکان آن به وسیله مسخر بودن باد و جریانش را به امر وی و

ادب سلیمان، درخواست توفیق عمل صالح و... (۱۳۹)

هم‌چنین مسخر بودن جن برای او به طوری که هرچه بخواهد برایش بسازند و نیز به‌وسیله علم به زبان‌های طیور محکم و پابرجا بود. آری سلیمان علیه‌السلام دارای چنین ملکی بود ولیکن این ملک و قدرت آن طوری که در دل‌های ما به صورت شیرین‌ترین آرزوئی که ممکن است انسانی بدان نائل شود جلوه می‌کند در دل وی جلوه نداشت و ذلت عبودیت را از یادش نبرد بلکه در نظرش به صورت نعمتی بود که پروردگارش به او و والدین او انعام نموده و ایشان را به آن اختصاص داده و این نظریه را از کسی مثل سلیمان با داشتن چنین سلطنت و قدرتی باید بهترین ادب او نسبت به پروردگارش شمرد.

از گفتار آن مورچه فورا به یاد نعمت‌های پروردگارش افتاد و این نعمت‌ها گرچه در حق او بسیار و بی‌شمار بود، لیکن موردنظر او از نعمت در این مقام همان ملک عظیم و

(۱۴۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

سلطنت قـاهره‌اش بود و لـذا از پروردگار خود درخواست توفیق عمل صالـح می کنـد چون متوجه می‌شود که از کسـی که در اریکه تخت سـلطنت قرار دارد عمل صالـح و رفتار نیک ممدوح و مطلوب است، برای خاطر همه این جهات بود که نخست از خدای خود خواست که به وی توفیق ادای شـکر نعمتش مرحمت کنـد و در ثانی این که عمل صالـح انجام دهـد و به صـرف عمل صالـح قناعت نکرد بلکه آن را مفیـد کرد به این که بـاعث خشـنودی پروردگـارش باشـد، آری او بنـده‌ای است که جز رضای پروردگار و مولای خود هدفی ندارد، او با عمل صالح کاری ندارد مگر برای این که باعث خشـنودی پروردگارش است، آن گاه درخواست توفیق عمل صالح را با درخواست صلاح ذاتی تکمیل نموده و عرض کرد: و مرا به رحمت خود در زمره بندگان صالحت درآور! (۱)

۱- المیزان ج: ۶، ص: ۴۰۸.

ادب سلیمان، درخواست توفیق عمل صالح و... (۱۴۱)

## فصل چهارم :تفسیر و تحلیل گفتمان نوح با خدا

### فرزند تو از اهل تو نیست!

«وَ هِیَ تَجْری بِهِمْ فی مَوْجٍ کَالْجِبالِ وَ نادی نُوحٌ نُ ابْنَهُ وَ کانَ فی مَعْزِلٍ یبُنَیَّ ارْکَبْ مَّعَنا وَ لا تَکُنْ مَعَ الْکفِرینَ...!»

«کشتی، سرنشینان را در میان امواجی چون کوه می‌برد ـ که ناگهان چشم نوح به

(۱۴۲)

فرزنـدش افتاد که از پدرش و مؤمنین کناره‌گیری کرده بود و در نقطه‌ای دور از ایشان ایسـتاده بود ـ فریاد زد، هان ای فرزند بیا با ما سوار شو و با کافران مباش!»

«گفت: من به زودی خـود را به پنـاه کـوهی می کشم که مرا از خطر آب حفـظ کنـد. نوح گفت: امروز هیـچ پنـاهی از عـذاب خـدا نیست، مگر برای کسـی که خـدا به او رحم کنـد ـ چیزی نگـذشت که ـ موج‌بین او و فرزنـدش حائل‌شـد و در نتیجه پسر نوح نیز از زمره غرق‌شدگان قرار گرفت.»

«فرمـان الهی رسـید کـه ای زمین آبت را ـ که بیرون داده‌ای ـ فرو بـبرا! و ای آسـمان ـ تـو نیز از باریـدن ـ بـاز ایست! آب فرو رفت و فرمـان الهی به کرسـی نشـست و کشتی بر سـر کوه جودی بر خشـکی قرار گرفت ـ و در مورد زنـدگی آخرتی کفـار ـ فرمانی دیگر رسید که مردم ستمکار از رحمت من دور باشند!»

فرزند تو از اهل تو نیست! (۱۴۳)

«نوح ـ در آن لحظه‌ای که موج بین او و پسـرش حائـل شـد ـ پروردگـارش را نـدا کرده با اسـتغاثه گفت: ای پروردگار من پسـرم از خاندان من است و به درستی که وعده تو حق است و تو احکم الحاکمینی، و حُکمت متقن‌ترین حکم است!»

«خطـاب رسـید ای نوح! او از خانـدان تو نیست چون که او عمـل ناصـالحی است! لـذا از من چیزی که اجـازه خواسـتنش را نـداری مخواه، من زنهارت می‌دهم از این که از جاهلان شوی!»

«نوح عرضه داشت پروردگارا! من به تو پناه می‌برم از این که درخواستی کنم که نسـبت به صلاح و فساد آن علمی نداشته باشم و تو اگر مرا نیامرزی و رحمم نکنی از زیانکاران خواهم بود!» (۴۲ تا ۴۷ / هود)

«وَ نادی نُوحٌ نُ ابْنَهُ وَ کانَ فی مَعْزِلٍ یبُنَیَّ ارْکَبْ مَّعَنا وَ لا تَکُنْ مَعَ الْکفِرینَ!»

(۱۴۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

نوح فرزنـد خود را که در نقطه دوری کناره‌گیری کرده بود از همان دور صـدا زد و در ندایش گفت: ای پسـرک من! با ما سوار بر

کشتی شو و بـا کـافران مباش وگرنه در بلاء شـریک آنان خواهی شـد، همان‌طور که در همنشـینی و سوار نشـدن بر کشتی شـریک آن‌هایی!

نوح علیه‌السـلام در این گفتارش نفرمود: «از کافران مباش!» برای این‌که خیال می‌کرد مسلمان است، چون از نفاق دلش خبر نداشت و نمی‌دانست که او تنها به زبان مسـلمان و مؤمن است، بدین جهت بود که او را صدا زد تا با مسلمانان باشد و سوار بر کشتی شود ـ و خلاصه اگر از کفر درونی پسرش اطلاع می‌داشت او را صدا نمی‌زد.

«قالَ سَئَاوِیآ اِلی جَبَلٍ یَعْصِمُنی مِنَ الْمآءِ قالَ لا عاصِمَ الْیَوْمَ مِنْ اَمْرِاللّهِ!» (۴۳ / هود)

فرزند تو از اهل تو نیست! (۱۴۵)

پسـر نوح در پاسـخ دعوت پـدرش و در رد فرمـان او گفت: من به زودی به کوهی منضم می‌شوم تا مرا از آب حفظ کنـد و در آب غرق نشوم نوح گفت: امروز هیـچ حافظی از بلای خـدا وجود نـدارد، زیرا امروز غضب خـدا شـدت یافته و این قضاء رانده شده که تمامی اهل زمین به جز کسانی که به خود او پناهنده شوند غرق گردند، امروز نه هیچ کوهی عاصم و حافظ است و نه چیز دیگری! بعد از این گفتگو فاصـله زیادی نشد که موج، بین نوح و پسرش فاصله شد و پسرش از غرق‌شدگان بود و اگر موج بین آن‌ها فاصله نمی‌شد و گفتگویشان ادامه می‌یافت به کفر پسرش واقف می‌شد و از او بیزاری می‌جست.

«وَ قیلَ یأَرْضُ ابْلَعی مآءَكِ وَ یسَمآءُ اَقْلِعی وَ غیضَ الْمآءُ وَ قُضِیَ الاَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَی الْجُودِیِّ وَ قیلَ بُعْدا لِلْقَوْمِ الظّلِمینَ!» (۴۴ / هود)

این ندائی است که از ساحت

(۱۴۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

عظمت و کبریائی حق تعالی صادر شده و اگر نام حضرتش را نبرد به منظور تعظیم بوده است.

دو صـیغه امری که در این جمله است یعنی امر «ابلعی» و امر «اقلعی» امر تکوینی است، همـان امری که کلمه کُن حامـل آن است، از مصـدر صـاحب عرش، خـدای تعـالی صـادر می‌شود و همه می‌دانیم که وقتی این کلمه در مورد چیزی صـادر شود بـدون فاصـله‌ای زمانی آن امر محقق می‌شود. در مورد بلعیده شدن آب طوفان به وسیله زمین نیز چنین شد، زمین دیگر نجوشید، آسمان هم نبارید!

جمله «وَ قُضِیَ الاَمْرُ...» معنایش این است که آن وعـده‌ای که خدای تعالی به نوح داده بود که قوم وی را عذاب کند منجز و قطعی شد و آن قوم غرق شده و زمین از لوث وجودشان پاک گردید.

فرزند تو از اهل تو نیست! (۱۴۷)

«وَ قیـلَ بُعْـدا لِلْقَوْمِ الظّلِمینَ!» یعنی خـدای عزوجـل فرمود دوری بـاد نصـیب مردم سـتمگر! این جمله می‌خواهـد بفهمانـد که خـدای تبارک و تعالی آن قوم را از دار کرامت خود یعنی از بهشت دور کرد!

«وَ نادی نُوحٌ نُ ابْنَهُ وَ كانَ فی مَعْزِلٍ یبُنَیَّ ارْكَبْ مَّعَنا وَ لا تَكُنْ مَعَ الْكفِرینَ!» این آیه شـریفه دعائی است که نوح برای پسـرش کرده، البته آن پسـری که از سوار شدن بر کشتی تخلف ورزید و آخرین باری که نوح او را دید همان روزی بود که با یاران خود سوار بر کشتی شـد و دید که او در کناری ایسـتاده صدایش زد که پسرم بیا سوار کشتی شو! ولی او نپذیرفت و بعد از آن که طوفان شـروع شـد و موج بین او و پسـرش حائل شـد، در این هنگام به خیال این‌که او نیز ماننـد سایر فرزنـدانش به خـدا ایمان دارد و چون قبلاً از خدای تعالی این وعده را شنیده بود که اهل او را نجات می‌دهد لذا او را صدا زد وگرنه این کار را نمی‌کرد.

(۱۴۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

و اگر در آیه شـریفه آمده که: نوح پروردگار خود را ندا کرد و نفرموده: نوح از پروردگار خود درخواست‌کرد و یا نوح گفت و یا نوح دعاکرد، برای این‌است‌که نوح علیه‌السـلام در آن لحظه دچار اندوه شدیدی از هلاکت فرزند خود بوده و از این تعبیر می‌فهمیم که آن جناب صدای خود را به استغاثه و دعا بلند کرده و این عکس العمل از کسی که دچار اندوه شدید باشد امری طبیعی است.

نوح علیه‌السلام فرستاده خدای تعالی و یکی از انبیای اولوالعزم ـ یعنی صاحب شریعت ـ بوده و چنین کسی بطور مسلم عالم به مقام خدای تعالی و عارف به آن و بصیر به موقف عبودیت خود بوده، علاوه بر همه این‌ها ظرف گفتگویی که نوح با پروردگارش داشته ظرف معمولی نبوده، بلکه ظرفی بوده که آیات ربوبیت خدای تعالی و قهر و

فرزند تو از اهل تو نیست! (۱۴۹)

غضب الهی به حد اکمل ظهور یافته و تمام دنیا و اهل دنیا در زیر آب فرورفته و غرق شده‌اند و از ساحت عظمت و کبریائی خدای تعالی ندا شده که: ستمکاران از رحمت من دور شوند!

در چنین جوی چه‌طور ممکن است نوح علیه‌السلام برای پسرش دعا کند؟ و ادب عبودیت چگونه اجازه می‌دهد که او خواست دل خود را که همان نجات فرزند است به طور صریح و پوست کنده در میان بگذارد؟ لذا می‌بینیم که آن جناب رعایت ادب را نموده و سخن خود را در قالب سؤال و استفسار از حقیقت امر بیان کرده است. نخست وعده‌ای را که خدای تعالی قبلاً یعنی هنگام سوار کردن مؤمنین و جفت‌جفت حیوانات در کشتی داده بود که اهل او را نجات می‌دهد به زبان آورد.

از سوی دیگر برای آن جناب کفر فرزند ثابت نشده بود، بلکه اهل آن جناب حتی

(۱۵۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

همین فرزندش (البته غیر از همسرش،) به ظاهر مؤمن بودند. اگر فرزند مذکور وی برخلاف آن‌چه نوح علیه‌السلام می‌پنداشت کافر بود به طور مسلم او را برای سوار شدن به کشتی نمی‌خواند و چنین درخواستی را از خدای تعالی نمی‌کرد، برای این‌که خود آن جناب قبلاً ـ کفار را نفرین کرده و از خدای تعالی خواسته بود که دیّاری از کافران را بر روی زمین زنده نگذارد، پس همه این‌ها شاهد بر آن است که او پسر مورد بحثش را مؤمن می‌پنداشته و اگر آن پسر سوار کشتی نشد و دستور پدر را مخالفت کرد، صرف این مخالفت کفرآور نیست بلکه تنها معصیتی است که مرتکب شده بود و به خاطر همه این جهات بود که نوح علیه‌السلام گفت: «رَبِّ اِنَّ ابْنی مِنْ اَهْلی وَ اِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ،» (۴۵ / هود) پس وعده پروردگارش را یاد کرد و به ضمیمه این یادآوری گفت: پسرم اهل من است!

این خطاب را با کلمه رَبّی ادا کرد تا رحمت پروردگارش را به سوی خود جلب کند،

فرزند تو از اهل تو نیست! (۱۵۱)

چون این کلمه دلالت بر استرحام و طلب رحم و شفقت دارد.

و نیز گفت «ابنی» تا حجتی باشد بر کلمه «مِنْ اَهْلی،» و در حقیقت گفته باشد که این جوان اهل من است زیرا پسر من است و این‌که جمله «وَ اِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ،» را تأکید کرد برای این بود که حق ایمان را اداء کرده باشد.

و این دو جمله یعنی جمله «اِنَّ ابْنی مِنْ اَهْلی» و جمله «وَ اِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ،» وقتی به یکدیگر منضم شوند نتیجه می‌دهند که باید پسرش نجات یابد و جا داشت خود آن جناب نتیجه‌گیری نموده بگوید پس او را نجات ده! لیکن از این دو جمله‌اش نتیجه‌گیری نکرد، تا در مقام عبودیت، رعایت ادب را کرده باشد و چون هیچ‌کس به جز خدای تعالی صاحب حکم نیست، حکم حق و قضای فصل را به خدای تعالی واگذار نموده تا در برابر حکم او تسلیم باشد لذا در آخر کلامش گفت: «وَ اَنْتَ اَحْکَمُ الْحکِمینَ!»

(۱۵۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

گویا نوح علیه‌السلام با این گفتار خود خواسته است حقیقت امر را به وضوح بفهمد و بیش از این چند جمله که خدای تعالی از او حکایت کرده چیزی نگفته است.

«قالَ یـنُوحُ اِنَّهُ لَیسَ مِنْ اَهْلِکَ اِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صلِحٍ فَلا تَسْئَلْنِ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ: به علم ـ خطاب رسید ای نوح! او از خاندان تو نیست چون که او عمل ناصالحی است! لذا از من چیزی که اجازه خواستنش را نداری مخواه، من زنهارت می‌دهم از این‌که از جاهلان

شوی!»

در این آیه، خدای سبحان راه صواب و وجه صحیح آن‌چه را که نوح در کلامش آورده بود بیان فرموده است.

نوح علیه‌السلام می‌خواست با گفتار خود نجات پسرش را حتمی سازد و خدای تعالی با جمله اثر استدلال نوح را از بین برد.

فرزند تو از اهل تو نیست! (۱۵۳)

منظور از این‌که فرمود: او اهل تو نیست ـ و خدا داناتر است ـ این است که او از آن افرادی که خدا وعده نجاتشان را داده و فرموده بود: اهل خودت را نیز سوار کشتی بکن نیست زیرا منظور از اهلی که قرار است نجات یابند اهل صالح تواند ولی پسرت نیست زیرا او در عین این‌که پسر و اهل تو است و اختصاصی به تو دارد ولی صالح نیست لذا خدای تعالی دنبال جمله «اِنَّهُ لَیسَ مِنْ اَهْلِکَ،» بلافاصله فرمود: «اِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صلِح: برای این‌که او از نظر عمل، غیرصالح است!»

«اِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صلِح!» از ظاهر سیاق برمی‌آید که مرجع ضمیر همان پسر نوح باشد و خود او عمل غیرصالح باشد و اگر خدای تعالی او را عمل غیرصالح خوانده از باب مبالغه است، پس معنای جمله این است که این پسر تو دارای عمل غیرصالح است و از آن افرادی نیست که من وعده دادم نجاتشان دهم.

(۱۵۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

منظور نوح علیه‌السلام تقاضای نجات فرزند نبود، بلکه صرفا می‌خواست از حقیقت امر استفسار کند، البته اگر سخن او ادامه می‌یافت و موج، بین او و فرزندش فاصله نشده بود گفتارش به تقاضا کشیده می‌شد.

«فَلا تَسْئَلْنِ ما لَیسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ!» (۴۶ / هود) گویا کلام نوح علیه‌السلام که گفت: «رَبِّ اِنَّ ابْنی مِنْ اَهْلی وَ اِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ!» در مظنه این بود که دنبالش و پس از شنیدن جواب مساعد، نجات فرزند خود را تقاضا کند که عنایت الهی شامل حالش شد و نگذاشت از روی جهل درخواستی کند.

آری او اطلاع نداشت که پسرش اهل او یعنی اهل ایمان نیست ولی تسدید غیبی (توجه خاص الهی) بین او و آن درخواست نپخته و بی‌جایش حائل شد و نهی: «فَلا تَسْئَلْنِ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ،» او را دریافت که: حال که او اهل تو نیست به علت این‌که او

فرزند تو از اهل تو نیست! (۱۵۵)

عملی غیرصالح است و حالا ـ که تو راهی نداری به این‌که به ایمان و یا کفر فرزندت علم پیدا کنی، پس زنهار که به درخواست نجات پسرت مبادرت کنی زیرا این سؤال چیزی است که علم به حقیقت آن نداری!

«قالَ رَبِّ اِنّی اَعُوذُ بِکَ اَنْ اَسْئَلَکَ ما لَیْسَ لی بِهِ عِلْمٌ وَ اِلاّ تَغْفِرْلی وَ تَرْحَمْنیآ اَکُنْ مِنَ الْخسِرینَ!» (۴۷ / هود) بعد از آن‌که نوح علیه‌السلام فهمید که سؤال او سؤالی بوده که اگر ادامه می‌یافته طبیعتا منجر به درخواستی می‌شده که از واقعیت آن خبر نداشته و در نتیجه از جاهلان می‌شده و نیز به دست آورد که عنایت خدای تعالی بین او و هلاکت حایل شده، لذا از در شکرگزاری به خدا پناه برد و از او از چنان سؤال خسران آوری طلب مغفرت و رحمت کرده است.

«وَ اِلاّ تَغْفِرْلی وَ تَرْحَمْنیآ اَکُنْ مِنَ الْخسِرینَ!» کلامی است از نوح علیه‌السلام که صورتش

(۱۵۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

صورت توبه است ولی حقیقتش شکر در برابر نعمت تعلیم و تأدیبی است که خدای‌تعالی به وی ارزانی داشت.

و اما این‌که به صورت توبه تعبیر شده علتش این است که همین شکرگزاری رجوع به خدا و پناه بردن به او است و لازمه آن این است که از خدای تعالی طلب مغفرت و رحمت کند، یعنی آن عملی که اگر انسان انجام دهد گرفتار لغزش و سپس دچار هلاکت می‌گردد بر آدمی بپوشاند (چون مغفرت به معنای پوشاندن است،) و نیز عنایت و رحمتش شامل حال آدمی گردد، زیرا مغفرت نیز تنها به معنای آمرزش و پوشاندن معصیت به معنای معروفش در نزد متشرعه نیست بلکه هر ستر و پوششی الهی مغفرت الهی است

هرچنـد ستر آثار سوئی باشد که عمل صالح انسان داشـته باشد و اگر خدای تعالی آن اثر سوء را نپوشاند سـعادت و آسودگی خاطر از آدمی سلب می‌شود.

فرزند تو از اهل تو نیست! (۱۵۷)

این‌که گفتیم حقیقت این کلام نوح علیه‌السلام اظهار تشکر است برای این است که عنایت الهی که بین آن جناب و بین آن سؤال بی‌جایی که اگر می‌کرد داخل در زمره جاهلان می‌شد حائل گشت و نیز عصمت الهی که وجه صواب را برایش بیان نمود ـ آن عنایت و این عصمت الهی ـ ستر و پرده‌ای الهی بود که آن لغزش و خطای او را در طریقه‌اش پوشاند و نعمت و رحمتی بود که خدای سبحان وی را با آن انعام فرمود، پس این‌که عرضه داشت: «وَ اِلاّـ تَغْفِرْلی وَ تَرْحَمْنیآ اَکُنْ مِنَ‌الْخسِرینَ!» در حقیقت ثناء و شکری است در برابر صنعی جمیل که خدای تعالی با وی داشته است.

«قیلَ یٰنُوحُ اهْبِطْ بِسَلٰمٍ مِنّا وَ بَرَکٰتٍ عَلَیْکَ وَ عَلیآ اُمَمٍ مِمَّنْ مَعَکَ...!» (۴۸ / هود) این خطاب با در نظرگرفتن ظرفی که این خطاب در آن ظرف صادر شده ظرفی که می‌دانیم غیر از جاندارانی که در کشتی بودند هیچ نفس کشی در روی زمین باقی نمانده و همه

(۱۵۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

غرق شده بودند و در حالی این خطاب صادر شده که کشتی بر کوه جودی می‌نشسته و خدای تعالی برای اهل کشتی قضاء رانده و حکم کرده بودند که در زمین پیاده شده و آن را آباد کنند و تا مدتی معین در آن زندگی کنند، خطابی عمومی بوده که شامل همه بشر در تمام زمان‌ها می‌شده، از روزی که از کشتی خارج شدند تا روز قیامت.

خطاب به نوح علیه‌السلام در آیه موردبحث خطاب دومی است به کل بشر و خطاب به آدم خطاب اول است زیرا تمامی افراد بشر که در زمان نوح بودند به آدم منتهی می‌شدند و همه افرادی که تا روز قیامت آمده و می‌آیند به نوح و همراهان آن جناب منتهی می‌گردند و این خطاب متضمن قضائی است که خدای تعالی درباره بشر رانده و آن این است که در زمین نازل شوند و در آن‌جا استقرار یافته و منزل گزینند و تا مدتی معین در آن زندگی کنند!

فرزند تو از اهل تو نیست! (۱۵۹)

و خدای تعالی مخاطبینی را که اذن داد در زمین حیات بشری خود را از سر بگیرند به دو طایفه تقسیم کرد و از اذن خود به یک طایفه از آن دو طایفه به سلام و برکات که خالی از بشارت به خیر و سعادت صاحبانش نیست تعبیر کرد و آن طایفه عبارتند از نوح و بعضی از امت‌هایی که همراه او بودند و از اذن خود به طایفه دیگر، به تمتیع ـ بهره‌مند کرد ـ و به دنبال آن، رسیدن به عذابی که مخصوص آنان است تعبیر کرد.

پس، از همین‌جا روشن شد که خطاب هبوط و نازل شدن از کشتی به زمین با متعلقاتی که این خطاب داشت یعنی سلام و برکات برای یک طایفه و تمتیع و بهره‌مندی برای طایفه دیگر، همه متوجه به عامه بشر و همه افراد است، از زمان به زمین نشستن کشتی تا روز قیامت!

و با این بیان روشن گردید که مراد از جمله «وَ عَلیآ اُمَمٍ مِمَّنْ مَعَکَ!» امت‌های صالح از

(۱۶۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

اصحاب کشتی و نیز صالحینی است که بعدها از نسل آنان پدید می‌آیند و می‌خواهد بفرماید امتی که پیدایش و تکونشان از کسانی آغاز می‌شود که با تو هستند، یعنی افراد صالحی که با تو هستند و افراد صالحی که از نسل آنان پدید می‌آیند. (۱)

۱- المیزان ج: ۱۰، ص: ۳۳۲.

(۱۶۱)

## فصل پنجم:تفسیر و تحلیل گفتمان ابراهیم با خدا

## درخواست ابراهیم علیه‌السلام برای دیدن زنده کردن مردگان

«وَ اِذْ قالَ اِبْراهیمُ رَبِّ اَرِنی کَیْفَ تُحْیِی الْمَوْتی قالَ اَوَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبی قالَ فَخُذْ اَرْبَعَةً مِنَ الطَّیْرِ فَصُرْهُنَّ اِلَیْکَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلی کُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءا ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَأْتینَکَ سَعْیا وَ اعْلَمْ اَنَّ اللّهَ عَزیزٌ حَکیمٌ...!»

«و به‌یاد آور آن زمان را که ابراهیم گفت: پروردگارا نشانم بده که چگونه مردگان

(۱۶۲)

را زنده می‌کنی؟ فرمود مگر ایمان نداری؟ عرض کرد، چرا ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد!

فرمود: پس چهار مرغ بگیر و قطعه قطعه کن و هر قسمتی از آن را بر سر کوهی بگذار آن‌گاه یک یک آن‌ها را صدا بزن، خواهی دید که با شتاب نزد تو می‌آیند!

و بدان که خدا مقتدری شکست‌ناپذیر و محکم کار است!» (۲۶۰ / بقره)

آیه: «اَرِنی کَیْفَ تُحْیِی الْمَوْتی: نشانم بده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟» بر چند نکته دلالت دارد:

نکته اول این‌که: ابراهیم خلیل علیه‌السلام از خدای تعالی درخواست دیدن زنده نمودن را کرد، نه بیان استدلالی، زیرا انبیاء علیهم‌السلام و مخصوصا پیغمبری چون ابراهیم علیه‌السلام

درخواست ابراهیم برای دیدن زنده‌کردن مردگان (۱۶۳)

مقامشان بالاتر از آن است که معتقد به قیامت باشند، در حالی که دلیلی بر آن نداشته و از خدا درخواست دلیل کنند، چون اعتقاد به یک امر نظری و استدلالی احتیاج به دلیل دارد و بدون دلیل، اعتقاد تقلیدی و یا ناشی از اختلال روانی و فکری خواهد بود، در حالی که نه تقلید لایق به ساحت پیغمبری چون آن جناب است و نه اختلال فکری، علاوه بر این‌که ابراهیم علیه‌السلام سؤال خود را با کلمه «کَیْفَ» ادا کرد، که مخصوص سؤال از خصوصیات وجود چیزی است، نه از اصل وجود آن. وقتی شما از مخاطب خود می‌پرسید که آیا زید را همراه ما دیدی؟ سؤال از اصل دیدن زید است و چون می‌پرسی زید را چگونه دیدی؟ سؤال از اصل دیدن نیست، بلکه از خصوصیات دیدن و یا به عبارت دیگر دیدن خصوصیات است، پس معلوم شد که ابراهیم علیه‌السلام درخواست روشن شدن حقیقت کرده، اما از راه بیان عملی، یعنی نشان دادن، نه بیان علمی به احتجاج و استدلال.

(۱۶۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

نکته دوم این‌که: آیه شریفه دلالت می‌کند بر این‌که ابراهیم علیه‌السلام درخواست کرده بود که خدا کیفیت احیا و زنده کردن را به او نشان دهد، نه اصل احیا را، چون درخواست خود را به این عبارت آورد: چگونه مرده را زنده می‌کنی؟ و این سؤال می‌تواند دو معنا داشته باشد: معنای اول این‌که چگونه اجزای ماده مرده حیات می‌پذیرد؟ و اجزای متلاشی دوباره جمع گشته و به صورت موجودی زنده شکل می‌گیرد؟ و خلاصه این‌که چگونه قدرت خدا بعد از موت و فنای بشر به زنده کردن آن‌ها تعلق می‌گیرد؟ معنای دوم این‌که: سؤال از کیفیت افاضه حیات بر مردگان باشد و این‌که خدا با اجزای آن مرده چه می‌کند که زنده می‌شوند؟ و حاصل این‌که سؤال از سبب و کیفیت تأثیر سبب است. این به عبارتی همان است که خدای سبحان آن را ملکوت اشیاء خوانده و فرموده: «اِنَّما

درخواست ابراهیم برای دیدن زنده‌کردن مردگان (۱۶۵)

اَمْرُهُ اِذا اَرادَ شَیْئا اَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ. فَسُبْحانَ الَّذی بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ وَ اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ: امر او هر گاه چیزی را بخواهد ایجاد کند تنها به این است که به آن بگوید: باش و او موجود شود! پس منزه است خدائی که ملکوت هر چیزی به دست اوست!» (۸۲ و ۸۳ / یس)

منظور ابراهیم علیه‌السلام ، سؤال از کیفیت حیات پذیری به معنای دوم بوده، نه به معنای اول، به چند دلیل:
دلیل اول این‌که گفت: «کَیْفَ تُحْیِی الْمَوْتی: مردگان را چگونه زنده می‌کنی؟» پس از کیفیت زنده کردن پرسیده، که خود یکی از افعال خاص خدا و معرف او است، خدائی که سبب حیات هر زنده‌ای است و به امر او هر زنده‌ای زنده می‌باشد و اگر گفته بود: «کَیْفَ تَحْیِی الْمَوْتی: چگونه مردگان زنده می‌شوند؟» در این صورت سؤال از کیفیت حیات‌پذیری به معنای اول یعنی کیفیت جمع شدن اجزای یک مرده و برگشتنش به صورت اول و قبول حیات بوده است.
(۱۶۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم
دلیل دوم این‌که: اگر سؤال آن جناب از کیفیت حیات پذیری اجزا بود، دیگر وجهی نداشت که این عمل به دست ابراهیم علیه‌السلام انجام شود و کافی بود خدای تعالی در پیش روی آن جناب حیوان مرده‌ای را زنده کند.
دلیل سوم این‌که: اگر منظورش سؤال از کیفیت حیات پذیری به نحو اول بود جا داشت در آخر کلام بفرماید: «اعلم اِنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ!» نه این‌که بفرماید: «اعْلَمْ اَنَّ اللّهَ عَزیزٌ حَکیمٌ!» چون روش قرآن کریم این است که در آخر هر آیه از اسماء و صفات خدای تعالی، آن صفتی را ذکر کند که متناسب با مطلب همان آیه باشد. مناسب با زنده کردن مردگان، صفت قدرت است نه صفت عزت و حکمت.
«قالَ اَوَ لَمْ تُؤْمِنْ؟ قالَ بَلی وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبی!»
درخواست ابراهیم برای دیدن زنده‌کردن مردگان (۱۶۷)
خدای تعالی در این‌جا این‌طور سؤال کرد که: «قالَ اَوَ لَمْ تُؤْمِنْ؟» و نپرسید: «الم تؤمن؟» با این‌که معنای هر دو یکی است، ولی در تعبیر اولی اشاره به این جهت نیز هست که سؤال و درخواست، سؤالی بجا و به مورد است، لیکن جا ندارد طوری عنوان شود که با عدم ایمان به احیا و زنده کردن مقارن باشد!
اگر فرموده بود: «الم تؤمن؟» دلالت می‌کرد بر این‌که گوینده، یعنی خدای تعالی، سؤال او را ناشی از عدم ایمان تلقی کرده، آن وقت جمله نام‌برده جنبه عتاب و ملامت به خود می‌گرفت، که ای ابراهیم چنین سؤالی از تو زشت است!
در این کلام ایمان مطلق آمده و به چیزی اضافه نشده و نفرموده: به چه چیز ایمان داری؟ بلکه به طور مطلق پرسیده: مگر ایمان نداری؟ و این دلالت دارد بر این‌که ایمان به خدای سبحان با شک در امر احیاء و بعث جمع نمی‌شود!
(۱۶۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم
هم‌چنین جمله «لِیَطْمَئِنَّ قَلْبی!» که حکایت کلام ابراهیم علیه‌السلام است مطلق آمده و نگفته قلبم از چه چیز آرامش یابد. این اطلاق دلالت دارد بر این‌که مطلوب آن‌جناب از این درخواست به دست آوردن مطلق اطمینان و ریشه‌کن کردن منشأ همه خطورها و وسوسه‌های قلبی از قلب است، چون حس واهمه در ادراکات جزئی و احکام این ادراکات جزئی تنها بر حس ظاهری تکیه دارد و بیشتر احکام و تصدیقاتی که درباره مدرکات خود دارد (مدرکاتی که از طریق حواس ظاهری می‌گیرد) احکام و تصدیقاتی یک جانبه و وارسی نشده است. واهمه، احکام خود را صادر می‌کند بدون این‌که آن را به عقل ارجاع دهد و اصلاً از پذیرفتن راهنمائی‌های عقل سرباز می‌زند، هرچند که نفس آدمی ایمان و یقین به گفته‌های عقل داشته باشد، نظیر احکام کلی عقلی در مورد مسائل ماوراء الطبیعهٔ و غایب از حس، که هرچند از نظر عقل، حق و مستدل باشد و هرچند عقل
درخواست ابراهیم برای دیدن زنده‌کردن مردگان (۱۶۹)
مقدمات آن را مسلم و منتج بداند، واهمه، از قبولش سرباز می‌زند و در دل آدمی احکامی ضد احکام عقلی صادر می‌کند و آن‌گاه احوالی از نفس را که مناسب با حکم خود و مخالف حکم عقل باشد، برمی‌انگیزد. آن احوال برانگیخته شده، حکم واهمه را تأیید می‌کنند و بالاخره حکم واهمه به کرسی می‌نشیند، هرچند که عقل نسبت به حکم خودش یقین داشته باشد و بداند آن‌چه را که

واهمه در نظرش غولی کرده، کمترین ضرری ندارد و صرفا دردسری است که ایجاد کرده، مثل این‌که شما در منزلی تاریک که جسدی مرده هم آن‌جا هست خوابیده باشید، از نظر عقل، شما یقین دارید که مرده جسمی است جامد و مانند سنگ فاقد شعور و اراده، جسمی است که کمترین ضرری نمی‌تواند داشته باشد، لیکن قوه واهمه شما از پذیرفتن این حکم عقل شما استنکاف می‌ورزد و صفت خوف را در شما برمی‌انگیزد و آن قدر وسوسه می‌کند تا بر نفس شما

(۱۷۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

مسلط شود (یک وقت می‌بینی که از آن خانه پا به فرار گذاشته و می‌گریزی و احیانا پشت سر خود نگاه می‌کنی که مبادا جسد تعقیبت کرده باشد!) گاهی هم می‌شود که از شدت ترس عقل زایل می‌شود و گاهی هم شده که طرف زهره ترک شده و می‌میرد. پس معلوم شد همیشه وجود خطورهای نفسانی موهوم و منافی با عقاید یقینی، منافاتی با ایمان و تصدیق ندارد، تنها مایه آزار و دردسر نفس می‌شود و سکون و آرامش را از نفس انسان سلب می‌کند. این گونه خطورها جز از راه مشاهده و حس برطرف نمی‌شود.

و لذا گفته‌اند: مشاهده، اثری دارد که علم آن اثر را ندارد. مثلاً خدای سبحان در میقات به موسی خبر داد که قومش گمراه شده و گوساله‌پرست گشته‌اند. موسی علیه‌السلام با علم به این‌که خدای تعالی راست می‌گوید، غضب نکرد، وقتی غضب کرد که به میان قوم آمد و گوساله‌پرستی آنان را با چشم خود بدید، آن وقت بود که الواح را به زمین انداخت و سر برادرش را گرفت و کشید!

درخواست ابراهیم برای دیدن زنده‌کردن مردگان (۱۷۱)

پس از این‌جا و از آن‌چه قبلاً گذشت روشن شد که ابراهیم علیه‌السلام تقاضا نکرد که می‌خواهم ببینم اجزای مردگان چگونه حیات را می‌پذیرند و دوباره زنده می‌شوند، بلکه تقاضای این را کرد که می‌خواهم فعل تو را ببینم که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ و این تقاضا، تقاضای امر محسوس نیست، هرچند که منفک و جدا از محسوس هم نمی‌باشد، چون اجزائی که حیات را می‌پذیرند مادی و محسوسند ولیکن همان‌طور که گفتیم تقاضای آن جناب تقاضای مشاهده فعل خدا است که امری است نامحسوس، پس در حقیقت ابراهیم علیه‌السلام درخواست «حق الیقین» کرده است!

«قالَ فَخُذْ اَرْبَعَةً مِنَ الطَّیْرِ، فَصُرْهُنَّ اِلَیْکَ، ثُمَّ اجْعَلْ عَلی کُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءا ثُمَّ

(۱۷۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

ادْعُهُنَّ یَأْتینَکَ سَعْیا.» معنای این جمله چنین می‌شود: مرغان را قطعه قطعه کن و به طرف خود متمایل ساز و یا آن‌ها را نزد خود بیاور، در حالی که قطعه قطعه کرده باشی.

و به هرحال، پس این‌که فرمود: «...فَخُذْ اَرْبَعَةً مِنَ الطَّیْرِ...» جوابی است از درخواست ابراهیم علیه‌السلام که عرضه داشت: پروردگارا نشانم ده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟

با در نظر گرفتن این‌که واجب است جواب، مطابق سؤال داده شود، بلاغت کلام و حکمت متکلم مانع از آن است که کلام مشتمل بر جزئیاتی باشد زائد بر آن‌چه لازم است، جزئیاتی که اثری بر وجود آن‌ها مترتب نبوده و در غرض دخالتی نداشته باشد، آن هم کلامی چون قرآن کریم که بهترین کلام و از بهترین گوینده و برای بهترین شنونده و یادگیرنده است.

درخواست ابراهیم برای دیدن زنده‌کردن مردگان (۱۷۳)

این قصه آن طور که در ابتدا به نظر می‌رسید، یک داستان ساده نیست، اگر به این سادگی‌ها بود، کافی بود که خود خدای تعالی مرده‌ای را (هرچه باشد، چه مرغ و چه حیوانی دیگر،) پیش روی ابراهیم علیه‌السلام زنده کند و زائد بر این، کار لغو بیهوده‌ای باشد. در حالی‌که قطعا چنین نیست و ما می‌بینیم قیودی و خصوصیاتی زائد بر اصل معنا در این کلام اخذ شده است. مثلاً قید شده:

۱ ـ آن مرده‌ای که می‌خواهد زنده‌اش کند مرغ باشد.

۲ـ مرغ خاصی و به عدد خاصی باشد.

۳ـ مرغ‌ها زنده باشند و خود ابراهیم علیه‌السلام آن‌ها را بکشد.

۴ـ باید آن‌ها را به هم مخلوط کند، به‌طوری که اجزای بدن آن‌ها به هم آمیخته گردند.

(۱۷۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

۵ـ باید گوشت‌های درهم شده را چهار قسمت کند و هر قسمتی را در محلی دور از قسمت‌های دیگر بگذارد، مثلاً هریک را بر قله کوهی بگذارد.

۶ـ عمل زنده کردن به دست خود ابراهیم انجام شود، ابراهیمی که خودش درخواست کرده بود.

۷ـ با دعا و صدا کردن آن جناب زنده شوند.

۸ـ هر چهار مرغ نزدش حاضر گردند.

۹ـ این خصوصیات زائد بر اصل قصه به طور مسلم در معنائی که موردنظر بوده و خدای تعالی می‌خواسته به ابراهیم علیه‌السلام بفهماند، دخالت داشته است!

و به هرحال باید این خصوصیات ارتباطی با سؤال داشته باشد، اگر به گفته آن جناب که گفت: «رَبِّ اَرِنی کَیْفَ تُحْیِی الْمَوْتی؟» دقت کنیم، دو نکته در آن می‌بینیم:

درخواست ابراهیم برای دیدن زنده‌کردن مردگان (۱۷۵)

یکی در کلمه «تُحْیِی» که از آن برمی‌آید آن جناب خواسته است احیا را به آن جهت که فعل خدای سبحان است مشاهده کند، نه بدان جهت که وصف اجرای ماده‌ای است که می‌خواهد حیات قبول کند.

نکته دوم: معنای جمع است که کلمه «موتی» مشتمل بر آن است، چون این کلمه، جمع میت است و این خصوصیت به نظر می‌رسد که زاید بر اصل قصه است.

اما نکته اول: گفتار ابراهیم علیه‌السلام اقتضا می‌کرد که خدای تعالی عمل احیا را به دست خود آن جناب اجرا کند، لذا می‌فرماید: چهار مرغ بگیر و سپس آن‌ها را به دست خود ذبح کن و بعد بر سر هر کوهی قسمتی از آن بگذار، که در این سه جمله و در جمله سپس آن‌ها را بخوان، مطلب به صیغه امر آمده و در آیه «یَأْتینَکَ سَعْیا» خدای تعالی دویدن مرغان به سوی ابراهیم علیه‌السلام را که همان زنده شدن مرغان است مرتبط و متفرع بر

(۱۷۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

دعوت او کرده، پس معلوم می‌شود آن سببی که حیات را به (مرده‌ای که قرار است زنده شود،) افاضه می‌کند، همان دعوت ابراهیم علیه‌السلام است، با این‌که ما می‌دانیم که هیچ زنده‌شدن و احیائی بدون امر خدای تعالی نیست، پس معلوم می‌شود که دعوت ابراهیم علیه‌السلام به امر خدا، به نحوی متصل به امر خدا بوده که گوئی زنده شدن مرغان هم از ناحیه امر خدا بوده و هم از ناحیه دعوت او. این‌جا بود که ابراهیم علیه‌السلام کیفیت زنده شدن مرغان یعنی افاضه حیات از طرف خدا به آن مردگان را مشاهده کرد. اگر دعوت ابراهیم علیه‌السلام متصل به امر خدا (و آن امر «کن» که هر وقت خداوند بخواهد چیزی را ایجاد کند می‌فرماید: کن فیکون!) نبود، گفتار او هم مثل گفتار ما می‌شد، که جز با خیال، اتصالی به امر خدا ندارد و خود او نیز مثل ما می‌شد که اگر هزاربار هم به چیزی بگوئیم: «کن» موجود نمی‌شود. خلاصه کلام این‌که در عالم هستی هیچ چیزی تأثیر گزاف و بیهوده ندارد!

درخواست ابراهیم برای دیدن زنده‌کردن مردگان (۱۷۷)

اما نکته دوم که گفتیم در کلمه «موتی» است، از این کلمه فهمیده می‌شود که کثرت مردگان دخالتی در سؤال آن جناب داشته و این دخالت لابد از این جهت است که وقتی جسدهای متعددی بپوسند و اجزای آن‌ها متلاشی شده و صورت‌ها دگرگون گردد،

حالت تمیز و شناخت فردفرد آن‌ها از بین می‌رود و کسی نمی‌فهمد مثلاً این مشت خاک، خاک کدام مرده است و هم‌چنین دیگر ارتباطی میان اجزای آن‌ها باقی نمی‌ماند و همه در ظلمت فنا گم شده و چون داستان‌های فراموش شده از یاد می‌روند، نه در خارج خبری از آن‌ها باقی می‌ماند و نه در ذهن، با چنین وضعی، چگونه قدرت زنده کننده به همه آن‌ها و یا به یکی از آن‌ها احاطه پیدا می‌کند؟! در حالی که محاطی در واقع نمانده، تا محیطی به آن احاطه یابد؟

(۱۷۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

و این همان اشکالی است که فرعون به موسی کرد و گفت: «...فَما بالُ الْقُرُونِ الْأُولی؟» (۵۱ / طه) یعنی پس بگو ببینم سرنوشت گذشتگان چه شد؟ و موسی در پاسخش سخن از علم خدا گفت و جواب داد: «...عِلْمُها عِنْدَ رَبّی فی کِتابٍ لا ـ یَضِلُّ رَبّی وَ لا یَنْسی!» (۵۲ / طه)

و سخن کوتاه این‌که: خدای تعالی در پاسخ ابراهیم علیه‌السلام به او دستور داد تا چهار عددمرغ بگیرد. شاید انتخاب مرغ از میان همه حیوانات برای این بوده که قطعه قطعه کردن آن‌ها آسان‌تر و در زمانی کوتاه‌تر صورت می‌گیرد، آن‌گاه زنده شدن آن‌ها را مشاهده کند. یعنی نخست آن مرغ‌ها و اختلاف اشخاص و اشکال آن‌ها را ببیند و کاملاً بشناسد. سپس هر چهار مرغ را کشته و اجزای همه را درهم بیامیزد، آن‌طور که حتی یک جزء مشخص در میان آن‌ها یافت نشود، سپس گوشت کوبیده شده را چهار قسمت

درخواست ابراهیم برای دیدن زنده‌کردن مردگان (۱۷۹)

نموده و بر سر هر کوهی قسمتی از آن را بگذارد، تا به‌طور کلی تمیز و تشخیص آن‌ها از میان برود. آن‌گاه یک یک آن‌ها را صدا بزند و ببیند چگونه با شتاب پیش او حاضر می‌شوند، در حالی که تمامی خصوصیات قبل از مرگ را دارا می‌باشند.

همه این‌ها تابع دعوت آن جناب بود! دعوت آن جناب متوجه روح و نفس آن حیوان شد، نه جسدش، چون جسدها تابع نفس‌ها هستند نه به عکس و بدن‌ها فرع و تابع روح هستند نه به عکس. وقتی ابراهیم علیه‌السلام مثلاً روح خروس را صدا زد و زنده شد، قهرا بدن خروس نیز به تبع روحش زنده می‌شود، بلکه تقریبا نسبت بدن به روح (به عنایتی دیگر) همان نسبتی است که سایه با شاخص دارد، اگر شاخص باشد سایه‌اش هم هست و اگر شاخص یا اجزای آن به طرفی متمایل شود، سایه آن نیز به آن طرف متمایل می‌گردد، همین‌که شاخص معدوم شد، سایه هم معدوم می‌شود!

(۱۸۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

خدای سبحان هم وقتی موجودی از موجودات جاندار را ایجاد می‌کند و یا زندگی را دوباره به اجزای ماده مرده آن برمی‌گرداند، این ایجاد نخست به روح آن موجود تعلق می‌گیرد، آن‌گاه به تبع آن، اجزای مادی نیز موجود می‌شود و همان روابط خاصی که قبلاً بین این اجزا بود مجددا برقرار می‌گردد، چون این روابط نزد خدا محفوظ است و مائیم که احاطه‌ای به آن روابط نداریم!

پس تعین و تشخیص جسد به وسیله تعین روح است. جسد بلافاصله بدون هیچ مانعی بعد از تعین روح متعین می‌شود. به همین مطلب اشاره می‌کند آن‌جا که می‌فرماید: «ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَأْتینَکَ سَعْیا!» یعنی بلافاصله وجود پیدا کرده و با سرعت پیش تو می‌آیند!

این‌معنا از آیه‌شریفه زیر نیز استفاده می‌شود، آن‌جا که قرآن گفتار منکرین معاد را

درخواست ابراهیم برای دیدن زنده‌کردن مردگان (۱۸۱)

نقل کرده و می‌فرماید: «وَ قالُوا ءَاذا ضَلَلْنا فِی الْاَرْضِ اَئِنّا لَفی خَلْقٍ جَدیدٍ؟ بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ کافِرُونَ. قُلْ یَتَوَفّکُمْ مَلَکُ‌الْمَوْتِ الَّذی وُکِّلَ بِکُمْ ثُمَّ اِلی رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ» (۱۰ و ۱۱ / سجده)

پس این‌که خداوند متعال فرمود: «...فَخُذْ اَرْبَعَةً مِنَ‌الطَّیْرِ...!» برای این بود که ابراهیم علیه‌السلام مرغان را کاملاً بشناسد و وقتی دوباره زنده می‌شوند در این‌که این‌ها همان مرغ‌ها هستند شک نکند و به نظرش ناشناس نیاید، بلکه همه خصوصیات و یا اگر

اختلافی رخ داده باشد، تشخیص دهد.

و این‌که فرمود: «فَصُرْهُنَّ اِلَیْکَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلی کُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءا» معنایش این است که آن‌ها را ذبح کن و اجزای بدنشان را خرد نموده بـا هم مخلوط کن، آن‌گـاه بر سـر کوه‌هـائی که در این‌جـا هست بگـذار تـا علاوه بر این‌که اجزا از هم مشخص نیستند، از یکدیگر دور هم بشوند. این خود یکی از شواهد بر این معنا است که این قصه بعد از هجرت ابراهیم علیه‌السلام از سرزمین بابل به سوریه اتفاق افتاده، برای این‌که سرزمین بابل کوه ندارد.

(۱۸۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

و این‌که خداونـد فرمود: «ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَأْتینَکَ سَعْیا!» یعنی مرغان را صـدا بزن و بگو ای طاووس و ای فلان و ای فلان! پس از آیه به دست می‌آیـد کـه ابراهیـم علیه‌السـلام خـود مرغ‌هـا را صـدا زدنـد، نه این‌که اجزای آن‌هـا را صـدا کرده باشـند، چـون اگر ابراهیم علیه‌السلام اجزای مرغ‌ها را صدا می‌کردند می‌بایست آیه شریفه چنین باشد «ثم نادهن» چون اجزای مرغ‌ها در روی کوه‌هائی بودند که بین ابراهیم علیه‌السلام و آن‌ها مسافت طولانی بود و در مسافت‌های دور، لفظ ندا را به کار می‌برند نه لفظ دعوت را.

و معنای این‌که فرمود: «یَأْتینَکَ سَعْیا» این است که روح مرغان به جسد خود برمی‌گردد و با سرعت به سویت می‌آیند!

درخواست ابراهیم برای دیدن زنده‌کردن مردگان (۱۸۳)

«وَ اعْلَمْ اَنَّ اللّهَ عَزیزٌ حَکیمٌ!» یعنی بـدان که خدا عزیز است و هیچ چیزی نمی‌تواند از تحت قدرت او بگریزد و از قلم او بیافتد و خدا حکیم است و هیـچ عملی را به جز از راهی که لایـق آن است انجـام نمی‌دهـد، به همین جهت بـدن و جسـدها را بـا احضار و ایجاد ارواح ایجاد می‌کند، نه به عکس!

و اگر فرمـود: بـدان که خـدا چنین و چنـان است و نفرمـود: خـدا چنین و چنـان است، برای این بود که بفهمانـد خطور قلبی ابراهیم علیه‌السـلام که او را وادار کرد چنین مشاهـده‌ای را درخـواست کنـد، خطـوری مربـوط به معنـای دو اسم خـدای تعـالی یعنی عزیز و حکیم بوده است، لذا در پاسخ او عملی انجام داد تا علم به حقیقت عزت و حکمت خدا برای او حاصل شود!

(۱۸۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

در کتاب معانی الاخبار از امام صادق علیه‌السلام روایت آورده که در تفسیر آیه:

«وَ اِذْ قالَ اِبْراهیمُ رَبِّ اَرِنی کَیْفَ تُحْیِی الْمَوْتی...؟» در ضـمن حـدیثی فرمود: این آیه متشابه است و معنایش این است که ابراهیم از کیفیت پرسـید. کیفیت فعل خـدای تعالی حقیقتی است که اگر عالمی یا پیامبری از آن آگاه نباشـد برایش تعجب‌آور نیست و چنان نیست که توحیدش ناقص باشد!

در تفسیرعیاشی‌از علی‌بن‌اسباط روایت‌شده‌که‌گفت: حضرت ابی‌الحسن‌الرضا علیه‌السلام در پاسخ کسی که از معنای آیه «وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبی!» پرسیده بود که مگر ابراهیم علیه‌السلام در قدرت خدا شک داشته است؟ فرمود: نه، ولیکن منظورش این بوده که خدا ایمانش را زیادتر کند!

در تفسیر قمی از پدرش از ابن ابی‌عمیر از ابی ایوب از ابی بصیر از امام صادق علیه‌السلام

درخواست ابراهیم برای دیدن زنده‌کردن مردگان (۱۸۵)

روایت کرده که فرمـود: ابراهیم علیه‌السـلام لاـشه‌ای را در کنـار دریـا دیـد که درنـدگان دریـائی آن را می‌خوردنـد و سـپس همـان درندگان به یکدیگر می‌پریدند و یکی دیگری را پاره می‌کرد و می‌خورد، ابراهیم علیه‌السـلام تعجب کرد و عرض کرد: پروردگارا بـه مـن بنمایـان کـه چگـونه مردگـان را زنـده می‌کنی؟ خداونـد پرسـید مگر ایمـان نـداری؟ ابراهیـم علیه‌السـلام گفـت چرا، ولکن می‌خواهم قلبم مطمئن شود. خداوند فرمود: پس چهار مرغ را بگیر و آن‌ها را قطعه قطعه کن و سپس بر سر هر کوهی قسمتی از آن را بگذار و آن‌گاه آن‌ها را صدا بزن تا به سرعت نزدت بیایند و بدان که خداوند بر همه‌چیز توانا و به حقایق امور دانا است.

ابراهیم علیه‌السلام یک طاووس و یک خروس و یک کبوتر و یک کلاغ سیاه گرفت، که خدای‌تعالی دوباره فرمود: «صُرْهُنَّ!» یعنی قطعه‌قطعه‌شان کن و گوشتشان را مخلوط کن و به ده قسمت تقسیم نموده و هر قسمتی را بر سر یک کوه بگذار و سپس یکی یکی را



صدا کن و بگو: به اذن خدا زنده شو! خواهی دید اجزای بدنشان از سر این کوه‌ها یک‌جا جمع شده و از نوک یا تا سرش به هم چسبیده و به سویت پرواز می‌کنند و همین‌طور هم شد. در این هنگام بود که ابراهیم علیه‌السلام گفت: «اَنَّ اللّهَ عَزیزٌ حَکیمٌ!»

مؤلف: این معنا را عیاشی هم در تفسیر خود از ابی بصیر از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده و از طرق اهل سنت نیز از ابن عباس روایت شده است.

و این‌که فرمود: ابراهیم علیه‌السلام جیفه و لاشه‌ای را دید و چنین و چنان شد، بیان شبهه‌ای است که از دیدن لاشه در دلش افتاد و وادارش کرد که آن سؤال را بکند، برای این‌که دید هر جزئی از بدن لاشه در شکم درنده‌ای رفت و تازه خود درندگان هم یکدیگر را خوردند، فکر کرد مرده‌ای که اجزاء آن این چنین متفرق شده و هر تکه‌اش به جائی رفته و حالات گوناگونی به خود گرفته است و دیگر چیزی از اصلش نمانده، چگونه زنده خواهد شد؟



خواهی گفت: از ظاهر روایت برمی‌آید که این شبهه همان شبهه معروف آکل و ماکول است، چون در روایت آمده: درندگان یکدیگر را خوردند و بعد از این جمله، تعجب ابراهیم علیه‌السلام و سؤالش را نتیجه این مشاهده دانسته است؟

در پاسخ می‌گوئیم: در این‌جا دو شبهه وجود دارد: شبهه اول این‌که متفرق شدن اجزای جسد و فنای اصل آن و این‌که از آن لاشه نه صورتی باقی مانده و نه مشخصات و خصوصیاتی، تا از سایر جانداران متمایز باشد و زندگی را دوباره از سر بگیرد. شبهه دوم: همان شبهه آکل و ماکول است و آن این است که می‌بینیم حیوان و یا انسانی طعمه درنده می‌شود و اجزای بدنش جزء بدن آن می‌گردد، پس دیگر ممکن نیست هر دو حیوان و یا انسان و حیوان را با تمام بدنشان زنده کرد، چون فرض کردیم که هر دو یک



بدن شده‌اند و یک بدن نمی‌تواند بدن دو حیوان بشود و به فرض این‌که یکی زنده شود، دیگری ناقص می‌ماند، ناقصی که دیگر قابل دوباره زنده شدن نیست.

پاسخی که خدای تعالی به سؤال آن جناب داده که همان تبعیت بدن از روح باشد، هرچند پاسخی است که در دفع هر دو شبهه کافی است، ولی دستوری که به آن جناب داد داد و قرآن آن را حکایت کرد که چهار مرغ بگیرد و چنین و چنان کند، متضمن و دربردارنده ماده شبهه دوم نیست و در آن سخنی از این شبهه به میان نیامده است بلکه تنها مسأله متفرق شدن اجزاء و اختلاط آن و دگرگون شدن صورت و حالات حیوان آمده است، که همان شبهه اول است، پس آیه شریفه تنها متعرض دفع شبهه اول شده است، هرچند که با دفع شبهه اول شبهه دوم نیز دفع می‌شود، که بیانش گذشت، بنابراین، این قسمت از روایت که می‌گفت: بعضی بعض دیگر را خوردند، دخالتی در تفسیر آیه ندارد.



در این روایت آمده که آن مرغان عبارت بودند از: طاووس، خروس، کبوتر و کلاغ. در بعضی از روایات آمده است که عبارت بودند از: عقاب، اردک، طاووس و خروس، که این روایت را صدوق در کتاب عیون از حضرت امام رضا علیه‌السلام نقل کرده است... .

در روایت آمده بود که خداوند فرمود: آن‌گاه آن‌ها را ده قسمت کن و هر قسمتی را بر سر کوهی بگذار! در این‌که کوه‌ها ده عدد

بودنـد، مورد اتفاق همه روایاتی است که از ائمه اهل بیت علیهم‌السـلام نقل شـده است. البته در تعـداد کمی از روایات چهار کوه و هفت کوه نیز آمده است. (۱)

۱- المیزان، ج: ۲، ص ۵۶۱.

(۱۹۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

## فصل ششم:تفسیر و تحلیل گفتمان‌های موسی با خدا

### بعثت موسی، گفتمان خدا با موسی در کوه طور

«وَ هَـلْ اَتیکَ حَـدیثُ مـُوسی...!»

«آیا خبر موسی به تو رسیده است؟»

«آن دم که آتشی دید و به اهل خود گفت: بمانید که من آتش می‌بینم شاید شعله‌ای از آن برایتان بیاورم یا به وسیله آتش راه پیدا کنم ـ پیرامون آن کسی را ببینم که راه را وارد است!»

(۱۹۱)

«و چون به آتش رسید ندا داده شد که ای موسی!»

«من خود پروردگار توام کفش‌های خود را بیرون آر که تو در سرزمین مقدس طوی هستی!»

«من تو را برگزیده‌ام! به آن‌چه بر تو وحی می‌شود گوش فرا دار!»

«من خدای یکتایم! معبودی جز من نیست، عبادت من کن و برای یادکردن من نماز به‌پا کن!»

«قیامت آمدنی است! می‌خواهم آن را پنهان کنم تا هرکس در مقابل کوششی که می‌کند سزا ببیند!»

«آن‌که رستاخیز را باور ندارد و پیروی هوس خود کند ترا از باور کردن آن باز

(۱۹۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

ندارد که هلاک می‌شوی!»

«ای موسی! این چیست که به دست راست تو است؟»

«گفت: این عصای من است که بر آن تکیه می‌کنم و با آن برای گوسفندان خویش برگ می‌تکانم و مرا در آن حاجت‌هایی دیگر است!»

«گفت: ای موسی آن را بیفکن!»

«پس آن را افکند که ناگهان ماری شد که سریع راه می‌رفت.»

«فرمود آن را بگیر و نترس که آن را به حالت اولش بازمی‌گردانیم!»

«و دستت را به گریبان خود ببر تا نورانی بدون عیب بیرون آید و این معجزه دیگری است!»

«تا آیه‌های بزرگ خویش را به تو بنمایانیم!»

بعثت موسی، گفتمان خدا با موسی در کوه طور (۱۹۳)

«به سوی فرعون برو که او طغیان کرده است!»

«گفت: پروردگارا سینه مرا بگشای!»

«و کارم را به من آسان کن!»

«و گره از زبان من باز کن!»

«تا گفتارم را بفهمند!»

«و برای من وزیری از کسانم مقرر فرما!»

«هارون برادرم را!»

«و پشت من بدو محکم کن!»

«و او را شریک کارم گردان!»

«تا تو را تسبیح بسیار گوئیم!»

(۱۹۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«و بسیار یادت کنیم!»

«که تو بینای به حال ما بوده‌ای!»

«فرمود: ای موسی مطلوب خویش را یافتی!»

«و بار دیگر به تو نیز منت نهادیم!»

«آن دم که به مادرت آن‌چه باید وحی کردیم!»

«که او را در صندوق بگذار و صندوق را به دریا بیفکن. تا دریا به ساحلش اندازد و دشمن من و دشمن او بگیرد او را و از جانب خویش محبوبیتی بر تو افکندم تا زیر نظر من تربیت شوی!»

«و چون خواهرت رفت و گفت آیا شما را به کسی دلالت کنم که تکفل او کند؟ و به مادرت بازت آوردیم که دیده‌اش روشن شود و غم نخورد و یکی را کشتی و از

بعثت موسی، گفتمان خدا با موسی در کوه طور (۱۹۵)

گرفتاری نجاتت دادیم و امتحانت کردیم امتحانی دقیق و سالی چند در میان اهل مدین ماندی آن‌گاه ای موسی! به موقع بیامدی!»

«و تو را خاص خویش کردم!»

«تو و برادرت معجزه‌های مرا ببرید و در کار یادکردن من سستی مکنید!»

«به سوی فرعون روید که طغیان کرده است!»

«و با او به نرمی سخن بگویید، شاید اندرز گیرد تا بترسد!»

«گفتند: پروردگارا ما بیم دارم در آزارمان شتاب کند یا طغیانش بیشتر شود!»

«فرمود: مترسید که من با شما هستم! می‌شنوم و می‌بینم!»

«پیش وی رفتند و گفتند ما دو پیغمبر پروردگار توایم، پسران اسرائیل را با ما بفرست و عذابشان مکن! از پروردگارت معجزه‌ای سوی تو آورده‌ام درود بر آن کس که هدایت را پیروی کند!»

(۱۹۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«به ما وحی شده که عذاب بر آن کس باد که آیات الهی را تکذیب کند و روی بگرداند!» (۹ تا ۴۸ / طه)

سیاق آیات شهادت می‌دهد بر این‌که این جریان در مراجعت موسی از مدین به سوی مصر اتفاق افتاده و اهلش نیز با او بوده و این واقعه نزدیکی‌های وادی طوی، در طور سینا، در شبی سرد و تاریک اتفاق افتاده، در حالی که راه را گم کرده بودند، چون آتش از دور دیده به نظرش رسیده که کنار آن کسی هست که از او راه را بپرسد و اگر نبود حداقل از آن آتش قدری بیاورد، گرم شوند.

«فَلَمّا اَتیها نُودِیَ یا مُوسی. اِنّی اَنَا رَبُّکَ...!» (۱۱ و ۱۲ / طه) به موسی ندا شد این

بعثت موسی، گفتمان خدا با موسی در کوه طور (۱۹۷)

منم پروردگارت و اینک تو در محضر منی! وادی طوی به همین جهت تقدیس یافته پس شرط ادب به جای آور و کفشت را بکن! موسی وقتی نـدای «یا مُوسی. اِنّی اَنَا رَبُّکَ!» را شـنید از آن به طور یقین فهمید که صاحب ندا پروردگار او و کلام، کلام او است، چون کلام مـذکور وحیی از خـدا بود به او، که خود خـدای تعالی تصـریح کرده بر این‌که خـدا بـا احـدی جز به وحی، یا از ورای حجاب، یا به ارسال رسول تکلم نمی‌کنـد، هرچه بخواهـد به اذن خود وحی می‌کنـد. وقتی هیـچ واسـطه‌ای نبود شـخص مورد وحی کسی را جز خدا هم‌کلام خود نمی‌یابد و در وهمش خطور نمی‌کند و غیر کلام او کلامی نمی‌شنود.

جمله «اِنّی اَنـا رَبُّـکَ فَـاخْلَـعْ نَعْلَیْـکَ...!» (۱۲ / طه) موسی را متوجه به این‌که موقفی که دارد موقف حضور و مقام رو در رو سخن گفتن است و خدا با او خلوت و او را

(۱۹۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

از خود به مزیـد عنـایت اختصـاص داده و لـذا فرمود: «اِنّی اَنـا رَبُّکَ: من پروردگـار توام!» و نفرمود: «انـا اللّه: من خـدایم، یـا انا رب العـالمین: من رب العـالمینم!» و نیز به همین جهت اگر بعـد از آن فرمـود: «اِنّی اَنَا اللّهُ!» تکرار جمله قبلی نیست، چون جمله قبلی در عین معرفی صاحب کلام، مقام را هم از اغیار خالی می‌سازد، تا وحی را انجام دهد، ولی در جمله دوم تنها وحی است!

و این‌که فرمود: «نُودِیَ» و نام صاحب ندا را نیاورد اشاره است به این‌که ظهور این آیت برای موسـی به طور ناگهانی و بی‌سابقه بوده است.

«وَ اَنَا اخْتَرْتُکَ فَاسْـتَمِعْ لِما یُوحی!» (۱۳ / طه) اختیـار خـدا موسـی را به تکلم، منظور و غرض الهی بوده و آن عبـارت است از دادن نبوت و رسالت.

مشیت الهی بدین تعلق گرفته که فردی از انسان را وابدارد، تا مشقت حمل نبوت و

بعثت موسی، گفتمان خدا با موسی در کوه طور (۱۹۹)

رسالت را تحمل کند و چون در علم خدا موسی بهتر از دیگران بوده بدین جهت او را اختیار کرده است.

«اِنَّنی اَنَااللّهُ لا اِلهَ اِلّا اَنَا فَاعْبُـدْنی وَ اَقِمِ‌الصَّلوةَ لِذِکْری!» (۱۴ / طه) این همان وحیی است که در آیه قبل موسـی را مأمور به شنیدن آن کرده بود، که تا یازده آیه دیگر ادامه دارد و در آن نبوت و رسالتش با هم اعلام می‌شود.

«وَ ما تِلْکَ بِیَمینِکَ یا مُوسی...!» (۱۷ / طه)

از این‌جا وحی رسالت موسی آغاز می‌شود، چون وحی نبوتش در سه آیه گذشـته تمام شـد. از آن جناب سؤال شـده که در دسـت راست چه داری؟ منظور این است که خودش نـام آن را بـبرد و متوجه اوصـاف آن‌که چوب خشـکی است بی‌جـان، بشود، تـا وقتی مبدل به اژدهایی می‌شود آن‌طور که باید در دلش عظیم بنماید.

(۲۰۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«قالَ هِیَ عَصایَ اَتَوَکَّؤُا عَلَیْها وَ اَهُشُّ بِها عَلی غَنَمی وَلِیَ فیها مَارِبُ اُخْری!» اگر موسـی در پاسخ خدای تعالی پرگویی کرد و به ذکر اوصـاف و خواص عصایش پرداخت، می‌گوینـد بـدین جهت بود که مقام اقتضای آن را داشت، چون مقام خلوت و رازدل گفتن با محبوب است و با محبوب سـخن گفتن لذیذ است، لذا نخست جواب داد که این عصای من است، سـپس منافع عمومی آن را بر آن مترتب کرد. نکته این‌که گفت این عصای من است هم همین بوده است.

«قالَ اَلْقِها یا مُوسـی... سیرَتَهَا الْاُولی!» (۱۹ و ۲۱ / طه) خدای سـبحان در این آیه به موسـی دسـتور می‌دهد عصای خود را از دسـت خود بینـدازد و او چون عصـا را می‌انـدازد می‌بینـد مـاری بزرگ شـد، که بـا چـابکی و چالا‌کی هرچه بیشـتر به راه افتـاد، چون امر غیرمترقب دید که جماد ناگهان دارای حیات شد سخت تعجب کرد.

بعثت موسی، گفتمان خدا با موسی در کوه طور (۲۰۱)

«قالَ خُذْها وَ لاتَخَفْ سَنُعیدُها سیرَتَهَاالْاُولی!» (۲۱/طه) یعنی آنرا بگیر و نترس که به زودی به حالت اولش (عصا) برمی‌گردانیم. این جمله دلالت دارد بر این‌که موسی علیه‌السلام از آن‌چه دیده ترسیده است.

«وَ اضْمُمْ یَدَکَ اِلی جَناحِکَ تَخْرُجْ بَیْضاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ ایَةً اُخْری!» (۲۲ / طه) اژدهاشدن عصا یک آیت بود و ید بیضاء آیت دومی.

«لِنُریَکَ مِنْ ایاتِنَا الْکُبْری!» (۲۳ / طه) آن‌چه ما به دست تو اجراء کردیم برای این بود که بعضی از آیات کبرای خود را به تو نشان دهیم!

«اِذْهَبْ اِلی فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغی!» (۲۴ / طه) این جمله فرمان رسالت است.

«قالَ رَبِّ اشْرَحْ لی صَدْری... اِنَّکَ کُنْتَ بِنا بَصیرا...!» (۲۵ و ۳۵ / طه)

یازده آیه است که متن درخواست موسی از پروردگارش را نقل می‌کند، که بعد از

(۲۰۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

مسجل شدن رسالتش چه چیزهایی از پروردگارش درخواست نمود، از ظاهر آن پیدا است که آن‌چه درخواست کرده وسائلی بوده که در امر رسالتش بدان محتاج بوده نه در امر نبوت، آری رساندن رسالت خدا به فرعون و درباریانش و نجات دادن بنی‌اسرائیل و اداره امور ایشان، آن وسائل را لازم داشته، نه مسأله نبوتش.

موسی علیه‌السلام رسالتی را که خدا بر او مسجل کرد بزرگ شمرد، چون از شوکت و قوت قبطیان آگاه بود، مخصوصا از این جهت که فرعون طاغی در رأس آنان قرار داشت، فرعونی که با خدا بر سر ربوبیت منازعه نموده به بانک بلند می‌گفت «اَنَا رَبُّکُمُ الْاَعْلی!» (۲۴ / نازعات) و نیز از ضعف و اسارت بنی‌اسرائیل در میان آل فرعون با خبر بود و می‌دانست چه‌قدر جاهل و کوتاه فکرند؟ گویا خبر داشت که دعوتش چه شدائد و مصائبی به بار می‌آورد و چه فجایعی را باید ناظر باشد.

بعثت موسی، گفتمان خدا با موسی در کوه طور (۲۰۳)

از سوی دیگر حال خود را هم می‌دانست که تا چه حد در راه خدا بی‌طاقت و کم تحمل است، آری او به هیچ‌وجه طاقت نداشت ظلم قبطیان را ببیند. داستان کشتن آن قبطی و نیز داستان آب کشیدنش بر سر چاه مدین برای دخترانی که حریف مردان نبودند، شاهد ابا داشتن او از ظلم و ذلت است. از سوی دیگر زبانش ـ که خود یگانه اسلحه است برای کسی که می‌خواهد دعوت و رسالت خدای را تبلیغ کند ـ لکنتی داشت که نمی‌توانست آن‌طور که باید مقاصد خود را برساند.

به همین جهات عدیده از پروردگارش درخواست کرد که برای حل این مشکلات اولاً سعه صدر به او بدهد تا تحملش زیاد شود و محنت‌هایی که رسالت برایش به بار می‌آورد و شدائدی که در پیش رویش و در مسیر دعوتش دارد آسان گردد، لذا عرضه داشت:

«...رَبِّ اشْرَحْ لی صَدْری!» (۲۵ / طه)

(۲۰۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

آن‌گاه گفت: «وَ یَسِّرْ لی اَمْری: امرم را آسان ساز!» (۲۶ / طه) که مقصود همان امر رسالت است و نگفت: رسالتم را تخفیف بده! و خلاصه به دست کم آن قناعت کن، تا اصل رسالت آسان‌تر شود، بلکه گفت همان امر خطیر و عظیم را با همه دشواری و خطرش بر من آسان گردان! «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانی. یَفْقَهُوا قَوْلی!» (۲۷ و ۲۸ / طه) این سؤال دیگرش است که گشودن عقده زبان را می‌خواهد، عقده‌ای است که دارای مشخصات معینی است: یعنی آن عقده‌ای را بگشای که نمی‌گذارد سخنانم را بفهمند.

«وَ اجْعَلْ لی وَزیرا مِنْ اَهْلی. هرُونَ اَخی!» (۲۹ و ۳۰ / طه) این سؤالی دیگر است که در واقع سؤال چهارم آن جناب و آخرین درخواست‌های او است.

«کَـیْ نُسَبِّحَـکَ کَثیـرا. وَ نَذْکُرَکَ کَثیرا!» (۳۳ و ۳۴ / طه) ذکر و تسبیحی که بـا وزارت هارون ارتباط داشته باشـد ذکر و تسبیح علنی و در بین مردم است نه در خلوت

بعثت موسی، گفتمان خدا با موسی در کوه طور (۲۰۵)

و نه در دل، زیرا ذکر و تسبیح در خلوت و در قلب، هیچ ارتباطی با وزارت هارون ندارد، پس مراد این است که آن دو در بین مردم و مجامع عمومی و مجالس آنان، هروقت که شـرکت کننـد، ذکر خدای را بگویند، یعنی مردم را به سوی ایمان به وی دعوت نموده و نیز او را تسبیح گویند، یعنی خدای را از شرکاء منزه بدارند.

«قالَ قَدْ اُوتیتَ سُؤْلَکَ یا مُوسی!» (۳۶ / طه) در این جمله همه دعاهای موسی علیه‌السلام اجابت شده است.

«وَ لَقَدْ مَنَنّا عَلَیْکَ مَرَّةً اُخْری... کَیْ تَقَرَّ عَیْنُها وَ لا تَحْزَنَ!» (۳۷ و ۴۰ / طه) در این آیات او را به منت دیگری که قبل از برگزیدنش به نبوت و رسالت و اجابت خواسته‌هایش بر او نهاده تذکر می‌دهد و آن عبارت است از منت دوران ولادتش، که بعضی از کاهنان، به فرعون خبر داده بودند که فرزندی در بنی‌اسرائیل متولد می‌شود

(۲۰۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

که زوال ملـک او به دست وی صورت می‌گیرد، نـاگزیر فرعون فرمـان داد تـا هر فرزنـدی که در بنی‌اسـرائیل متولـد می‌شود به قتل برسانند، از آن به بعد، تمامی فرزندان ذکور بنی‌اسـرائیل کشـته می‌شدند، تا آن‌که موسـی علیه‌السـلام به دنیا آمد، خدای عزوجل به مادرش وحی کرد که: مترس، او را شیر بده، هروقت از عمال فرعون و جلادانش احساس خطر کردی فرزندت را در جعبه‌ای بگذار و او را در رود نیل بینـداز، که آب او را به ساحل نزدیک قصـر فرعون می‌برد و او به عنوان فرزند خود نگهداریش می‌کند، چون او اجاق کور است، به همین جهت او را نمی‌کشد و خدا دوباره او را به تو بازمی‌گرداند.

«وَاصْطَنَعْتُکَ لِنَفْسی!» (۴۱ / طه) معنای اصـطناع موسـی به این است که من تو را خالص برای خودم قرار دادم و همه نعمت‌هایی که در اختیار تو است همه این‌ها از من و احسان من است و در آن غیر من کسی شرکت ندارد، پس تو خالص برای منی! اصطناع

بعثت موسی، گفتمان خدا با موسی در کوه طور (۲۰۷)

و احسان نمودن خدا موسی را برای خود، یکی از منت‌های الهی است، بلکه از بزرگ‌ترین نعمت‌های او بوده است!

«اِذْهَبْ اَنْتَ وَ اَخُوکَ بِایـاتی وَ لا ـ تَنِیـا فی ذِکْری!» (۴۲ / طه) در این جمله امر سـابق تجدیـد می‌شـود و در آن خطـاب تنهـا متوجه موسی علیه‌السلام شده بود و می‌فرمود: «اِذْهَبْ اِلی فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغی!» (۲۴ / طه) ولی در این جمله برادرش را هم به وی ملحق کرده، چون خود موسـی قبلاً درخواست کرده بود که برادرش را در کار او شـرکت دهـد، به همین جهت در خطاب دوم او را هم مخاطب نمود و دستورشان داد تا با آیات او نزد فرعون روند!

«اِذْهَبا اِلیفِرْعَوْنَ اِنَّهُطَغی. فَقُولا لَهُ قَوْلاً لَیِّنا لَعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ اَوْ یَخْشی!» (۴۳ و ۴۴/طه) در این‌جا نیز برای بار دوم هر دو را مخاطب قرار داد. مراد از این‌که فرمود: «فَقُولا لَهُ

(۲۰۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

قَوْلاً ـ لَیِّنـا!» این است که در گفتگوی بـا فرعون از تنـدی و خشونت خودداری کننـد، که همین خویشـتن‌داری از تنـدی، واجب‌ترین آداب دعوت است.

«قالا ـ رَبَّنـا اِنَّنا نَخافُ اَنْ یَفْرُطَ عَلَیْنا اَوْ اَنْ یَطْغی!» کلمه فرط در این‌جا به معنای تعجیل در عقوبت است، به طوری که نگـذارد دعوت تمـام گردد و مهلت ندهـد معجزات اظهـار شود. و مراد از طغیان این است که در ظلم خود از حـد تجاوز نموده و با تشدیـد عـذاب بنی‌اسرائیل و جرأت بر ساحت مقدس ربوبی مقابله نموده و این بار کارهایی بکند که تاکنون نمی‌کرد.

«قالَ لا ـ تَخافا اِنَّنی مَعَکُما اَسْمَعُ وَ اَری!» (۴۶ / طه) یعنی از فرط و طغیـان فرعـون نترسـید که من بـا شـما حاضـرم و آن‌چه بگـوید

می‌شنوم و آن‌چه عمل کند می‌بینم و شما را یاری می‌کنم و تنهاتان نمی‌گذارم!
بعثت موسی، گفتمان خدا با موسی در کوه طور (۲۰۹)
در حقیقت این آیه تأمینی است که با وعده نصرت به آن دو می‌دهد، پس این‌که فرمود: «لا تَخافا» تأمین است و این‌که فرمود: «اِنَّنی مَعَکُما اَسْمَعُ و َاَری!» تعلیل آن تأمین است به این‌که با حضور و دیدن و شنیدن من دیگر جایی برای ترس شما نیست! این خود دلیل بر این است که جمله مذکور کنایه است از مراقبت و نصرت، وگرنه صرف حاضر بودن و دیدن و شنیدن و صرف آگاهی داشتن به آن‌چه که رخ می‌دهد باعث نترسیدن موسی و هارون نمی‌شود، چون خدای تعالی همه چیز را می‌بیند و می‌شنود و از هر چیزی آگاهی دارد.
«فَأْتِیاهُ فَقُولا اِنّا رَسُولا رَبِّکَ...!» (۴۷ / طه) در این جمله امر و دستور به رفتن نزد فرعون تجدید شده، البته بعد از آن‌که آن دو جناب را با وعده حفظ و نصرت تأمین داده، چیزی که هست در این امر مجدد رسالت آن دو را کاملاً بیان فرموده است و آن این است
(۲۱۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم
که نزد وی روند و او را به ایمان و رفع ید از عذاب بنی‌اسرائیل دعوت نموده، پیشنهاد کنند که بنی‌اسرائیل را رخصت دهد تا با آن دو جناب به هرجا خواستند بروند.
در این بیان و گفتگوی با فرعون هرجا که وجهه سخن دگرگون شده همان دستور قبلی به مقتضای تناسب مقام تکرار شده، مثلاً بار اول فرمود: نزد فرعون برو که او طغیان کرده است. بار دوم که بعد از درخواست‌های موسی علیه‌السلام بود چنین تکرار کرد که: تو و برادرت نزد فرعون شوید که او طغیان کرده است. بار سوم که موسی اظهار خوف کرد و خدای تعالی تأمینش داد، چنین تکرار فرمود: «نزد او شوید و بگویید...،» که در این نوبت تفصیل جزئیات وظایفی را که دارند بیان نمود.
در این دعوت به عبودیت و ربوبیت خدایی، فرعون‌ها بی‌مقدار و به هیچ گرفته شده‌اند. تعبیرات آیات در عین حال که بی‌مقداری و بی‌ارزشی فرعون را می‌رساند، اولاً
بعثت موسی، گفتمان خدا با موسی در کوه طور (۲۱۱)
هیچ‌گونه خشونتی نداشته و از نرمی و ملایمت که قبل از این موسی را بدان امر می‌کرد بیرون نشده است و ثانیا سخن حق را به گوش فرعون رسانیده، بدون این‌که تملق کرده و از سلطنت باطل فرعون و عزت دروغیش مرعوب شده باشند. (۱)

## درخواست رؤیت خدا! گفتمان خدا با موسی در میقات

«وَ لَمّا جآءَ مُوسی لِمیقاتِنا وَ کَلَّمَهُ رَبُّهُ قالَ رَبِّ اَرِنیآ اَنْظُرْ اِلَیْکَ قالَ لَنْ تَرانی وَ لکِنِ انْظُرْ اِلَی الْجَبَلِ فَاِنِاسْتَقَرَّ مَکانَهُ. فَسَوْفَ تَرانی فَلَمّا تَجَلّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکّا وَ خَرَّ مُوسی صَعِقا فَلَمّا اَفاقَ قالَ سُبْحانَکَ تُبْتُ اِلَیْکَ وَ اَنَا اَوَّلُ
۱- المیزان ج: ۱۴، ص: ۱۸۶.
(۲۱۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم
الْمُؤْمِنینَ!»
«و چون موسی به وعده‌گاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد:
ـ پروردگار خودت را به من بنما که ترا بنگرم! گفت:
ـ هرگز مرا نخواهی دید ولی به این کوه بنگر اگر به جای خویش برقرار ماند شاید مرا توانی دید!
و همین که پروردگارش بر آن کوه جلوه کرد آن را متلاشی نمود و موسی بیهوش بیفتاد و چون به خود آمد گفت:

ـ منزهی تو!

ـ سوی تو بازمی گردم و من اولین مؤمن هستم!» (۱۴۳ / اعراف)

درخواست رؤیت‌خدا! گفتمان‌خدا با موسی در میقات (۲۱۳)

وقتی موسی به میقات ما که برای او تعیین کرده بودیم آمد و پروردگارش با او گفتگو کرد. موسی گفت: پروردگارا خودت را بنمایان تا نگاهت کنم، یعنی وسائل دیدارت را برایم فراهم ساز تا به تو نظر اندازم و تو را ببینم.

دیدن فرع نظر انداختن است و نظر انداختن فرع تمکین و تمکین از دیدن است. خدای‌تعالی به موسی فرمود:

«لَنْ تَرانی: تو ابدا مرا نخواهی دید!»

خدای تعالی فرمود: به این کوه نگاه کن که من اینک خود را برای آن ظاهر می‌سازم، اگر دیدی تاب دیدار مرا آورد و بر جای خود استوار بماند، بدان‌که تو هم تاب نظر انداختن به من و دیدن مرا داری!

وقتی تجلی کرد و برای کوه ظاهر گردید با تجلی خود آن را درهم کوبید و در فضا

(۲۱۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

متلاشیش ساخت و پرتابش کرد. موسی از هیبت منظره افتاد و از دنیا رفت و یا بیهوش شد. وقتی به هوش آمد گفت:

ـ منزهی تو و من درباره درخواستی که کردم توبه نموده و اولین کسی هستم که درباره نادیدنی بودن تو ایمان آورده‌ام!

دقت در آیه این معنا را افاده می کند که اگر مسأله رؤیت و نظرانداختن را عرضه به فهم عوام و مردم متعارف کنیم بدون درنگ آن را حمل بر رؤیت و نظر انداختن به چشم می کنند ولیکن این حمل صحیح نیست، زیرا ما شک نداشته و نخواهیم داشت در این که رؤیت عبارت است از این که جهاز بینائی به کار بیفتد و از صورت جسم مبصر، صورتی به شکل آن و به رنگ آن برداشته و در ذهن انسان رسم کند، خلاصه این که عملی که ما آن را دیدن می‌خوانیم عملی است طبیعی و محتاج به ماده جسمی در مبصر و باصر هر

درخواست رؤیت‌خدا! گفتمان‌خدا با موسی در میقات (۲۱۵)

دو، حال آن که به طور ضرورت و بداهت از روش تعلیمی قرآن برمی‌آید که هیچ موجودی به هیچ وجهی از وجوه شباهت به خدای سبحان ندارد، پس از نظر قرآن کریم خدای سبحان جسم و جسمانی نیست و هیچ مکان و جهت و زمانی او را در خود نمی گنجاند و هیچ صورت و شکلی مانند و مشابه او ولو به وجهی از وجوه یافت نمی‌شود.

معلوم است کسی که وضعش این چنین باشد ابصار و دیدن به آن معنایی که ما برای آن قائلیم به وی متعلق نمی‌شود و هیچ صورت ذهنیی منطبق با او نمی گردد، نه در دنیا و نه در آخرت، پس غرض موسی بن عمران علیهم‌السلام هم از تقاضایی که کرد این نبوده، چون چنین درخواستی لایق مقام رفیع شخصی مثل او که یکی از پنج پیغمبر اولواالعزم است و موقف خطیری که وی داشته با چنین غفلت و جهالتی سازگار نیست.

(۲۱۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

آری، تمنای این که خداوند در عین این که منزه از حرکت و زمان و مکان و نواقص مادیت است خود را به انسان نشان دهد و به چشم انسان قدرتی دهد که بتواند او را ببیند به شوخی شبیه‌تر است، تا به یک پیشنهاد جدی.

خلاصه کلام این که مگر ممکن است خداوند سببی از اسباب مادی را آن قدر تقویت کند که با حفظ حقیقت و اثر خود، در یک امر خارج از ماده و آثار ماده و بیرون از حد و نهایت عمل نموده و اثر باقی بگذارد؟ چشم ما سببی است از اسباب مادی که سببیتش تنها در امور مادی است و محال است عمل آن متعلق به چیزی شود که هیچ اثری از مادیت و خواص مادیت را ندارد.

بنابراین به‌طور مسلم اگر موسی علیه‌السلام در آیه موردبحث تقاضای دیدن خدا را کرده غرضش از دیدن غیر این دیدن بصری و

معمولی بوده و قهرا جوابی هم که خدای تعالی

درخواست رؤیت‌خدا! گفتمان‌خدا با موسی در میقات (۲۱۷)

به وی داده نفی دیدنی است غیر این دیدن، چه این نحو دیدن امری نیست که سؤال و جواب بردار باشد، موسی آن را تقاضا کند و خداوند دست رد به سینه‌اش بزند.

مراد از این رؤیت قطعی‌ترین و روشن‌ترین مراحل علم است و تعبیر آن به رؤیت برای مبالغه در روشنی و قطعیت آن است. (۱)

۱- المیزان ج: ۸ ص: ۲۹۹.

(۲۱۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

## فصل هفتم:تفسیر و تحلیل گفتمان‌های قرآن درباره مریم و عیسی و یحیی

### گفتمان مادر مریم با خدا

«اِذْ قالَتِ امْرَأَتُ عِمْرانَ رَبِّ اِنّی نَذَرْتُ لَکَ ما فی بَطْنی مُحَرَّرا فَتَقَبَّلْ مِنّی اِنَّکَ اَنْتَ السَّمیعُ الْعَلیمُ...!» (۲۱۹)

«به یاد آر زمانی را که همسر عمران گفت پروردگارا من نذر کرده‌ام که آن‌چه در رحم دارم محرر یعنی خالص خدمتکار تو باشد از من قبول کن که تو، آری تنها توئی که شنوای دانائی!»

«همین که وضع حمل کرد گفت پروردگارا من او را دختر زاییده‌ام (و خدا از خود او بهتر می‌دانست که چه زاییده!) و معلوم است که برای خدمتگزاری معبد تو پسر چون دختر نیست و من او را مریم نام نهادم و من او و نسل او را از شیطان رجیم به تو پناه دادم!»

«پروردگارش دختر را قبول کرد آن هم به بهترین قبول و او را پرورش داد آن هم بهترین پرورش...!» (۳۵ تا ۳۷ / آل‌عمران)

(۲۲۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

شروع آیات دلالت دارد بر این‌که مادر مریم این مناجات را وقتی کرده که به فرزندش حامله بوده و حملش هم از عمران بوده است. این مناجات خالی از اشاره به این نکته نیست که همسر وی عمران در آن روزها زنده نبود وگرنه او حق نداشت فرزند در شکم خود را مستقلاً تحریر کند.

این نکته هم روشن است که تحریر فرزند چه به وسیله پدر باشد یا مادر، تحریر از بردگی نیست و دختر عمران برده نبوده، تا مادرش او را آزاد کند، پس تحریر در این آیه آزاد کردن از قید ولایتی است که والدین بر فرزند خود دارند و با داشتن آن ولایت، او را تربیت می‌کنند و در مقاصد خود به کار می‌برند و اطاعتشان بر فرزند واجب است.

پس با تحریر، فرزند از تسلطی که پدر و مادر بر او دارند خارج می‌شود، دیگر پدر و مادر، او را به خدمت نمی‌گیرند. اگر این تحریر به وسیله نذر و به خاطر خدا انجام شود،

گفتمان مادر مریم با خدا (۲۲۱)

معنایش این می‌شود که این فرزند در ولایت خدا داخل شود، تنها او را بپرستد و خدمت کند. خدمت خدا کردن به این است که در مسجد و کلیسا و اماکن مقدسه‌ای که مختص عبادت خدا است خدمت کند، در حالی که اگر این نذر نبود، فرزند می‌بایست پدر و مادر خود را خدمت می‌کرد.

این آیه دلالت دارد بر این‌که مادر مریم معتقد بوده به این‌که فرزندی که در شکم دارد پسر است، نه دختر چون مناجاتی که با خدا دارد قاطعانه است و در آن شرط نکرده که اگر فرزندم پسر بود تحریر می‌کنم، بلکه به‌طور قطع گفته: «نَذَرْتُ لَکَ ما فی بَطْنی

مُحَرَّرا!» از این‌جا معلوم می‌شود مطمئن بوده که فرزندش پسر است.

آگاهی مادر مریم از پسر بودن حملش حدسی نبود، چون خدا آن را به‌طور جزم از وی حکایت کرده است. این حکایت خود دلیل بر این است که اعتقاد وی به وجهی منتهی

(۲۲۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

به وحی بوده، به همین جهت وقتی فهمید فرزندش دختر است، از فرزند پسر مأیوس نشد و برای بار دوم با جزم و قطع عرضه داشت: «وَ اِنّی اُعیذُها بِکَ وَ ذُرِّیَّتَها مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیم...!» (۳۶ / آل‌عمران) و در آن اثبات کرد که مریم دارای ذریه است، با این‌که ظاهرا راهی به چنین علمی نداشته است.

«...وَ اللّهُ اَعْلَمُ بِما وَضَعَتْ...!» و «...وَ لَیْسَ الذَّکَرُ کَالاُْنْثی...!» (۳۶ / آل‌عمران) این دو جمله از همسر عمران نیست، بلکه کلام خدای تعالی است، که به عنوان جمله معترضه آورده شده است. از ظاهر جمله «...وَ اللّهُ اَعْلَمُ بِما وَضَعَتْ...!» استفاده می‌شود که می‌خواهد بفرماید ما می‌دانیم که فرزند او دختر است ولیکن با دختر کردن فرزند او خواستیم آرزوی او را به بهترین وجه برآوریم و به طریقی برآوریم که او را خشنودتر سازد. اگر او می‌دانست که چرا فرزند در شکم او را دختر کردیم هرگز حسرت

گفتمان مادر مریم با خدا (۲۲۳)

نمی‌خورد و آن طور اندوهناک نمی‌شد. او نمی‌دانست که اگر فرزندش پسر می‌شد، امیدش آن طور که باید محقق نمی‌شد و ممکن نبود نتایجی که در دختر شدن فرزندش هست، در پسر شدن آن به دست آید، برای این‌که نهایت نتیجه‌ای که ممکن بود از پسربودن فرزندش به‌دست آید این بود که فرزندی چون عیسی از او متولد شود، که پیامبری باشد شفادهنده کورمادرزاد و بیمار برصی و زنده کننده مردگان ولیکن در دختر بودن حملش نتیجه‌ای دیگر نیز عاید می‌شود و آن این است که کلمهٔ اللّه تمام می‌شود و پسری بدون پدر می‌زاید و در نتیجه هم خودش و هم فرزندش آیتی و معجزه‌ای برای اهل عالم می‌شوند! پسری می‌زاید که در گهواره با مردم سخن می‌گوید! روحی و کلمه‌ای از خدا می‌شود! فرزندی که مَثَلش نزد خدا مثل آدم است و از او و از مادرش آن دختر طاهره مبارکه آثار و برکات و آیات روشن دیگر بروز می‌کند!

(۲۲۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«...وَ اِنّی سَمَّیْتُها مَرْیَمَ وَ اِنّی اُعیذُها بِکَ وَ ذُرِّیَّتَها مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیم!»

کلمه مریم در لغت آن شهر، به‌طوری که گفته‌اند، به معنای زن عابد و نیز زن خدمتکار است، از همین جا معلوم می‌شود که چرا این مادر دختر خود را بلافاصله بعد از وضع حمل مریم نامید و چرا خدای تعالی این عمل او را حکایت کرد؟ خواست تا بعد از نومیدی از زاییدن پسری که محرر برای عبادت و خدمت باشد بلادرنگ همین دختر را برای این کار محرر کند. پس این‌که گفت: «سَمَّیْتُها مَرْیَمَ!» به منزله این است که گفته باشد: من این دختر را برای تو محرر زاییدم دلیل بر این‌که جمله نام‌برده به منزله صیغه نذر است، این است که خدای سبحان دنبالش این نذر را قبول نموده و می‌فرماید: «فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ اَنْبَتَها نَباتا حَسَنا...!» (۳۷ / آل‌عمران)

این که بعد از گفتن آن سخن اضافه کرد که من او و ذریه او را از شر شیطان

گفتمان مادر مریم با خدا (۲۲۵)

رانده‌شده، به خدا پناه می‌دهم برای این بود که او و ذریه‌اش موفق به عبادت و خدمت کنیسه بشوند تا اسم مریم مطابق با مسمی باشد.

در این‌جا جای این سؤال هست که مادر مریم از کجا دانست مریم دارای ذریه خواهد شد که در مقام گفتگوی با خدای عزوجل این طور یعنی به‌طور مطلق گفت: «من او و نسل او را از شیطان رجیم به تو پناه دادم!» با این‌که مادر مریم علم غیب نداشت و آینده

یک کودک برای همه غیب است زیراکه جز خدای سبحان کسی آن را نمی‌داند.

او از جائی خبر داده شده بود! می‌دانست که به زودی از شوهرش عمران صاحب فرزندی پسر و صالح می‌شود. بعد از آن‌که حامله شد و همسرش از دنیا رفت شکی نداشت که حمل در شکمش همان پسری است که به او وعده داده‌اند و بعد از آن‌که فرزند را زایید و فهمید حدسش خطا رفته، یقین کرد که آن پسر موعود را به مریم می‌دهند و او دارای ذریه است.

(۲۲۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

به همین جهت نذرش را که راجع به پسر بود به دختر مبدل کرد و دخترش را مریم (زنی عابده و خادمه کنیسه) نام نهاد و ذریه او را از شر شیطان رجیم به خدا پناه داد. این آن چیزی است که دقت در کلام خدا آن را به ما می‌فهماند.

«فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ اَنْبَتَها نَباتا حَسَنا!» کلمه قبول اگر با قید حسن در کلام آید معنایش همان تقبل است، چون فرق تقبل با قبول این است که تقبل به معنای یک نوع قبول است و آن قبول با رضایت درونی است. اگر از آن به جمله «بِقَبُولٍ حَسَنٍ» تعبیر کرد برای این بود که بفهماند حسن قبول مقصود اصلی از کلام است، علاوه بر این‌که تصریح کردن به حسن قبول اظهار حرمت و شرافتی برای مادر مریم است.

منظور از تقبل او به قبولی حسن این نیست که با این قبول همسر عمران به خدا تقرب

گفتمان مادر مریم با خدا (۲۲۷)

جوید و در برابر عملی که کرده به ثواب آخرت برسد، برای این‌که فرموده خود مریم را قبول کرد، پس منظور قبول دختر او است، بدان جهت که مریم نامیده شده و در راه خدا محرر شده، در نتیجه برگشت معنای عبارت به همان اصطفا است، می‌خواهد بفرماید ما او را اصطفا کردیم، چون معنای اصطفا هم همین است که شخص اصطفا شده برای خدا به تمام معنای کلمه تسلیم باشد (دقت فرمایید!)

و مراد از این‌که فرمود: «او را به انباتی حسن رویاندیم!» این است که رشد و پاکیزگی به او و به ذریه او دادیم و به او و به هریک از ذریه و شاخه‌ای که از تنه درخت وجودی او می‌روید حیاتی افاضه کردیم که آمیخته با القاءات شیطان و پلیدی و تسویلات و وسوسه‌های او نباشد و خلاصه این‌که حیاتی طیب و طاهر به آنان افاضه می‌کنیم!

و این دو: یعنی قبول حسن که گفتیم برگشتش به همان اصطفا است و نبات حسن که

(۲۲۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

گفتیم برگشتش به طهارت است، همان اصطفا و طهارتی است که در ذیل آیات موردبحث، به آن اشاره نموده و می‌فرماید: «وَ اِذْ قالَتِ الْمَلائِکَةُ یامَرْیَمُ اِنَاللّه اصْطَفیكِ وَ طَهَّرَكِ...!» (۴۲ / آل‌عمران)

پس روشن‌شد که اصطفای مریم و تطهیر وی عبارت است از این‌که دعای مادرش را مستجاب کرد، هم‌چنان که اصطفای وی بر زنان عالم عبارت است از این‌که عیسی علیه‌السلام از او متولد می‌شود و این‌که او و فرزندش آیتی برای عالمیان باشد، آیتی که مصدق کلام خدا باشد که فرمود: «وَ لَیْسَ الذَّکَرُ کَالْاُنْثی...!» (۳۶ / آل‌عمران) (۱)

۱- المیزان ج: ۳، ص: ۲۶۶.

گفتمان مادر مریم با خدا (۲۲۹)

## در آرزوی ذریه طیبه! گفتمان زکریا با خدا

«هُنالِکَ دَعا زَکَرِیّا رَبَّهُ قالَ رَبِّ هَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً اِنَّکَ سَمیعُ الدُّعاءِ!»

«این‌جا بود که طمع زکریا وادارش کرد و دست به دعا برداشته به پروردگار خود گفت پروردگارا مرا از ناحیه خود فرزندی

و نسلی پاک ببخـش که تو شنوای دعائی!» (۳۸ / آل‌عمران)

عیش طیب و حیـات طیب، آن عیش و حیـاتی است که ابعـاض و شؤون مختلفش با هم سازگار باشـد، به طوری که دل صاحب آن عیش به زندگی گرم و بدون نگرانی باشد.

(۲۳۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

ذریه طیبه آن فرزند صالحی است که مثلاً صفات و افعالش با آرزوئی که پدرش از یک فرزند داشت مطابق باشد.

انگیزه زکریـا از این‌که گفت: «رَبِّ هَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً!» این بود که در این درخواست کرامـتی بود که از خـدای تعـالی دربـاره خصـوص مریم مشاهـده کرد، کرامـتی که دلش را از امیـد پر کرده و اختیـار را از دسـتش ربود و وادارش سـاخت که چنین درخواست عظیم و کرامت مهمی را بکنـد، لـذا بایـد گفت: منظورش از ذریه طیبه فرزندی بوده که نزد خدا کرامتی شبیه به کرامت مریم و شخصـیتی چون او داشته باشـد. به همین جهت است که خـدای تعـالی عین همین درخواست را درباره‌اش مسـتجاب نمود و یحیی علیه‌السـلام را بـه او داد کـه شـبیه‌ترین انبیـاء به عیسـی علیه‌السـلام است و جـامع‌ترین پیغمـبری است که همه صـفات کمـال و کرامت‌های موجود در مریم و عیسی را واجد بود.

در آرزوی ذریه طیبه! گفتمان زکریا با خدا (۲۳۱)

به خاطر همین جامعیت فرزند زکریا بود که خدا او را یحیی نامید و درباره‌اش فرمود:

«فَنادَتْهُ الْمَلائِکَةُ وَ هُوَ قائِمٌ یُصَلّی فِی الْمِحْرابِ اَنَّ اللّه یُبَشِّرُکَ بِیَحْیی مُصَدِّقا بِکَلِمَـةٍ مِنَ اللّهِ وَ سَیِّـدا وَ حَصُـورا وَ نَبِیّا مِنَ الصّالِحینَ!»

«ملائکه (که گوئی از راهی دور سـخن می‌گفتنـد،) خطابش کردنـد و در حالی که او در محراب نماز می‌خواند گفتند خدای تعالی تو را به یحیی مژده می‌دهد فرزندی که تصدیق‌کننده کلمه‌ای از خدا است (یعنی عیسـی) و سـیدی است که زن نمی‌گیرد و پیامبری است از صالحان!» (۳۹ / آل‌عمران)

و این صفات نزدیک‌ترین صفات است برای انسانی که شبیه به مریم و فرزندش عیسی علیه‌السلام باشد.

(۲۳۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

نامگـذاری فرزنـد زکریا قبل از ولادتش و این‌که این نامگـذاری از ناحیه خـدای تعالی بوده و این‌که نام او از بین همه نام‌ها «یحیی» انتخـاب شـده، همه مؤیـد بیان قبلی ما است که گفتیم منظور زکریا از درخواستی که کرد این بود که خـدا به وی فرزنـدی دهـد که شأن مریم را داشـته باشد، مریمی که او و پسـرش عیسی یک آیت بودند، همچنان‌که قرآن فرموده: «...وَ جَعَلْناها وَابْنَها ایَةً لِلْعالَمینَ!» (۹۱ / انبیاء) نتیجه می‌گیریم که همه آن امتیازها که در مریم و عیسـی رعایت شـده بود در یحیی علیه‌السـلام نیز رعایت شده است و در عیسـی رعایت شـد آن‌چه که در مریم رعایت شد! چیزی که هست عیسـی به‌طور کامل مقدم بر یحیی است برای این‌که وجود و پدید آمدن او قبل از دعای پدر یحیی مقدر بوده است. به همین جهت است که او از پیامبران اولوالعزم و صاحب شـریعت و کتاب و غیره شد، چیزی که هست این دو پیامبر تا آن‌جا که ممکن بوده به یکدیگر شبیه شده‌اند.

در آرزوی ذریه طیبه! گفتمان زکریا با خدا (۲۳۳)

جمله«مُصَدِّقا بِکَلِمَةٍ مِنَ اللّهِ!»دلالت‌داردبراین‌که یحیی علیه‌السـلام از مبلغین‌دین‌عیسی علیه‌السلام بوده و بنابراین منظور از کلمه همان عیسی مسیح است، که در ذیل همین آیات در بشارتی که به مریم می‌دهد عیسی را کلمه خود می‌خواند و کلمه سید به معنای کسی است که زمامـدار امور سواد مردم و جماعت آنان باشـد و امور زندگی و معاش آنان را در دست داشـته باشد و یا حداقل زمام امور مردم در فضیلتی از فضائل پسندیده‌شان را در دست داشته باشد.

کلمه حصور به معنـای آن کسـی است که با زنان نمی‌آمیزد و منظور از این کلمه در آیه موردبحث به قرینه سـیاق آیه این است که یحیی علیه‌السلام به خاطر زهد بسیارش از این‌گونه شهوات نفسانی اعراض داشته است.

«قالَ رَبِّ اَنّی یَکونُ لی غُلامٌ وَ قَدْ بَلَغَنِیَ الْکِبَرُ وَ امْرَأَتی عاقِرٌ قالَ کَذلِکَ اللّهُ

(۲۳۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

یَفْعَلُ ما یَشاءُ!»

«زکریا گفت چگونه مرا فرزندی خواهد شد با این‌که عمرم به نهایت رسیده و هم‌چنین عمر همسرم علاوه بر این‌که او در جوانی هم نازا بود فرمود: این چنین خدا هرچه بخواهد می‌کند!» (۴۰ / آل‌عمران)

این جمله استفهامی است شگفت‌انگیز، می‌خواهد حقیقت حال را بپرسد نه این‌که بخواهد فرزنددار شدن خود را امری بعید بشمارد، چون بعد از آن‌که خدای تعالی او را با صراحت بشارت داد، دیگر ممکن نیست شخصی مثل زکریا استبعاد کند، علاوه بر این‌که خود آن جناب همین دو امری که در استفهام خود گنجانده و آن را باعث تعجب شمرده، در سوره مریم در ضمن درخواستش نیز گنجانده و گفته بود:

«...رَبِّ اِنّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنّی وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَیْبا وَ لَمْ اَکُنْ بِدُعائِکَ رَبِّ شَقِیّا

در آرزوی ذریه طیبه! گفتمان زکریا با خدا (۲۳۵)

وَ اِنّی خِفْتُ الْمَوالِیَ مِنْ وَرائی وَ کانَتِ امْرَأَتی عاقِرا فَهَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیّا!»

«پروردگارا استخوانم سست و سرم سفید شده، ولی هرگز از دعای تو نومید نبودم، و من از موالی بعد از خود می‌ترسم، همسرم نازا است، پس از ناحیه خود وارثی به من بده!» (۴ و ۵ / مریم)

چیزی که هست مقامی که سخن زکریا در آن مقام اظهار شده نکته‌ای دیگر را می‌رساند، گویا وقتی از مشاهده وضع مریم منقلب شده، به یاد فرزند نداشتن خود افتاده و غیر از درخواست فرزند به یاد هیچ چیز دیگر نبوده است. در دعای خود نام دو عاملی را که سهم زیادی در تأثرش داشته بیان می‌کند، یکی پیری و دوم نازائی همسرش. بعد از آن‌که از ناحیه خدا بشارت یافت که صاحب فرزند خواهد شد، گویا به خود آمد و حالت انقلابش برطرف شد، آن‌گاه متعجب شد که در دوره پیری از زنی نازا

(۲۳۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

فرزنددار می‌شود! خلاصه بشارت الهی وضعش را از یأس و اندوه به تعجبی آمیخته با مسرت دگرگون ساخت.

و اگر بعد از بشارت یافتن به فرزند شروع کرد موانع این کار و چگونگی برطرف شدن آن‌ها را پرسید، برای این بود که خصوصیات افاضه الهی و انعام او را بفهمد و در نتیجه از درک آن لذت ببرد و قدرتش را بیشتر بشناسد.

این بود که گفت: «وَ قَدْ بَلَغَنِیَ الْکِبَرُ: پیری مرا در ربوده» و نگفت: «من پیر شده‌ام و دیگر شهوت جنسی ندارم» ادبی را رعایت کرده که هرکسی آن را می‌فهمد و نیز در این‌که گفت: «وَ کانَتِ امْرَأَتی عاقِرا: و زنم در حالی که نازا است!» و نگفت: «وَامْرَأَتی عاقِرا: و زنم نازا است،» اشاره کرده است به این‌که همسرم نیز مثل خودم پیر است، در حالی که نازا هم بوده است.

در آرزوی ذریه طیبه! گفتمان زکریا با خدا (۲۳۷)

«قالَ کَذلِکَ اللّهُ یَفْعَلُ ما یَشاءُ!»

گوینده، هرچند خدای سبحان است، حال یا به مباشرت و یا به وسیله وساطت ملائکه آن هم یا از راه وحی و یا به وسیله همان ملائکه‌ای که با او گفتگو می‌کردند، الاّ این‌که از ظاهر عبارت برمی‌آید که خود خدای تعالی نفرموده: «خدا این چنین هرکار بخواهد می‌کند!» بلکه گوینده آن فرشته‌ای بوده و اگر به خودش نسبت داده از این جهت است که فرشته هم به امر او گفته است. دلیل بر این‌که گوینده فرشته‌ای بوده این است که در داستان مریم علیهاالسلام وقتی می‌گوید: من که شوهر نرفته‌ام و هرگز زناکار نبوده‌ام پاسخ فرشته‌ای که با او گفتگو می‌کرده را این طور حکایت می‌کند: «قالَ کَذلِکَ قالَ رَبُّکَ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَ قَدْ خَلَقْتُکَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَکُ شَیْئا!» (۹ / مریم)

از این آیه چنین برمی‌آید که اولاً زکریا جمله موردبحث را از همان ناحیه‌ای



می‌شنیده که جملات قبل را استماع کرده است. ثانیا فرشته گفت مطلب همین طور است، یعنی آن بشارتی که به تو دادیم واقع شدنی است.

این اشاره است به این‌که فرزنددار شدن او از قضا و قدرهای حتمی است که هیچ شکی در وقوع آن نیست، نظیر همان پاسخی که روح در مقابل مریم داد و خدای تعالی آن را چنین نقل کرده که گفت: «کَذلِکَ قالَ رَبُّکَ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ!» تا آن‌جا که گفت: «وَ کانَ اَمْرا مَقْضِیّـا!» (۲۱ / مریم) ثالثا برمی‌آید که جمله «اللّهَ یَفْعَلُ ما یَشاءُ!» کلام جداگانه‌ای است که مضمون کذلک را تعلیل می‌کند و می‌رساند این‌که گفتیم: «کَذلِکَ» مطلب همان است که گفتیم، برای این بود که خدا هرچه بخواهد می‌کند!

«قالَ رَبِّ اجْعَلْ لی ایَةً قالَ ایَتُکَ اَلاّ تُکَلِّمَ النّاسَ ثَلاثَةَ اَیّامٍ اِلاّ رَمْزا وَ اذْکُرْ رَبَّکَ کَثیرا وَ سَبِّحْ بِالْعَشِیِّ وَ الاِْبْکارِ!»



«عرضه داشت پروردگارا برایم علامتی قرار ده فرمود علامت فرزنددار شدنت این است که سه روز با مردم سخن نتوانی گفت مگر به اشاره، پروردگارت را بسیار یادآور و صبح و شام به تسبیح بپرداز!» (۴۱ / آل‌عمران)

در این آیه شریفه نشانه صاحب فرزند شدن زکریا سخن نگفتن وی معرفی شده است، همچنان که در داستان مریم نیز نظیر آن، نشانه و علامت شده بود و به مریم دستور دادند که اگر از مردم کسی را دیدی بگو من برای خداوند، روزه زبان گرفته‌ام. این به خاطر شباهتی است که بین آن دو جناب یعنی یحیی و عیسی علیهم‌السلام بوده است.

در آیه موردبحث، حضرت زکریا علیه‌السلام از خدای تعالی درخواست علامتی کرده، چون کلمه آیه به معنای علامتی است که بر چیزی دلالت کند. حال ببینیم معنای آیتی که خدای تعالی آن را نشانه صاحب فرزند شدن زکریا قرار داده چیست؟



از ظاهر آیه: «ایَتُکَ اَلاّ تُکَلِّمَ النّاسَ ثَلاثَةَ اَیّامٍ اِلاّ رَمْزا وَ اذْکُرْ رَبَّکَ کَثیرا وَ سَبِّحْ بِالْعَشِیِّ وَ الاِْبْکارِ!» (۴۱ / آل‌عمران) برمی‌آید که آن جناب در آن سه روز قادر به سخن گفتن با کسی نبوده و زبانش از هر سخنی غیر از ذکر خدا و تسبیح او بسته بوده است. این تصرفی خاص و آیتی است که بر جان پیامبر و زبان او واقع می‌شود. (۱)

۱- المیزان ج: ۳، ص: ۲۷۴.



## ایجاد آمادگی برای تولد عیسی علیه‌السلام

«وَ اِذْ قالَتِ الْمَلائِکَةُ یامَرْیَمُ اِنَ‌اللّهَ اصْطَفیکِ وَ طَهَّرَکِ وَ اصْطَفیکِ عَلی نِساءِالْعالَمینَ. یا مَرْیَمُ اقْنُتی لِرَبِّکِ وَ اسْجُدی وَ ارْکَعی مَعَ‌الرّاکِعینَ...!»

«و یاد آر زمانی را که ملائکه گفتند: ای مریم: بدان که خدا تو را برای اهدافی که دارد انتخاب و از میان همه زنان عالم برگزید!»

«ای مریم برای پروردگارت عبادت و سجده کن و با سایر رکوع کنندگان رکوع کن!»

«این از خبرهای غیب است که ما آن را به تو وحی می‌کنیم و تو نزد ایشان نبودی هنگامی که قرعه‌های خود را می‌انداختند که کدام یک سرپرست مریم شوند و تو



نزد ایشان نبودی آن زمان که بگومگو می‌کردند.» (۴۲ تا ۴۴ / آل‌عمران)

در آیات فوق دلالتی هست بر این‌که مریم علیهاالسلام محدثه بوده، یعنی از کسانی بوده که ملائکه با او سخن می‌گفته‌اند و آن جناب سخنان این هاتفان غیبی را می‌شنیده است.

آیه شریفه: «...فَاَرْسَلْنا اِلَیْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَرا سَوِیّا» (۱۷ / مریم) هم با آیات بعدش که در سوره مریم واقع شده، بر این معنا دلالت دارد.

در تفسیر آیه «فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبُولٍ حَسَنٍ...» (۳۷ / آل عمران) گفتیم که این آیه بیان استجابت دعای مادر مریم علیهاالسلام است که گفته بود: «...وَ اِنّی سَمَّیْتُها مَرْیَمَ وَ اِنّی اُعیذُها بِکَ وَ ذُرِّیَّتَها مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیمِ...!» (۳۶ / آل عمران) و این‌که سخن ملائکه که به مریم گفتند: «اِنَّاللّهَ اصْطَفیکِ وَ طَهَّرَکِ...!» خبری است که به وی داده‌اند که تو نزد خدا تا چه

ایجاد آمادگی برای تولد عیسی علیه‌السلام (۲۴۳)

حد قدر و منزلت داری!

پس اصطفاء مریم همان تقبل او است عبادت خدای را و تطهیرش عبارت است از مصونیتش به عصمت خدای تعالی از گناهان، پس آن جناب، هم اصطفاء شده است و هم معصوم.

«وَ اصْطَفیکِ عَلی نِساءِالْعالَمینَ!» (۴۲ / آل عمران) اصطفای آن جناب بر زنان عالمیان به معنای مقدم داشتن آن جناب بر سایر زنان است. حال ببینیم این تقدم از تمامی جهات است یا از بعضی جهات؟ ظاهر آیات زیادی دلالت دارد بر این‌که از خصائص وجودی مریم علیهاالسلام انگشت روی هیچ خصیصه‌ای به جز ولادت عجیب فرزندش نمی‌گذارد، این‌است که اصطفا از هر جهت نیست بلکه همان زائیدن عیسی علیه‌السلام منظور است.

(۲۴۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

و اما غیر از کلمه اصطفاء کلمات دیگری که در آیات مربوط به آن جناب آمده، از قبیل: تطهیر و تصدیق به کلمات خدا و کتب او و قنوت و محدثه بودن آن جناب همه اموری است که اختصاصی به آن جناب ندارد، بلکه در دیگر زنان نیز احیانا یافت می‌شود. اما این‌که بعضی گفته‌اند: مریم علیهاالسلام تنها از زنان هم عصر خود اصطفا شده، صحیح نیست، زیرا اطلاق آیه با آن نمی‌سازد!

«یا مَرْیَمُ اقْنُتی لِرَبِّکِ وَ اسْجُدی وَ ارْکَعی مَعَ‌الرّاکِعینَ!»

در این آیه خدای تعالی مریم را ندا داده و چون ندا مستلزم توجه شخص ندا شده به سوی نداکننده است، قهرا هرجا کلمه ندا تکرار شود به منزله این است که به شخص ندا شده بفهماند من برای تو چند خبر دارم، خوب به آن اخبار گوش بده! در آیات موردبحث می‌فهماند ما دو خبر برایت آورده‌ایم: یکی این‌که خدای تعالی تو را با مقام و منزلتی که

ایجاد آمادگی برای تولد عیسی علیه‌السلام (۲۴۵)

نزد او داری گرامی داشته و دوم وظیفه عبودیتی است که تو باید ملازم آن باشی، تا تلافی آن مقام و منزلت بوده باشد، پس این دستور در عین این‌که دستور به ایفای وظیفه عبودی است، دستور به ادای شکر آن مقام و منزلت نیز هست، در نتیجه برگشت معنای کلام به این است که حال که خدای تعالی تو را اصطفاء کرده پس جا دارد قنوت و رکوع و سجده کنی! (قنوت به معنای ملازم طاعت بودن توأم با خضوع است. سجده معنائی معروف دارد و رکوع به معنای منحنی شدن و یا مطلق اظهار ذلت است.) (۱)

## بشارت تولد مسیح، عیسی پسر مریم!

۱- المیزان ج: ۳، ص: ۲۹۴.

(۲۴۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«اِذْ قالَتِ‌الْمَلائِکَةُ یا مَرْیَمُ اِنَّاللّهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَةٍ مِنْهُ‌اسْمُهُ‌الْمَسیحُ عیسَی ابْنُ مَرْیَمَ وَجیها فِی‌الدُّنْیا وَالاخِرَةِ وَ مِنَ‌الْمُقَرَّبینَ!»

«وَ یُکَلِّمُ النّاسَ فِی الْمَهْدِ وَ کَهْلًا وَ مِنَ الصّالِحینَ!»

«قالَتْ رَبِّ اَنّی یَکُونُ لی وَلَدٌ وَ لَمْ‌یَمْسَسْنی بَشَرٌ قالَ کَذلِکَ اللّهُ یَخْلُقُ ما یَشاءُ اذا قَضی اَمْرا فَاِنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ!»

«زمانی که فرشتگان گفتند: ای مریم خدای تعالی بشارت می‌دهد به کلمه‌ای از خودش که نامش مسیح عیسی‌بن مریم آبرومندی در دنیا و آخرت و از مقربین است!»

«و با مردم در گهواره و در پیری سخن می گوید و از صالحان است!»

«مریم گفت: پروردگارا از کجا برای من فرزندی خواهد شد با این‌که هیچ بشری با

بشارت تولد مسیح، عیسی پسر مریم! (۲۴۷)

من تماس نگرفته است؟

فرشته گفت:

ـ این چنین خدائی هرچه بخواهد خلق می کند! او وقتی قضای امری را براند، همانا فرمان می‌دهد که باش و آن امر وجود می‌یابد!» (۴۵ تا ۴۷ / آل‌عمران)

ظاهرا منظور از این بشارت همان ماجرائی است که در جای دیگر حکایت کرده و فرموده: پس ما روح خود را نزد او فرستادیم و او خود را برای مریم به صورت بشری تمام عیار مجسم کرد، به طوری که مریم گفت: من به رحمان پناه می‌برم از شر تو، تو اگر مردی باتقوا بودی این‌جا نمی‌آمدی، روح ما به وی گفت: «...اِنَّما اَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِاَهَبَ لَكِ غُلاما زَكِیّا...!» (۱۷ تا ۱۹ / مریم)

(۲۴۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

پس بشارتی که در آیه موردبحث به جمع فرشتگان نسبت داده شده همان بشارت است که در سوره مریم به شخص روح نسبت داده است.

جمله «...فَاَرْسَلْنا اِلَیْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَرا سَوِیّا!» که در سوره مریم آیه ۱۷ است و مربوط به همین داستان است، دلالت دارد که مریم علیهاالسلام روح را با چشمان خود دیده، نه این‌که تنها صدای او را شنیده باشد!

## مفهوم کلمه «عیسی» علیه‌السلام

کلمه عیسی در اصل یشوع بوده که هم به معنای مخلص تفسیر شده و هم به معنای منجی و در بعضی از اخبار به کلمه «یعیش ـ زنده می‌ماند» تفسیر شده و این با نامی که

مفهوم کلمه «عیسی» علیه‌السلام (۲۴۹)

برای فرزند زکریا نهاده، یعنی نام «یحیی ـ زنده می‌ماند،» مناسب‌تر است، چون قبلًا هم گفته بودیم که بین این دو پیامبر از هر جهت شباهتی برقرار بوده (شباهت تام).

در آیه مورد بحث با این‌که خطاب به مریم است در عین حال عیسی علیه‌السلام را، عیسی‌بن مریم خوانده و این برای آن بوده که توجه دهد به این‌که عیسی بدون پدر خلق شده و به این صفت شناخته می‌شود و نیز به این‌که مریم در این معجزه شریک او است، هم‌چنان‌که در جمله «...وَ جَعَلْناها وَابْنَها ایَةً لِلْعالَمینَ!» (۹۱ / انبیاء) فرموده مریم و عیسی را برای همه عالمیان آیت قرار دادیم.

«وَجیها فِی‌الدُّنْیا وَالاخِرَةِ وَمِنَ‌الْمُقَرَّبینَ!» (۴۵ / آل عمران) وجاهت به معنای مقبولیت است و مقبول بودن عیسی علیه‌السلام در دنیا روشن است و هم‌چنین در آخرت، چون قرآن از آخرت او چنین خبر داده است.

(۲۵۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

و اما این‌که فرمود: از مقربین است، معنای کلمه مقرب روشن است، می‌فرماید: عیسی علیه‌السلام مقرب نزد خدا است و داخل در

صف اولیاء است و از جهت تقرب داخل در صف مقربین از ملائکه است، هم‌چنان‌که فرمود: «لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسيحُ اَنْ يَكونَ عَبْدا لِلّهِ وَ لاَ الْمَلاآئِكَةُالْمُقَرَّبُونَ!» (۱۷۲ / نساء) و در جای دیگر قرآن تقریب را معنا کرده و فرموده: «اذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ - تا جمله - وَ كُنْتُمْ اَزْواجا ثَلاثَةً... وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ.» (۱۱ / واقعه)

به‌طوری که ملاحظه می‌کنید از این آیات برمی‌آید که منظور از این تقرب، تقرب به خدای سبحان است و حقیقت آن این است که فردی از انسان‌ها در پیمودن راه برگشت به خدا - آن راهی که به حکم آیه: «یا اَيُّهَا الْاِنْسانُ اِنَّكَ كادِحٌ اِلى رَبِّكَ كَدْحا فَمُلاقيهِ» (۶ / انشقاق) و به حکم آیه: «اَلا اِلَى اللّهِ تَصيرُ الْاُمُورُ» (۵۳ / شوری) پیمودنش بر هر انسانی نوشته شده، از سایر انسان‌ها سبقت بگیرد.

مفهوم کلمه «عیسی» علیه‌السلام (۲۵۱)

«وَ يُكَلِّمُ النّاسَ فِى الْمَهْدِ وَ كَهْلاً...!» (۴۶ / آل‌عمران) کلمه «مَهْد» به معنای آن بستری است که برای کودک شیرخوار تهیه می‌کنند و کلمه «كَهْلاً» از ماده کهولت یعنی سالخوردگی گرفته شده و به معنای دوران بین جوانی و پیری است، دورانی است که انسان به حد تمامیت و قوت می‌رسد و لذا بعضی گفته‌اند: کهل به کسی گفته می‌شود که جوانیش با پیری مخلوط شده و چه بسا گفته باشند کهل کسی است که سنش به سی و چهار سال رسیده باشد.

به هرحال جمله موردبحث می‌فهماند که عیسی علیه‌السلام تا سن کهولت زنده می‌ماند و این خود بشارت دیگری است برای مریم!

آن‌چه از سیاق آیه موردبحث استفاده می‌شود این است که می‌خواهد به یکی از

(۲۵۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

معجزات آن جناب اشاره کند و در ضمن افاده آن معنا می‌رساند که وی به سن شیخوخت و پیری نمی‌رسد و مدت معاشرت و سخن گفتنش با مردم از طرف ابتدا ایام صباوت و از طرف انتها ایام کهولت است.

جمله موردبحث می‌فرماید: عیسی در گهواره همان‌طور با مردم سخن گفت که در دوران کهولت سخن می‌گفت و سخن گفتن کودک در گهواره، معجزه‌ای است خارق‌العاده.

این از نظر خود آیه موردبحث و اما با در نظر گرفتن آیات دیگری که در این قصه وارد شده، از آن جمله آیه: ۳۱ سوره مریم، جای هیچ تردیدی باقی نمی‌ماند در این‌که سخن گفتن آن جناب از باب معجزه بوده، چون از آن آیه استفاده می‌شود که آن جناب در همان ساعت اولی که به دنیا آمده با مردم سخن گفته است.

مفهوم کلمه «عیسی» علیه‌السلام (۲۵۳)

می‌فرماید:

«فَاَتَتْ بِهِ قَوْمَها تَحْمِلُهُ قالُوا یا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئا فَرِيّا!»

«مولود را که در بغل گرفته بود نزد کسان خود آورد... عیسی گفت: من بنده خدایم، مرا کتاب داده و پیغمبر کرده!» (۲۷ / مریم)

«قالَتْ رَبِّ اَنّى يَكُونُ لى وَلَدٌ وَ لَمْ يَمْسَسْنى بَشَرٌ؟» در این آیه مریم با این‌که طرف صحبتش روح بود با او سخن نگفت بلکه خطاب را متوجه پروردگارش کرد و این بر همان اساس بوده که قبلاً به آن اشاره کردیم که خطاب ملائکه و خطاب روح و کلامشان، کلام خدای سبحان است، پس مریم علیهاالسلام می‌دانسته که آن کسی که با او سخن می‌گوید خود خدای تعالی است، هرچند که خطابی که می‌شنیده از جانب روح ممثل و یا ملائکه بود و به همین جهت در پاسخ روی سخن را متوجه خدای تعالی کرد که پروردگارا از

(۲۵۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

کجا من دارای فرزند می‌شوم...؟

«قالَ کَذلِکَ اللّهُ یَخْلُقُ ما یَشاءُ اذا قَضی اَمْرا فَاِنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ» (۴۷/آل‌عمران) کلمه «کَذلک» در مورد بحث خودش به تنهائی کلامی است تام و تقدیرش الامر کذلک است، یعنی «بله مطلب این چنین است!» و بشارتی که هم اکنون به تو دادم امری است مقضی و قضائی است که رد و بدل نمی‌شود!

و از جمله «یَفْعَلُ ما یَشاءُ...!» چنین استفاده می‌شود که ای مریم این تعجب تو جا ندارد، برای این‌که وقتی تعجب صحیح است که خدا قادر بر پدید آوردن چنین فرزندی نباشد و یا اگر هم باشد برایش دشوار باشد، اما در حالی که قدرت خدای تعالی نامحدود باشد و هرکاری بخواهد بکند، دیگر چه جای تعجب است. مسأله دشواری وقتی تصور می‌شود که کار نیازمند به اسباب و وسائل باشد، هرچه اسباب و وسائل

مفهوم کلمه «عیسی» علیه‌السلام (۲۵۵)

بیشتری بخواهد آن کار دشوارتر است و هرقدر آن اسباب نایاب‌تر و از دسترس دورتر باشد، باز کار دشوارتر خواهد بود. خدای عزوجل هیچ چیزی را با ابزار و وسائل خلق نمی‌کند، بلکه هروقت اراده امری را کند، تنها کافی است فرمان دهد که باش و آن چیز موجود شود!

در ادامه بشارت‌های داده شده به مریم علیهاالسلام در زمان تولد عیسی علیه‌السلام آمده است:

«وَ یُعَلِّمُهُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ التَّوْریةَ وَ الْاِنْجیلَ!»

«وَ رَسُولاً اِلی بَنی اِسْرائیلَ اَنّی قَدْ جِئْتُکُمْ بِآیَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ...!»

«ای مریم خدای تعالی به عیسی کتاب و حکمت و تورات و انجیل تعلیم می‌دهد!»

«و در حالی که فرستاده‌ای است به سوی بنی اسرائیل و به این پیام که من به سوی

(۲۵۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

شما آمدم با معجزه‌ای از ناحیه پروردگارتان و آن این است که از گل برایتان چیزی به شکل مرغ می‌سازم، سپس در آن می‌دمم بلادرنگ و به اذن خدا مرغی می‌شود و نیز کور مادرزاد و برص را شفا می‌دهم و مرده را به اذن خدا زنده می‌کنم و بدان‌چه در خانه‌هایتان ذخیره کرده‌اید خبر می‌دهم و در این (معجزات) آیت و نشانه‌ای است برای شما، اگر مؤمن باشید!»

«و نیز در حالی که تورات را تصدیق دارم و آمده‌ام تا بعضی از چیزها که بر شما حرام شده حلال کنم و به وسیله آیتی از پروردگارتان آمده‌ام، پس از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید!»

«و بدانید که اللّه پروردگار من و شما است، پس او را بپرستید که این است صراط مستقیم!»(۴۸ تا ۵۱ / آل‌عمران)

مفهوم کلمه «عیسی» علیه‌السلام (۲۵۷)

از آن‌جائی که زمینه آیات موردبحث صرفا، حکایت بشارتی بود که به مریم دادند و در دادن این بشارت کافی بود نکات برجسته‌ای از سرگذشت زندگی آن جناب یعنی عیسی علیه‌السلام از روزی که مریم به وی حامله می‌شود تا روزی که به رسالت و دعوت می‌پردازد را خاطرنشان کند و به مریم اطلاع دهد که قرار است خداوند چنین فرزندی به تو بدهد و به همین جهت در این زمینه غیر این مقدار را ذکر نکرد. (۱)

## گفتمان خدا با مسیح درباره شرک پیروان او

۱- المیزان ج: ۳، ص: ۲۹۸.

(۲۵۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«وَ اِذْ قالَ اللّهُ یعیسَی ابْنَ مَرْیَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونی وَ اُمِّیَ اِلهَیْنِ مِنْ دُونِ اللّهِ قالَ سُبْحنَکَ ما یَکُونُ لیآ اَنْ اَقُولَ ما لَیْسَ لی

بِحَقٍّ...!»

«و نیز به یاد آر زمانی را که خدای تعالی به عیسی‌بن مریم فرمود:

ـ آیا تو به مردم گفتی که ای مردم مرا و مادرم را به غیر از خدا دو معبود دیگر بگیرید؟ عیسی گفت:

ـ پروردگارا منزهی تو، شایسته من نیست چیزی را که حق من نیست بگویم، و فرضا اگر هم گفته باشم تو خود آن را شنیده و دانسته‌ای، آری تو می‌دانی آن‌چه را که در نفس من است و این منم که به چیزهایی که در نزد تو است آگهی ندارم. به راستی تو علام الغیوبی!»

«من به مردم چیزی جز آن‌چه که تو دستورم دادی نگفتم و تو دستورم دادی که

گفتمان خدا با مسیح درباره شرک پیروان او (۲۵۹)

بگویم خدای را که پروردگار من و پروردگار شما است بپرستید و تا در میان ایشان بودم شاهد اعمال‌شان بودم پس از این که مرا به‌سوی خود خواندی تو خودت مراقب و شاهد بر آنان بودی و تو بر هر چیز شاهدی!»

«اگر عذابشان کنی اختیار داری چون آنان بندگان تواند و اگر از جرم‌شان درگذری باز هم امر به دست تو است، زیرا تو عزیز و حکیمی!»

«خدای تعالی فرمود امروز روزی است که راستگویی راستگویان سودشان می‌دهد! برای ایشان است باغ‌های بهشتی که از زیر آن‌ها نهرها روان است و آنان در آن باغ‌ها برای همیشه بسر می‌برند، خداوند از آنان خوشنود شده و آنان هم از خداوند خوشنود شده‌اند و این است رستگاری بزرگ!»

«برای خداوند است ملک آسمان‌ها و زمین و آن‌چه در بین آن‌ها است و او بر هر

(۲۶۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

چیز توانا است!» (۱۱۶ تا ۱۲۰ / مائده)

این آیات گفتگوی خدای تعالی را با عیسی‌بن مریم درباره آن‌چه که نصارا در حق وی گفته‌اند حکایت می‌کند. گویا غرض از نظم و نسق این آیات بیان اعترافاتی است که عیسی علیه‌السلام به زبان خود نموده و وضع زندگی دنیوی خود را حکایت کرده باشد که حق او نبوده درباره خود ادعائی کند که حقیقت ندارد، چه او در برابر چشم خدا بوده، چشمی که نه خواب دارد و نه کم دید می‌شود و این‌که او ذره‌ای از آن‌چه خداوند برایش تحدید و معین نموده تجاوز نکرده است، چیزی جز آن‌چه مأمور به گفتنش بوده نگفته و کاری جز آن‌چه خداوند مأمور به انجامش نموده نکرده است و آن کار همان شهادت است. خداوند هم او را در این اعترافات و در آن‌چه که درباره حق ربوبیت خدا و عبودیت

گفتمان خدا با مسیح درباره شرک پیروان او (۲۶۱)

بندگان ذکر نموده تصدیق فرموده است. به این بیان آیات موردبحث منطبق می‌شود بر غرضی که به خاطر آن سوره مائده نازل شده است و آن غرض عبارت است از بیان حقی که خداوند برای خود به گردن بندگان قرار داده و آن وفای به عهدی است که با خدای خود بسته‌اند و این‌که نباید آن عهد را بشکنند، یعنی نباید از روی لاقیدی و بی‌بندو باری شانه از زیر بار تکالیف تهی سازند و هرچه بخواهند بکنند و هرجا بخواهند آزادانه بچرند، چنین حقی از طرف خدای تعالی به آنان داده نشده و خودشان هم قادر به رسیدن به این آرزو نیستند. این است آن غرضی که سوره مائده از اول تا به آخر آن را بیان می‌کند و در آخر می‌فرماید:

«لِلّهِ مُلْكُ السَّموتِ وَالاْرْضِ وَ ما فیهِنَّ وَ هُوَ عَلی كُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ!»

«و برای خدا است ملک آسمان‌ها و زمین و آن‌چه در میان آن‌ها است و او بر هر

(۲۶۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

چیز قادر است!» (۱۲۰ / مائده)

زمان این گفتگو روز قیامت است.

در این آیات از مریم به مادر تعبیر شده و گفته شده: «مرا و مادرم را دو معبود بگیرید،» با این‌که ممکن بود گفته شود: «مرا و مریم را دو معبود بگیرید،» این تعبیر برای این بود که تا بر مهم‌ترین حجت‌های آنان بر الوهیت عیسی و مریم دلالت کند.

آن حجت عبارت است از تولدش از مریم بدون وجود پدر! آری جهت اصلی این‌که نصارا هوس پرستش این دو را کردند، همین مادری و فرزندی این طوری بود، بنابراین تعبیر کردن از آن دو به عیسی و مادرش بهتر و رساتر دلالت بر این معنی می‌کند، تا این‌که گفته شود: عیسی و مریم.

عبارت «مِنْ دُونِ اللّهِ» در قرآن کریم بسیار آمده و همه جا در معنی شریک و انباز



گرفتن استعمال شده نه استقلال، به این معنی که مراد از اتخاذ یک معبود جز خدا و یا دو و یا بیشتر این است که غیر خدا شریک خدا گرفته نشود نه این‌که غیر خدا معبود گرفته شود و از خدای سبحان الوهیت نفی شود! برای این‌که یک چنین حرفی قابل نفوذ نیست، بلکه از لغویاتی است که نمی‌توان معنای محصلی برایش تصور کرد. چون آن حقیقتی که در این فرض معبود مستقل اتخاذ شده و از غیر آن هم نفی الوهیت نموده، او همان خدای سبحان است.

اگر مثلاً می‌گوید: معبود مستقل مسیح است و بس و خدای دیگری که معبود مسیح باشد نیست در حقیقت برگشتش به این است که وجود خدای تعالی را قبول داشته باشد ولیکن از در اشتباه و نادانی او را به اوصاف بشری مسیح متصف سازد.

هم‌چنین اگر بت‌پرستی این حرف را درباره بت خود بزند و بگوید: بت‌ها



رب‌النوع‌های خدایانند و خدای تعالی وجود ندارد، چه او هم برای عالم، معبود و خدائی قائل شده لیکن او را به وصف کثرت و تعدد موصوف نموده است.

پس این شخص هم برای خدا شریک قائل شد نه این‌که وجود خدا را انکار کرده باشد، کما این‌که مسیحیان هم همین حرف را زده و گفته‌اند: «...اِنَّ اللّهَ ثالِثُ ثَلثَةٍ...،» (۷۳ / مائده) یعنی خدا واحدی است که در عین حال سه چیز است و ثلاثی است که در عین حال واحد است.

پس روشن شد که خدای سبحان چیزی نیست که کسی بتواند به طور کلی انکارش کند، اگر هم مشرکین به ظاهر او را انکار نمایند حرف بی‌معنا و غیر معقولی زده‌اند!

آری اگر انسان از دیرباز وجود معبودی را برای این عالم اثبات می‌کرده برای این بوده که احساس می‌نموده که عموم اجزای این عالم در رفع نواقصی که در وجودشان



هست و در اداره نظامی که لازم دارند به چنین پروردگاری نیازمندند و به این ملاک بوده که بشر پی به وجود پروردگار برده، آن‌گاه خصوصیات وجودی او را اثبات کرده است.

بنابراین، در مقام معرفی آن پروردگار و آن قیم هر چیزی را که اسم ببرند و سراغ دهند همو خدای سبحان است!

چون اگر معبودی که سراغ می‌دهند غیر خدا باشد اشتباهی است که در تشخیص اسماء و صفات خدا نموده و اگر هم خدا را قبول دارند و هم معبودهای دیگری را اثبات می‌کنند برای خدا شریک قائل شده‌اند، پس در هر حال خدا را اثبات کرده، نه این‌که او را انکار و غیر او را اثبات کنند، زیرا گفتیم که این حرف غیرمعقول است!

به این بیان معلوم شد معنی «اِلهَیْنِ مِنْ دُونِ اللّهِ،» دو شریک از غیر خدا برای خدا
(۲۶۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم
قائل شدن است، نه خدا را انکار کردن.
ما از خارج فهمیده و به دست آورده‌ایم که نصارا با این عمل خود نفی الوهیت از پروردگار متعال نکرده‌اند و چه بسا از مسیحیان که به این معنی هم اشکال کرده‌اند و گفته‌اند: نصارا قائل به الوهیت مریم عذرا نیست و کلام آنان را که به ظاهر الوهیت مریم را می‌رساند به وجهی توجیه نموده‌اند!
لیکن نکته‌ای که در این آیه است و این توجیهات را باطل می‌کند و لازم است تذکر داده شود این است که در آیه نفرمود: نصارا گفته‌اند مریم اله است، تا بتوان آن را توجیه کرد و گفت آری چنین حرفی می‌زدند ولیکن غرضشان چیز دیگری بوده، بلکه فرمود: نصارا مریم را اله خود اتخاذ کردند، معلوم است که اتخاذ اله غیر گفتن آن است، گرچه وقتی اتخاذ شد به زبان هم جاری می‌شود زیرا اتخاذ اله جز به عبودیت و خضوع
گفتمان خدا با مسیح درباره شرک پیروان او (۲۶۷)
بندگی صادق نیست، علاوه بر این‌که اعتقاد به الوهیت مریم از نیاکان مسیحیت به اخلاف آنان رسیده و این در میانشان مشهور است.
«قالَ سُبْحنَکَ ما یَکُونُ لیآ اَنْ اَقُولَ ما لَیْسَ لی بِحَقٍّ...!» این آیه و آیه بعدش جواب مسیح است از سؤالی که از او شد و همان‌طوری که گفتیم آن جناب در پاسخ خود ادب عجیبی به کار برده است، زیرا وقتی ناگهان و بدون انتظار از پروردگار خود می‌شنود که نسبتی به ساحت مقدس او داده‌اند که سزاوار و لایق مقام قدس و ساحت جلال و عظمت او نیست و آن نسبت عبارت است از اتخاذ مردم معبودها و شرکا برای خدای سبحان، لذا از آغاز سخن خدای خود را تسبیح و تقدیس می‌نماید، آری ادب عبودیت اقتضا می‌کند که بنده در چنین مواقعی پروردگار خود را از چیزهائی که سزاوار نیست درباره وی بشنود و یا تصور آن را به خود راه دهد تقدیس نموده و او را
(۲۶۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم
از آن نسبت‌های ناروا منزه سازد، چنان که خود پروردگار هم در کلام خود، بندگان خود را به چنین ادبی تأدیب کرده و فرمود: «وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَدا سُبْحانَهُ!» (۲۶ / انبیاء) و نیز فرموده: «وَ یَجْعَلُونَ لِلّهِ الْبَناتِ سُبْحانَهُ!» (۵۷ / نحل)
مسیح علیه‌السلام پس از تسبیح خدای تعالی چیزی را که خداوند از انتسابش به وی پرسش نموده و آن این بوده که به مردم گفته باشد غیر از خدا، مرا و مادرم را هم دو معبود بگیرید، انکار نمود.
البته مستقیما خود آن نسبت را انکار نکرد، بلکه به منظور مبالغه در تنزیه خداوند آن را به نفی سببش، نفی و انکار نمود، چون اگر می‌گفت: من چنین حرفی نزده‌ام و یا چنین کاری نکرده‌ام، فهمیده می‌شد که چنین کاری ممکن هست که از وی سرزده باشد ولیکن او به اختیار خود نکرده، به خلاف این‌که سبب آن‌را نفی کند و بگوید: شایسته
گفتمان خدا با مسیح درباره شرک پیروان او (۲۶۹)
نیست برای من که چنین چیزی را که حق نیست بگویم! که در این صورت چیزی را نفی کرده که گفتار مزبور موقوف بر آن است و آن این است:
اولاً: این‌که این گفتار صحیح و حق باشد و ثانیا: مسیح مجاز در گفتن آن هم باشد، وقتی حق بودن آن را نفی کند گفتن خود را هم به‌طور رساتر و بهتری نفی کرده است.
«...اِنْ کُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ...!» (۱۱۶ / مائده) نفی دیگری است برای آن گفتاری که صدورش از مسیح سؤال شده است. در این‌جا

هم صریحا آن را نفی نکرده، بلکه لازمه آن را که همان علم خدای تعالی باشد نفی نموده، چه لازمه صدور آن از مسیح این است که خدای تعالی عالم به آن باشد، زیرا خدای تعالی کسی است که چیزی در آسمان و زمین بر او پوشیده نیست و او کسی است که قائم است بر هر نفس و بر هر عملی که آن نفس انجام می‌دهد، کسی است که بر هر چیزی محیط است!

(۲۷۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

این فقره از کلمات مسیح متضمن چند نکته است: یکی این‌که دلیل آن همراهش ذکر شده و تنها به ذکر ادعا اکتفا نشده است، دیگر این‌که اشعار دارد بر این‌که تنها چیزی که مسیح علیه‌السلام در کارها و گفتارهایش ملاحظه می‌کند علم خدای سبحان است و بس! و هیچ‌گونه اعتبار و اعتنائی به علم و جهل غیر خدا از مخلوقات قائل نیست و کاری به علم و جهلشان ندارد، به عبارت واضح‌تر این‌که به‌طور کلی سؤال در جائی صحیح است که سائل یا خود را جاهل بداند و بخواهد به این وسیله از خود دفع جهل نموده و نسبت به مورد سؤال اطلاع پیدا کند، یا اگر خود را جاهل نمی‌داند بخواهد با این سؤال از جاهل دیگری رفع جهل نموده و او را به واقع قضیه مورد سؤال واقف سازد، کما این‌که نوع سؤالاتی که در کلام پروردگار واقع شده از همین باب است و از همین جهت مسیح علیه‌السلام در جوابی که در مثل چنین مقامی داده که: اگر من گفته بودم، تو دانسته بودی، امر با به

گفتمان خدا با مسیح درباره شرک پیروان او (۲۷۱)

علم خدای تعالی ارجاع داده و اشعار داشته بر این‌که در افعال و اقوالش چیزی را جز علم خدای تعالی معتبر نمی‌داند، آن‌گاه با جملات: «تَعْلَمُ ما فی نَفْسی وَ لَآ أَعْلَمُ ما فی نَفْسِکَ إِنَّکَ أَنْتَ عَلّمُ الْغُیُوبِ!» علم خدای خود را از این‌که دستخوش جهل و آمیخته با آن شود منزه نموده است.

این کلام گرچه خود ثنای دیگری است، لیکن غرض از آن در این مقام ثنا نیست چون مقام مقام ثنا نیست، بلکه تبری از نسبتی است که به وی داده شده، پس این‌که گفت: «تَعْلَمُ ما فی نَفْسی،» توضیح می‌دهد مقدار نفوذ علم باری تعالی را که در جمله «انْ کُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ!» از آن اسم برده و بیان می‌کند که در روز قیامت علم خدای تعالی که پادشاه حقیقی است از قبیل علمی که پادشاهان از راه گزارشات مملکت به احوال رعیت خود پیدا می‌کنند نیست و خداوند مانند آنان که به پاره‌ای از احوال رعیت عالم و نسبت

(۲۷۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

به پاره‌ای جاهل و حال بعضی از رعایا را مستحضر و از حال بعضی دیگر غافلند نیست، بلکه خدای سبحان لطیف و خبیر به هرچیز است که از آن جمله خصوص نفس عیسی‌بن مریم است، باز هم هنوز بیان مسیح درباره علم حق تعالی استیفا نشده، زیرا خدای سبحان عالم است به هرچیز، لیکن نه چون علم یکی از ما به دیگری و علم آن دیگری به ما، بلکه او آن‌چه را که می‌داند به احاطه می‌داند و بدون این‌که چیزی به او احاطه یابد «وَ لا ـ یُحیطُونَ بِهِ عِلْما!» پس خدای تعالی معبودی است نامحدود و برخلاف او هرچیزی محدود و مقدر است به طوری که از حدود خود نمی‌تواند تجاوز کند، از همین جهت مسیح علیه‌السلام برای این‌که حق مطلب را ادا کرده باشد جمله دیگری را ضمیمه کرد و آن این بود که گفت: «وَ لَآ أَعْلَمُ ما فی نَفْسِکَ!» اما این‌که گفت: «...أَنَّکَ أَنْتَ عَلّمُ الْغُیُوبِ!» (۱۰۹ / مائده) خواست تا با این جمله علت جمله قبلی را که گفت: «تَعَلَمُ ما فی

گفتمان خدا با مسیح درباره شرک پیروان او (۲۷۳)

نَفْسی،» بیان نموده از جهت دیگری حق مطلب را بهتر و بیشتر ادا کند و آن جهت دفع توهمی است که ممکن است کسی به خود راه دهد و خیال کند علم خدا تنها منحصر است به ما بین او و بنده‌اش مسیح و شامل هر چیزی نمی‌شود، برای دفع این توهم گفت: «...أِنَّکَ أَنْتَ عَلّمُ الْغُیُوبِ!» یعنی علم تام به جمیع غیب‌ها منحصرا از آن خدای عالم است.

هر چیزی که برای یک موجودی حاضر و برای سایر موجودات غایب است همان چیز برای خدا حاضر است و او محیط به آن است.

لازمه این مطلب این است که چیزی نتواند به غیب چیز دیگری که خدا عالم به آن است و نه به غیب خود پروردگار راه یابد، برای این‌که او خود مخلوقی است محدود که نمی‌تواند از طوری که آفریده و تحدید شده تجاوز نماید. پس تنها خدای سبحان علام الغیوب است و هیچ چیزی به جز خدا عالم به غیب‌ها نیست، نه همه غیب‌ها و نه بعضی از آن‌ها، علاوه بر این، اگر هم فرض شود که

(۲۷۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

کسی (مانند انبیاء و اولیاء) به چیزی از غیب خدا احاطه یابد باز هم محیطی حقیقی نیست، زیرا اگر در این فرض خداوند به آن‌چه او احاطه یافته احاطه داشته باشد پس باز آن شخص محیط نیست، بلکه محاط به احاطه خدا است و خداوند است که مشیتش تعلق گرفته او را به بعضی از غیب‌های خود احاطه دهد و معلوم است که آن شخص به این موهبت و ملکی که خدا به او ارزانی داشته از ملک خدا بیرون نرفته است، کما این‌که فرمود: «وَ لا یُحیطُونَ بِشَیْءٍ مِنْ عِلْمِهِ اِلّا بِما شاءَ!» (۲۵۵ / بقره) و اگر ـ العیاذباللّه ـ خداوند احاطه به آن نداشته باشد در این صورت محدود و مخلوقی بیش نیست و خداوند بزرگ‌تر از آن است که مخلوق و محدود باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا.

«ما قُلْتُ لَهُمْ اِلّا ما اَمَرْتَنی بِهِ اَنِ اعْبُدُواْ اللّهَ رَبّی وَ رَبَّکُمْ...!» (۱۱۷ / مائده)

مسیح علیه‌السلام پس از آن‌که نسبت مزبور را از راه نفی سبب از خود نفی نمود اینک

گفتمان خدا با مسیح درباره شرک پیروان او (۲۷۵)

عرض می‌کند «من به آنان نگفتم مگر آن‌چه را که تو به من دستور دادی،» کلام خود را به طریق نفی و اثبات ادا کرده تا افاده حصر نموده بر جواب پروردگار و نفی کرد و با جمله «ربی و ربکم!» خدای خود را توصیف نمود تا کمترین شبهه و توهمی در این‌که او بنده‌ای است فرستاده شده از طرف خدائی که پروردگار او و همه مردم است و رسولی است‌که مردم‌را به‌سوی خدای‌واحد بی‌شریک دعوت‌می‌کند باقی نماند، آری مسیح علیه‌السلام ـ به طوری که قرآن شریف از او حکایت کرده ـ همیشه مردم را همین‌طور صریح و روشن به توحید دعوت می‌نموده، از جمله کلمات او به نقل قرآن این آیه است: «اِنَّ اللّهَ رَبّی وَ رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُسْتَقیمٌ!» (۵۱ / آل‌عمران)

«وَ کُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهیدا ما دُمْتُ فیهِمْ فَلَمّا تَوَفَّیْتَنی کُنْتَ اَنْتَ الرَّقیبَ عَلَیْهِمْ وَ اَنْتَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ شَهیدٌ!» (۱۱۷ / مائده) در این کلام نیز وظیفه دیگری را که از جانب خدای

(۲۷۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

سبحان به عهده دارد بیان نموده و آن شهادت بر اعمال است، چنان‌که آیه شریفه زیر هم به آن اشاره می‌کند: «وَ یَوْمَ الْقِیامَةِ یَکُونُ عَلَیْهِمْ شَهیدا!» (۱۵۹ / نساء) مسیح علیه‌السلام در این فقره از کلام خود عرض می‌کند: من در بین امت خود وظیفه‌ای جز رسالت به سوی آن‌ها و گواهی بر رفتارشان نداشتم.

رسالت را به روشن‌ترین وجهی که ممکن است انجام دادم و تا مدتی که در بین آنان بودم شاهد و ناظر اعمالشان هم بودم و به هیچ وجه از وظیفه‌ای که برایم مقرر فرمودی تخطی نکردم.

بنابراین، من از این‌که به آن‌ها گفته باشم: مرا و مادرم را جز خدا دو معبود بگیرید، بری و منزهم!

از این دو آیه شریفه که حال مسیح علیه‌السلام را حکایت می‌کند معلوم شد که ساحت

گفتمان خدا با مسیح درباره شرک پیروان او (۲۷۷)

مقدس آن جناب از این خرافات که ملت مسیح در حق وی می‌گویند بری و منزه است و وی مسئول آن‌چه می‌گویند و می‌کنند نیست، لذا خود مسیح در آخر کلامش عرض کرد: «اِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَاِنَّهُمْ عِبادُکَ...!» (۱)

۱- المیزان ج: ۶، ص: ۳۴۷.

(۲۷۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

## فصل هشتم :تفسیر و تحلیل گفتمان ایوب با خدا

### بلاهای ایوب، نمونه‌ای از امتحان الهی

«وَ اذْكُرْ عَبْدَنا اَيُّوبَ اِذْ نادى رَبَّهُ اَنّى مَسَّنِيَ الشَّيْطانُ بِنُصْبٍ وَ عَذابٍ...!»

«به یاد آور بنده ما ایوب را آن زمان که پروردگار خود را ندا داد که شیطان مرا دچار عذاب و گرفتاری کرد!»

(۲۷۹)

«بدو گفتیم پای خود به زمین بکش که آب همین جا نزدیک توست، آبی خنک، در آن آب تنی کن و از آن بنوش!»

«و اهلش را با فرزندانی به همان تعداد و دو برابر فرزندانی که داشت به او دادیم تا رحمتی باشد از ما به او و تذکری باشد برای خردمندان!»

«و نیز به او گفتیم حال که سوگند خورده‌ای که همسرت را صد ترکه چوب بزنی تعداد صد ترکه به دست بگیر و آن‌ها را یک بار به زنت بزن تا سوگند خود نشکسته باشی، ما ایوب را بنده‌ای خویشتن‌دار یافتیم!» (۴۱ تا ۴۴ / ص)

در آغاز آیات می‌فرماید: به یاد آر بنده ما ایوب را بعدا بعضی از خاطرات او را نام برده، می‌فرماید: به یاد آر این خاطره‌اش را که پروردگار خود را خواند که ای پروردگار

(۲۸۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

من...!

«وَ اذْكُرْ عَبْدَنا اَيُّوبَ اِذْ نادى رَبَّهُ اَنّى مَسَّنِيَ الشَّيْطانُ بِنُصْبٍ وَ عَذابٍ!» این جمله دعائی است از ایوب علیه‌السلام که در آن از خدا می‌خواهد عافیتش دهد و سوء حالی که بدان مبتلا شده از او برطرف سازد!

به منظور رعایت تواضع و تذلل درخواست و نیاز خود را ذکر نمی‌کند و تنها از این‌که خدا را به نام ربی: پروردگارم صدا می‌زند فهمیده می‌شود که او را برای حاجتی می‌خواند.

از ظاهر آیات بعدی برمی‌آید که مرادش از نصب و عذاب بدحالی و گرفتاری‌هایی است که در بدن او و در خاندانش پیدا شد، همان گرفتاری‌هایی که در سوره انبیاء آن را از آن جناب چنین حکایت کرده که گفت: «مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَ اَنْتَ اَرْحَمُ الرّاحِمينَ!» البته این

بلاهای ایوب، نمونه‌ای از امتحان الهی (۲۸۱)

در صورتی است که بگوییم کلمه ضر شامل مصیبت در خود آدمی و اهل بیتش می‌شود.

و در این سوره و سوره انبیاء هیچ اشاره‌ای به از بین رفتن اموال آن جناب نشده، هرچند که این معنا در روایات آمده است.

ظاهرا مراد از مس شیطان به نصب و عذاب این است که: می‌خواهد نصب و عذاب را به نحوی از سببیت و تأثیر به شیطان نسبت دهد و بگوید که شیطان در این گرفتاری‌های من مؤثر و دخیل بوده است. همین معنا از روایات هم برمی‌آید.

در این‌جا این سؤال پیش می‌آید که یکی از گرفتاری‌های ایوب مرض او بود و مرض علل و اسباب عادی و طبیعی دارد، پس چگونه آن جناب مرض خود را هم به شیطان نسبت داد و هم به بعضی از علل طبیعی؟ جواب این اشکال آن است که: این دو سبب

(۲۸۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

یعنی شیطان و عوامل طبیعی، دو سبب در عرض هم نیستند، تا در یک مسبب جمع نشوند و نشود مرض را به هر دو نسبت داد، بلکه دو سبب طولی‌اند.

ممکن است گفته شود: اگر چنین استنادی ممکن باشد، ولی صرف امکان دلیل بر وقوع آن نمی‌شود، از کجا که شیطان چنین تأثیری در انسان‌ها داشته باشد که هرکس را خواست بیمار کند؟ در پاسخ می‌گوییم: نه‌تنها دلیلی بر امتناع آن نداریم، بلکه آیه شریفه «...أِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الاَنْصابُ وَ الاَزْلمُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطنِ!» (۹۰ / مائده) دلیل بر وقوع آن است، برای این‌که در این آیه، شراب و قمار و بت‌ها و ازلام را به شیطان نسبت‌داده و آن‌را عمل شیطان خوانده و نیز از حضرت موسی علیه‌السلام حکایت کرده که بعد از کشتن آن مرد قبطی گفته: «...هذا مِنْ عَمَلِ الشَّیطانِ اِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبینٌ!» (۱۵/قصص)

به فرضی هم که از روایات چشم‌پوشی کنیم، ممکن است احتمال دهیم که مراد از

بلاهای ایوب، نمونه‌ای از امتحان الهی (۲۸۳)

نسبت دادن نصب و عذاب به شیطان این باشد که شیطان با وسوسه خود مردم را فریب داده و به مردم گفت: از این مرد دوری کنید و نزدیکش نشوید، چون اگر او پیغمبر بود این قدر بلا ـ از همه طرف احاطه‌اش نمی‌کرد و کارش بدین‌جا نمی‌کشید و عاقبتش بدین‌جا که همه زبان به شماتت و استهزایش بگشایند نمی‌انجامید.

آن‌چه در قرآن کریم از خصائص انبیاء و سایر معصومین شمرده شده، همانا عصمت است که به خاطر داشتن آن، از تأثیر شیطان در نفوسشان ایمنند و شیطان نمی‌تواند در دل‌های آنان وسوسه کند، اما تأثیرش در بدن‌های انبیاء و یا اموال و اولاد و سایر متعلقات ایشان، به این‌که از این راه وسیله ناراحتی آنان را فراهم سازد، نه تنها هیچ دلیلی بر امتناع آن در دست نیست، بلکه دلیل بر امکان وقوع آن هست و آن آیه شریفه «...فَاِنّی نَسیتُ الْحُوتَ‌وَ ما اَنْسانیهُ اِلّا الشَّیْطانُ اَنْ اَذْکُرَهُ...!» (۶۳ / کهف)

(۲۸۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

می‌باشد که راجع است به داستان مسافرت موسی با همسفرش یوشع علیه‌السلام و یوشع به موسی می‌گوید: اگر ماهی را فراموش کردم این فراموشی کار شیطان بود، او بود که نگذاشت من به یاد ماهی بیفتم!

پس از این آیه برمی‌آید که شیطان این گونه دخل و تصرف‌ها را در دل‌های معصومین دارد.

لازمه جواز و امکان مداخله شیطان در دل‌های انبیاء این نیست که در دل‌های پیروان انبیاء نیز دخل و تصرف بکند، زیرا ما که می‌گوییم ممکن است شیطان چنین تصرف‌هایی در دل‌های معصومین بکند، معتقدیم که هرجا چنین تصرف‌هایی بکند به اذن خدا می‌کند، به این معنا که خدا جلوگیرش نمی‌شود چون مداخله شیطان را مطابق مصلحت می‌بینند، مثلاً ـ می‌خواهد مقدار صبر و حوصله بنده‌اش معین شود.

بلاهای ایوب، نمونه‌ای از امتحان الهی (۲۸۵)

و لازمه این حرف این نیست که شیطان بدون مشیت و اذن خدا هرچه دلش خواست بکند و هر بلایی که خواست بر سر بندگان خدا بیاورد و این خود روشن است!

«اُرْکُضْ بِرِجْلِکَ هذا مُغْتَسَلٌ بارِدٌ وَ شَرابٌ!» (۴۲ / ص) واقع شدن این آیه در دنبال آیه قبلی که درخواست و ندای ایوب علیه‌السلام را حکایت می‌کرد، این معنا را افاده می‌کند که خدای سبحان خواسته است به وی اعلام کند که دعایش مستجاب گشته است.

جمله «اُرْکُضْ بِرِجْلِکَ!» حکایت آن وحیی است که در هنگام کشف از استجابت به آن جناب فرموده. سیاق آیه که سیاق امر است اشعار دارد بلکه کشف می‌کند از این‌که: آن جناب در آن موقع آن قدر از پا درآمده بود که قادر به ایستادن و راه رفتن با پای خود نبوده و در سراپای بدن بیماری داشته و خدای تعالی اول مرض پای او را شفا داده و بعد چشمه‌ای در آن‌جا برایش جوشانده و

دستور داد که از آن چشمه حمام بگیرد و

(۲۸۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

بنوشد تا ظاهر و باطن بدنش از سایر مرض‌ها بهبودی یابد!

«وَ وَهَبْنا لَهُ اَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنّا وَ ذِكْرى لِاُوْلِى الاْلْبابِ!» (۴۳ / ص) در روایات آمده: تمامی کسان او به غیر از همسرش مردند و آن جناب به داغ همه فرزندانش مبتلا شده بود و بعدا خدا همه را برایش زنده کرد و آنان را و مثل آنان را به آن جناب بخشید.

بعضی گفته‌اند که فرزندانش در ایام ابتلاـیش از او دوری کردند و خدا با بهبودی‌اش آنان را دوباره دورش جمع کرد و همان فرزندان زن گرفتند و بچه‌دار شدند. پس معنای این‌که خدا فرزندانش را و مثل آنان را به وی بخشید همین است که آنان و فرزندان آنان را دوباره دورش جمع کرد.

«... رَحْمَةً مِنّا وَ ذِكْرى لِاُوْلِى الاْلْبابِ!» ما این کار را کردیم برای این‌که رحمتی از ما

بلاهای ایوب، نمونه‌ای از امتحان الهی (۲۸۷)

به وی بوده باشد و نیز تذکری برای صاحبان عقل باشد تا با شنیدن سرگذشت آن جناب متذکر شوند!

«وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِغْثا فَاضْرِبْ بِهِ وَ لا تَحْنَثْ اِنّا وَجَدْناهُ صابِرا نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهُ اَوّابٌ!» (۴۴ / ص) «ضِغْث» به معنای یک مشت پر از شاخه درخت و یا از گیاه و یا از خوشه خرما است و ایوب علیه‌السلام سوگند خورده بود که اگر حالش خوب شود همسرش را صد تازیانه بزند، زیرا در امری او را ناراحت کرده بود و چون خدای تعالی عافیتش داد به وی فرمود تا یک مشت شاخه به عدد تازیانه‌هایی که بر آن سوگند خورده بود (صد عدد) در دست گرفته یک نوبت آن را به همسرش بزند تا آن‌که سوگند خود را نشکسته باشد.

اگر جرم همسر او و سبب سوگند او را ذکر نکرده برای این است که هم تأدب و هم

(۲۸۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

نام‌برده را احترام کرده باشد!

«اِنّا وَجَدْناهُ صابِرا!» یعنی ما او را در برابر ابتلائاتی که به وسیله آن او را آزمودیم یعنی در برابر مرض و از بین رفتن اهل و مال صابر یافتیم!

یعنی اگر ما او را عبد نامیدیم و یا عبد خود نامیدیم، برای این است که ما او را صابر یافتیم! (۱)

۱- المیزان ج: ۱۷، ص: ۳۱۶.

(۲۸۹)

## فصل نهم:تفسیر و تحلیل گفتمان یونس علیه‌السلام با خدا

### دعائی از بطن ماهی!

«وَ ذَاالنُّونِ اذْ ذَهَبَ مُغاضِبا فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنادى فِى الظُّلُماتِ اَنْ لا اِلهَ اِلاّ اَنْتَ سُبْحانَكَ اِنّى كُنْتُ مِنَ الظّالِمينَ!»

«فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّيْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذلِكَ نُنْجِى الْمُؤْمِنينَ!»

«و ذوالنون را یاد کن آن دم که خشمناك برفت و گمان کرد بر او سخت

(۲۹۰)

نمی گیریم، پس از ظلمات ندا داد که پروردگارا! خدایی جز تو نیست، تسبیح تو گویم که من از ستمگران بودم!»

«پس اجابتش کردیـم و از تنگنا نجاتش دادیم و مؤمنان را نیز چنین نجات می‌دهیم!»(۸۷ و ۸۸ / انبیاء)

ذوالنون (صـاحب مـاهی) همـان یونس پیغمبر فرزنـد متی است که صـاحب داسـتان ماهی است و از طرف پروردگار مبعوث بر اهل نینوی شـد و ایشـان را دعوت کرد ولی ایمـان نیاوردنـد پس نفرینشـان کرد و از خـدا خواست تا عـذابشان کنـد همین که نشانه‌های عذاب نمودار شد توبه کردند و ایمان آوردند.

پس خدا عذاب را از ایشان برداشت و یونس از میانشان بیرون شد و خداوند

دعائی از بطن ماهی! (۲۹۱)

صحنه‌ای به‌وجود آورد که در نتیجه یونس به شکم مـاهی بزرگ فرو رفت و در آن‌جـا زنـدانی شـد تـا آن‌که خـدا آن بلیه را از او برداشته دوباره به سوی قومش فرستاد.

«وَ ذَاالنُّونِ اِذْ ذَهَبَ مُغاضِبا...!» یعنی به یـاد آر ذوالنـون را آن زمـان که بـا خشم از قـومش بیرون رفت و پنـداشت که مـا بر او تنگ نمی گیریم.

ممکن هم هست آیه در مورد تمثیل وارد شده باشد و معنایش این باشد که: رفتن او و جدائی‌اش از قومش مانند رفتن کسی بود که از مولا‌یش قهر کرده باشـد و پنداشـته باشـد کـه مولا‌یش بر او دست نمی‌یابـد و او می‌توانـد بـا دور شـدن از چنـگ وی بگریزد و مولایش نمی‌تواند او را سیاست کند!

این احتمال از این نظر قوی نیست که پیامبری چون یونس شانش اجل از این است که حقیقتا و واقعا از مولایش قهر کند و به راستی بپندارد که خدا بر او قادر نیست و او

(۲۹۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

می‌تواند با سـفر کردن از مولایش بگریزد چون انبیای گرامی خدا ساحتشان منزه از چنین پندارها است و به عصـمت خدا معصوم از خطا هستند!

پس همان‌طور که گفتیم آیه شریفه از باب تمثیل است نه حکایت یک واقعیت خارجی!

خدای تعالی او را گرفتار ماهی کرد و ماهی او را بلعید پس در شکم ماهی پروردگار خود را بخواند.

«اَنْ لا ـ اِلهَ اِلاّ اَنْتَ سُبْحانَکَ!» در این جمله یونس علیه‌السـلام از آن‌چه که عملش نمایش می‌داد بیزاری‌می‌جویـد، چون عمل او که راه خود را گرفت و قومش را به عـذاب خـدا سپرد و رفت بـدون این‌که از ناحیه خدا دسـتوری داشـته باشد ـ گرچه او چنین قصدی نداشت ـ این معنا را ممثل می‌کرد که غیر از خدا مرجع دیگری هست که بتوان به او پناه برد.

چون عملش بیانگر چنین معنایی بود از این معنا بیزاری جست و عرضه داشت: «لا

دعائی از بطن ماهی! (۲۹۳)

اِلهَ اِلاّ اَنْتَ: جز تو معبودی نیست!»

هم‌چنین، چون این معنا را ممثل می‌کرد که ممکن است به کارهای او اعتراض نمایـد و بر او خشم گیرد و نیز این تصور را به وجود می‌آورد که ممکن است کسی از تحت قدرت خدا بیرون شود، لذا برای عذرخواهی از آن گفت: «سُبْحانَکَ!»

«اِنّی کُنْتُ مِـنَ الظّـالِمیـنَ!» در این جمله به ظلم خود اعتراف کرد، چون عملی آورده که ظلم را ممثل می‌کرد، هرچنـد که فی نفسه ظلم نبود و خود او هم قصد ظلم و معصیت نداشت، چیزی که هست خدای تعالی در این پیشامد پیغمبرش را تأدیب و تربیت کرد تا با گامی پاک و مبرای از تمثیل ظلم (تا چه رسد به خود ظلم!» شایسته قدم نهادن به بساط قرب گردد!

«فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّیْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ کَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنینَ!» یونس علیه‌السلام هرچند که

(۲۹۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

تصریح به خواسته خود نکرد و تنها به مسأله توحید و تنزیه خدا و اعتراف به ظلم خود اکتفا کرد، لیکن با این کلماتش حال درونی خود را و موقفی را که در آن قرار گرفته بیان داشت، که در معنا درخواست نجات و عافیت را می‌رساند، خدا هم درخواست او را اجابت نموده، از اندوه و غمی که به وی روی آورده بود نجاتش بداد! «وَ کَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنینَ!» وعده به نجات دادن هر مؤمن مبتلای به اندوه است، البته مؤمنی که مانند یونس رو به درگاه وی آورد و او را چون وی ندا کند!

در الدر المنثور است که ابن جریر از سعد روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که فرمود: آن اسم از اسامی خدا که اگر کسی او را با آن بخواند اجابتش می‌کند و هرچه بخواهد می‌دهد، همان اسمی است که یونس فرزند متی خواند!

عرضه داشتم یا رسول اللّه آن اسم مخصوص یونس بود یا برای همه مسلمین؟

دعائی از بطن ماهی! (۲۹۵)

فرمود مخصوص یونس و مؤمنین است که اگر خدای را با آن بخوانند مستجاب می‌کند! مگر نشنیده‌ای که خدای تعالی می‌فرماید: «وَ کَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنینَ!» پس ایمان شرطی است که خدا آن را در دعای دعاکننده شرط کرده است! (۱)

## تأدیب یونس! و تسبیحات نجات دهنده

«وَ اِنَّ یُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلینَ!»

«اِذْ اَبَقَ اِلَی الْفُلْکِ الْمَشْحُونِ،»

«فَساهَمَ فَکانَ مِنَ الْمُدْحَضینَ،»

۱– المیزان ج: ۱۴، ص: ۴۴۴.

(۲۹۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَ هُوَ مُلیمٌ...!»

«و همانا یونس هم از پیامبران بود!»

«به یادش آور زمانی که به طرف یک کشتی پر بگریخت،»

«پس قرعه انداختند و او از مغلوبین شد،»

«پس ماهی او را ببلعید در حالی که ملامت زده بود!»

«و اگر او از تسبیح گویان نمی‌بود،»

«حتما در شکم ماهی تا روزی که خلق مبعوث شوند باقی می‌ماند!»

«ولی چون از تسبیح گویان بود ما او را به خشکی پرتاب کردیم در حالی که مریض بود،»

«و بر بالای سرش بوته‌ای از کدو رویاندیم،»

تأدیب یونس! و تسبیحات نجات دهنده (۲۹۷)

«و او را به سوی شهری که صد هزار نفر و بلکه بیشتر بودند فرستادیم!»

«پس ایمان آوردند ما هم به نعمت خود تا هنگامی معین (مدت عمر آن قوم) بهره‌مندشان گردانیدیم!» (۱۳۹ تا ۱۴۸ / صافات)

این آیات خلاصه‌ای است از داستان یونس علیه‌السلام که خدا او را مبتلا کرد به شکم ماهی، به کیفر این‌که در هنگام مرتفع شدن عذاب ـ که مقدمات نزولش رسیده بود ـ از قوم خود اعراض کرد.

«وَ اِنَّ یُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلینَ. اِذْ اَبَقَ اِلَی الْفُلْکِ الْمَشْحُونِ!» یعنی یونس نیز از پیامبران بود که به سوی کشتی فرار کرد، با این‌که

کشتی ظرفیت سوار شدن او را نداشت. مراد از فرار کردن او به طرف کشتی این است که او از بین قوم خود بیرون آمد

(۲۹۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

و از آنان اعراض کرد.

آن جناب هرچند در این عمل خود خدا را نافرمانی نکرد و قبلاً ـ هم خدا او را از چنین کاری نهی نکرده بود ولیکن این عمل شباهتی تام به فرار یک خدمتگزار از خدمت مولی داشت و به همین جهت خدای تعالی او را به کیفر این عمل بگرفت.

در کشتی قرعه انداختند و یونس از مغلوبین شد. جریان بدین قرار بود که نهنگی بر سر راه کشتی درآمد و کشتی را متلاطم کرد و چون سنگین بود خطر غرق همگی را تهدید کرد، ناگزیر شدند از کسانی که در کشتی بودند شخصی را در آب بیندازند تا نهنگ او را ببلعد و از سر راه کشتی به کناری رود قرعه انداختند به نام یونس علیه‌السلام اصابت کرد به ناچار او را به دهان نهنگ سپردند و نهنگ آن جناب را ببلعید: «فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَ هُوَ مُلیمٌ: ماهی او را لقمه‌ای کرد، در حالی که او ملامت زده بود!»

تأدیب یونس! و تسبیحات نجات دهنده (۲۹۹)

«فَلَوْلا اَنَّهُ کانَ مِنَ الْمُسَبِّحینَ. لَلَبِثَ فی بَطْنِهِ اِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ!»

این آیه شریفه یونس را جزو تسبیح‌کنندگان شمرده و معلوم است مسبح کسی را گویند که مکرر و به طور دائم تسبیح می‌گوید به طوری که این عمل صفت وی شده باشد. از این می‌فهمیم که آن جناب مدتی طولانی کارش تسبیح بوده است.

آن‌چه قرآن کریم از تسبیح او حکایت کرده این است که می‌فرماید:

«فَنادی فِی الظُّلُماتِ اَنْ لا اِلهَ اِلاّ اَنْتَ سُبْحانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمینَ!»

«پس از ظلمات ندا داد که پروردگارا! خدایی جز تو نیست، تسبیح تو گویم که من از ستمگران بودم!» (۸۸ / انبیاء)

از جمله «سُبْحانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمینَ!» که هم تسبیح و هم اعتراف به ظلم است (البته ظلم به آن معنایی که بعدا خواهیم گفت،) استفاده می‌شود که منظور از تسبیح او

(۳۰۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

تسبیح از معنایی است که عمل وی و رفتن از مابین آنان دلالت بر آن دارد و آن معنا این است که اگر فرار کند دیگر دست خدا به او نمی‌رسد، همچنان که جمله «فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ: خیال کرد دست ما به او نمی‌رسد!» بر آن دلالت دارد.

جمله «فَلَوْلا اَنَّهُ کانَ مِنَ الْمُسَبِّحینَ...!» دلالت دارد بر این‌که صرفا تسبیح او باعث نجاتش شده و لازمه این گفتار آن است که یونس گرفتار شکم ماهی نشده باشد مگر به خاطر همین که خدا را منزه بدارد از آن معنایی که عملش حکایت از آن می‌کرد و در نتیجه از آن گرفتاری که عملش باعث آن شده بود نجات یافته و به ساحت عافیت قدم بگذارد!

از این بیان روشن می‌شود که عنایت کلام همه در این است که بفهماند تسبیح او در شکم ماهی مایه نجاتش شد!

تأدیب یونس! و تسبیحات نجات دهنده (۳۰۱)

بنابراین ظاهر قضیه این است که مراد از تسبیح یونس، همین ندای او در ظلمات باشد که گفته: «لا اِلهَ اِلاّ اَنْتَ سُبْحانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمینَ!» و اگر قبل از تسبیح، تهلیل «لا اِلهَ اِلاّ اللّه » را ذکر کرد، برای این بود که به منزله علتی باشد برای تسبیحش، گویا فرموده: خدایا معبود به حقی که باید به سویش توجه کرد غیر از تو کسی نیست! پس تو منزهی از آن معنایی که عمل من آن را می‌رسانید، چون من از تو فرار کردم و از عبودیت تو اعراض نمودم و به غیر تو متوجه شدم پس اینک من متوجه و می‌شوم و تو را بری و پاک می‌دانم از آن‌چه عملم حکایت از آن می‌کرد، حال می‌گویم: غیر از تو کسی و چیزی کارساز نیست!

این بود معنای تسبیح یونس که اگر این معنا را نگفته بود، تا ابد از آن بلیه نجات نمی‌یافت، چون ـ همان‌طور که گفتیم ـ سبب نجاتش تنها و تنها همین تسبیح بود به آن

(۳۰۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

معنایی که ذکر کردیم.

بـا این بیـان روشن می‌شود که مراد از جمله «لَلَبِثَ فی بَطْنِهِ اِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ!» جاویـد بودن مکث آن جنـاب است در شـکم مـاهی، تا روزی که مبعوث شود و از شـکم مـاهی بیرون آیـد ماننـد قبر که مردم در آن دفن می‌شونـد و مکث می کننـد تـا روزی که مبعوث شوند و از آن خارج گردند.

در آیه شریفه موردبحث هیچ دلالتی بر این نیست که یونس تا روز قیامت در شکم ماهی زنده می‌ماند و یا جنازه‌اش در شکم ماهی سالم می‌ماند و شکم ماهی قبر او می‌شد، یا به این‌که ماهی تا روز قیامت زنده می‌ماند و یا به نحوی دیگر.

«فَنَبَـذْنـاهُ بِـالْعَـراءِ وَ هُوَ سَـقیمٌ!» (۱۴۵ / صافات) یونس در شـکم ماهی از تسبیـح‌گویان شـد و در نتیجه ما او را از شـکم ماهی بیرون انداختیم و در بیرون دریا در

تأدیب یونس! و تسبیحات نجات دهنده (۳۰۳)

زمینی که نه سـایه داشت و نه سـقف، پرتاب کردیم، در حالی که بیمار بود و سایه‌ای هم نبود که به آن‌جا برود. «وَ اَنْبَتْنا عَلَیْهِ شَـجَرَةً مِنْ یَقْطینٍ.» (۱۴۶ / صافات) کلمه «یَقْطین» به معنای نوعی از کدو است که برگ‌های پهن و مدور دارد و خدا این بوته را رویانید تا برگ‌هایش بر بدن او سایه بیفکند.

«وَ اَرْسَلْناهُ اِلی مِائَةِ اَلْفٍ اَوْ یَزیدوُنَ!» (۱۴۷ / صافات) ما او را به رسم پیامبری به سوی مردمی فرسـتادیم که عددشان صدهزار و بلکه بیشتر بود (منظور از این مردم اهـل نینوی است،) این قوم به وی ایمـان آوردنـد و ما ایشان را به آن عـذابی که قبلاً به ایشان نزدیک شده بود هلاک نکردیم و آنان را از نعمت حیات و بقاء برخوردار کردیم که تا فرا رسیدن اجلشان زندگی کنند. (۱)

۱- المیزان ج: ۱۷، ص: ۲۴۵.

(۳۰۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

(۳۰۵)

## فصل دهم :گفتمان‌های خدا با رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله

### دعاهائی که خدا به رسولش آموخت!

### دعاهائی که خدا به رسولش آموخت!

در قرآن کریم برای رسول اللّه صـلی‌الله‌علیه‌وآله تأدیب‌هـای الهی و تعلیمـات عالی وجود دارد درانواع و اقسام ثنا بر پروردگار، تا با رعایت آن، پروردگار خود را ثنا گوید و آن آداب را در درخواست‌های خود به کار بندد، مانند:

(۳۰۶)

#### قُلِ اللّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ

«قُلِ اللّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشــاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُـذِلُّ مَنْ تَشاءُ بِیَدِکَ الْخَیْرُ اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ!»

«تُولِجُاللَّیْلَ فِیالنَّهارِ وَ تُولِجُالنَّهارَ فِیاللَّیْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَالْمَیِّتِ وَ تُخْرِجُالْمَیِّتَ مِنَالْحَیِّ وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ!»

«بگو: بارالها! ای مالک ملک عالم!

توئی که به هرکس که بخواهی ملک را عطا می‌کنی!

و از هرکه خواهی باز می‌ستانی!

دعاهائی که خدا به رسولش آموخت! (۳۰۷)

هرکه را خواهی عزّت می‌بخشی و هرکه را خواهی خوار می‌کنی!

سررشته همه خیرات به دست توست و تو بر هر کاری توانایی!»

«شب را در روز و روز را در شب داخل می‌کنی!

زنده را از مرده و مرده را از زنده، بیرون می‌آوری!

و هرکه را خواهی بی‌حساب روزی می‌دهی!» (۲۶ و ۲۷ / آل‌عمران)

### «قُلِ اللّهُمَّ فاطِرَ السَّمواتِ وَالاْرْضِ

«قُلِ اللّهُمَّ فاطِرَالسَّمواتِ وَالاْرْضِ عالِمَالْغَیْبِ وَالشَّهادَةِ!

اَنْتَ تَحْکُمُ بَیْنَ عِبادِکَ فی ما کانُوا فیـهِ یَخْتَلِفُونَ!»

(۳۰۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«بگو: بارالها! ای پدید آورنده آسمان‌ها و زمین!

ای دانای غیب و شهود!

تویی که بین بندگانت در آن‌چه اختلاف می‌کنند داوری می‌کنی!» (۴۶ / زمر)

### قُــلِ الْحَمْــدُ!

«قُلِ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ سَلامٌ عَلی عِبادِهِالَّذینَ اصْطَفی...!»

«بگو: سپاس همه از برای خداست!

و درود بر آن بندگانش که برگزیدشان...!» (۵۹ / نمل)

### قُلْ اِنَّ صَلاتی وَ...

دعاهائی که خدا به رسولش آموخت! (۳۰۹)

«قُلْ اِنَّ صَلاتی وَ نُسُکی وَ مَحْیایَ وَ مَماتی لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ...!»

«بگو: نماز من و عبادت من!

زندگی من و مرگ من!

همه برای خداست...!» (۱۶۲ / انعام)

قُلْ رَبِّ زِدْنی عِلْما!

### «قُــلْ رَبِّ زِدْنــی عِلْمــا!»

«بگو: پروردگارا!»

مرا دانش بیفزای! (مرا از علم عنایت بیشتری فرما!)» (۱۱۴ / طه)

وَ قُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِکَ

**«وَ قُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِکَ مِنْ هَمَزاتِ الشَّیاطینِ!»**

«بگو: پروردگارا!

پناه می‌برم بر تو!

از وسوسه‌های شیاطین که در دل‌ها القاء می‌کنند...!» (۹۷ / مؤمنون)

آیات بسیاری هست که جامع جهات آن‌ها مشتمل بر تعلیم آداب عالی خدای‌تعالی است به رسول گرامی خود که آن جناب را به آن مؤدب فرموده و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هم امتش را به رعایت آن توصیه نموده است. (۱)

دعاهائی که خدا به رسولش آموخت! (۳۱۱)

## ارائه جامعی از ایمان رسول اللّه و امتش

قرآن مجید دعائی را از پیامبر گرامی اسلام نقل می‌کند که مؤمنین امتش را نیز در آن سهیم گردانیده است:

«اٰمَنَ الرَّسُولُ بِمـا اُنْزِلَ اِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ!

کُلٌّ اٰمَنَ بِاللّهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ!

۱- المیزان ج: ۱۲، ص: ۱۶۹.



لا نُفَرِّقُ بَیْنَ اَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ

وَ قالُوا سَمِعْنا وَ اَطَعْنا غُفْرانَکَ رَبَّنا وَ اِلَیْکَ الْمَصیرُ...!»

«رسول ایمان آورد به آن‌چه از ناحیه پروردگارش به سوی او نازل شد!

مؤمنین هم هریک ایمان آوردند:

به خدا!

و ملائکه او!

و کتاب‌های او!

و رسولان او!

گفتند:

ـ بین هیچ یک از فرستادگان او در ایمان به آنان فرق قائل نیستیم!



گفتند:

ـ شنیدیم پیام خدا را!

ـ و اطاعت کردیم!

گفتند:

ـ پروردگارا!

ـ غفران تو را مسألت داریم!

ـ و به سوی جزای توست بازگشت!

خداوند هیچ نفسی را جز به مقدار طاقتش تکلیف نمی‌کند!

برای هر نفسی ثواب همان طاعتی است که کرده!

و بر هر نفسی کیفر همان گناهانی است که مرتکب شده!

(۳۱۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

و نیز می‌گویند:

ـ پروردگارا!

ـ ما را اگر دچار نسیان و خطا شدیم مؤاخذه نفرما!

ـ و تکلیف شاق بر دوشمان بار مکن!

همان‌گونه که به دوش آنان که قبل از ما می‌زیستند، بار کردی!

ـ پروردگارا!

ـ و بر ما تحمیل مکن چیزی را که ما را طاقت تحمل آن نیست!

ـ و از ما درگذر!

ـ و بر ما ببخشای!

ـ و ما را رحم کن!

ارائه جامعی از ایمان رسول اللّه و امتش (۳۱۵)

ـ و چون یاور ما و مولای ما توئی!

ـ ما را علیه مردم کافر نصرت عطا فرما!» (۲۸۵ و ۲۸۶ / بقره)

این آیات همان‌طور که می‌بینید ایمان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را به قرآن کریم و به همه آن‌چه از اصول معارف و فروع احکام الهی مشتمل است، نشان داده و سپس مؤمنین را به او ملحق نموده است.

البته مقصود از مؤمنین، نه تنها معاصرین آن حضرتند بلکه جمیع مؤمنین از امت او هستند!

لازمه آن‌چه در بالا گفته شد این است که اقرار و ثنا و دعائی که در این آیات است، نسبت به غیر معاصرین حکایت از زبان حال باشد و نسبت به معاصرین، اگر آنان گفته

(۳۱۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

باشند و یا رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله اگر آن جناب از قِبَل خود و از قِبَل مؤمنین که به وسیله ایمان جزو شاخه‌های شجره طیبه مبارکه وجود نازنین وی شده‌اند، گفته باشد، زبان قال بوده باشد!

مضمون این دو آیه مقایسه و موازنه‌ای است بین اهل کتاب و بین مؤمنین این امت در نحوه تلقی کتاب آسمانی خود و یا در نحوه تأدبشان به ادب عبودیت در برابر کتابی که برایشان نازل شده است. این ثنائی که خدای تعالی در این دو آیه بر اینان فرموده و تخفیفی که نسبت به تکالیفشان داده است عینا در مقابل توبیخی است که در آیات دیگری در سوره بقره اهل کتاب را نموده است.

در آیات سوره بقره اهل کتاب را به این‌که بین ملائکه خدا فرق گذاشته و جبرئیل را دشمن و سایرین را دوست داشتند، بین کتب آسمانی فرق گذاشته و به قرآن کفر

ارائه جامعی از ایمان رسول اللّه و امتش (۳۱۷)

ورزیدند و به غیر آن ایمان آوردند، بین پیغمبران خدا فرق گذاشتند و به موسی علیه‌السلام یا به او و عیسی علیه‌السلام ایمان آورده و به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله کفر ورزیدند، بین احکام خدا فرق گذاشتند و به بعضی از آن‌چه در کتاب خداست ایمان آورده و به بعضی کفر ورزیدند، ملامت و مذمت می‌فرماید:

در این دو آیه می‌فرماید: مؤمنین از این امت چنین نیستند بلکه به خدا و همه ملائکه و تمامی کتب آسمانی و جمیع پیامبران الهی ایمان آورده و بین احدی از پیغمبران خدا فرق نمی‌گذارند. اینان با تسلیم در برابر معارف حقه‌ای که به ایشان القاء شده، نسبت به پروردگار خود ادب به خرج می‌دهند!

دیگر این‌که خدا را در احکامی که بر پیغمبرش نازل فرموده، لبیک و «سَمِعْنا وَ اَطَعْنا!» می‌گویند و نه چون یهود که گفتند: «سَمِعْنا وَ عَصَیْنا!»

(۳۱۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

دیگر این‌که خود را بندگانی مملوک پروردگار خود می‌دانند و برای خاطر ایمان و اطاعتشان به خدا منت نمی‌گذارند بلکه می‌گویند: «غُفْرانَکَ رَبَّنا!»

آن حضرت با عبارت «رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا...!» از درگاه الهی مسئلتی می‌کند و مقصودش تخفیف در احکامی است که ممکن است به عناوین ثانویه از ناحیه حکم، یا از لجاج و عناد مکلفین ناشی شود، جعل گردد، نه این‌که خدای تعالی بدون هیچ یک از این دو جهت چنین تکالیفی را مقرر نماید.

اشتمال این دعا بر ادب عبودیت و رعایت آن در تمسک به ذیل عنایت ربوبی، یکی پس از دیگری و اعتراف به مملوک بودن و در موقف ذلت و مسکنت و عبودیت قرار داشتن در مقابل ربّ العزّه، مطلبی است که هیچ حاجتی به بیان ندارد! (۱)

۱- المیزان ج: ۱۲، ص: ۱۶۵.

ارائه جامعی از ایمان رسول اللّه و امتش (۳۱۹)

## معرفه‌های رسول اللّه گفتمانی بین خدا و رسول و امت

خدای سبحان در معرفی رسول گرامی خود به مردم در قرآن شریف می‌فرماید:

«لَقَدْ جآ ءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ اَنْفُسِکُمْ عَزیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ حَریصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنینَ رَؤُوفٌ رَحیمٌ!»

«به سوی شما آمد رسولی مهربان، از جنس خود شما،

رسولی است که ضرر شما بر او گران و ناگوار است!

و بر هدایت یافتن شما حریص است!

و نسبت به مؤمنین رئوف و مهربان است!» (۱۲۸ / توبه)

(۳۲۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

خدای تعالی امت رسول اللّه را مورد خطاب قرار می‌دهد که: پیغمبری از جنس خود شما مردم بیامده است که از اوصافش یکی این است که از خسارت دیدن شما و از نابود شدنتان، ناراحت می‌شود!

دیگر این‌که: او درخیرخواهی و نجات‌شما، چه‌مؤمنان‌وچه غیرمؤمن، حریص است!

سوم این‌که: او نسبت به مؤمنین رئوف و رحیم است!

با این‌که اوصافش چنین است، آیا باز هم جا دارد که از او سرپیچی کنید؟ بلکه سزاوار است از او اطاعت کنید! چون او رسولی است که قیام نکرده مگر به امر اللّه و اطاعت کردن از او اطاعت خداست!

جای دارد که به او نزدیک شوید، با او انس گیرید! چون او هم مثل شما بشر است!

معرفه‌های رسول‌اللّه گفتمانی‌بین خداو رسول‌و امت (۳۲۱)

پس به هرچه دعوت می‌کند، بپذیرید! و هر خیرخواهی که نمود به کار گیرید!

ادامه این آیه شریفه دلالت می‌کند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اهتمام عجیبی نسبت به هدایت یافتن مردم داشته است.

خدای رحمن او را دلداری می‌دهد و می‌فرماید:

«در آن‌چه که همت گماشته‌ای بر خدا توکل کن!» (۱۲۹ / توبه)

و در خود آیه نیز بیان کرده بود که همه همت او و حرص و ولعش هدایت یافتن مردم و رسیدنشان به سعادت است!

در جای دیگر می‌فرماید:

«وَ مِنْهُمُ الَّذینَ یُؤْذوُنَ النَّبِیَّ وَ یَقُولُونَ هُوَ اُذُنٌ!

قُلْ اُذُنُ خَیْرٍ لَکُمْ یُؤْمِنُ بِاللّهِوَ یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنینَ وَ رَحْمَةٌ لِلَّذینَ امَنُوا مِنْکُمْ!

(۳۲۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

وَ الَّذینَ یُؤْذوُنَ رَسُولَ اللّهِلَهُمْ عَذابٌ اَلیمٌ!»

«بعضی از منافقین کسانی هستند که رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله را می‌آزارند،

و می‌گویند: او هر حرفی را قبول می‌کند!

بگو: این‌گونه بودن او به صلاح شماست!

زیرا او ایمان می‌آورد به خدا و پیام‌هایش را قبول می‌کند!

و ایمان می‌آورد به مؤمنین و گفتارشان را می‌پذیرد!

و رحمتی است برای کسانی که از شما به وی ایمان آوردند!» (۶۱ / توبه)

درباره خُلق عظیم آن پیامبر گرامی می‌فرماید:

«وَ اِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیمٍ!

«به‌درستی که تو هر آینه متخلق به خُلقی عظیم هستی!» (۴ / قلم)

معرفه‌های رسول‌اللّه گفتمانی‌بین خداو رسول‌و امت (۳۲۳)

و آن‌چه را که در سایر آیات در معرفی آن جناب فرموده بود در آیه زیر خلاصه کرده و فرموده:

«وَ ما اَرْسَلْناکَ اِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ!»

«و من تو را نفرستادم مگر برای جهانیان رحمتی باشی!» (۱۰۷ / انبیاء)

## آن‌چه از پروردگارت به تو نازل شده حق است!

«الآمرآ! تِلْکَ ایاتُ الْکِتبِ وَ الَّذی اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ...!»

«المر! این‌ها آیه‌های کتاب خداست و آن‌چه از پروردگارت به تو نازل شده حق است، ولی بیشتر مردم باور نمی‌دارند!» (۱ / رعد)

(۳۲۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

این آیه آغاز سوره مبارکه رعد است. غرض سوره رعد بیان حقیقت قرآنی است که بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده است و این‌که این قرآن معجزه و آیت رسالت است و این‌که کفار آن را آیت و معجزه نشمردند و به عنوان تعریض بر آن گفتند: «چرا آیتی از ناحیه پروردگارش نازل نشد؟» گفتارشان مردود است و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نباید بدان اعتنا کند و ایشان هم سزاوار

نیست که چنین سخنی بگویند!

و در آیه آخر همین سوره می‌فرماید:

«وَ یَقُولُ الَّذینَ کَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا!

«قُلْ کَفی بِاللّهِ شَهیدا بَیْنی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتبِ!»

«و کسانی که کافر شدند می گویند:

آن‌چه از پروردگارت به تو نازل شده حق است! (۳۲۵)

ـ تو فرستاده خدا نیستی! بگو:

ـ خدا و آن کس که علم کتاب نزد اوست،

برای گواهی میان من و شما بس است!» (۴۳ / رعد)

این آیات مبارکه، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را مخاطب قرار می‌دهد به این‌که این قرآن که بر تو نازل شده، حق است، حقی که مخلوط به باطل نیست، چه آن‌چه که این قرآن بدان دعوت می‌کند توحید است، که آیات تکوینی از قبیل به پاداشتن آسمان‌ها و گستردن زمین و تسخیر آفتاب و ماه و سایر عجایبی که خدا در تدبیر آسمان‌ها و زمین و غرایبی که در تقدیر آن‌ها به کار برده همه بر آن دلالت دارند!

و نیز دلیل دیگر بر حقیقت آن، اخبار و آثار گذشتگان است که رسولان با بیّناتی به سویشان آمدند و ایشان کفر ورزیدند و تکذیب کردند و خدا هم ایشان را به گناهانشان

(۳۲۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

بگرفت.

این است آن‌چه که این کتاب مشتمل بر آن است و همین خود آیتی است که بر رسالت تو دلالت می‌کند!

ما این‌که گفتند: «تو فرستاده خدا نیستی!» در جوابشان همین یک دلیل تو را کافی است که خدا در کلام خود به رسالت تو شهادت داده است و معارف حقه‌ای که در قرآن توست شاهد آن است! (۱)

## به یقین تو از مرسلینی! تأکیدی بر رسالت رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله

۱– المیزان ج: ۲۲، ص: ۱۶۰.

به یقین تو ازمرسلینی! تأکیدی بر رسالت‌رسول‌اللّه (۳۲۷)

یسآ! وَ الْقُرْآنِ الْحَکیمِ! اِنَّـــکَ لَمِنَ الْمُرْسَلیــنَ! عَلی صِراطٍ مُسْتَقیم!»

سوره یس که قلب قرآن است، در بیان سه اصول اساسی دین: یعنی توحید و نبوت و معاد است.

در آیات نخستین به موضوع نبوت پرداخته و می‌فرماید:

«یس!

به قرآن سراسر حکمت سوگند!

که تو به درستی و به یقین از مرسلینی!

و بر صراط مستقیم قرار داری!

و راهدار و مهیمن بر آنی!

(۳۲۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

خدای عزیز و رحیم آن را نازل کرده است،

تا تو با آن مردمی را انذار کنی که پدرانشان انذار نشده بودند

و در غفلت قرار داشتند...!» (۱ تا ۴ / یس)

خدای تعالی در اول سوره یس به قرآن حکیم سوگند می‌خورد بر این‌که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از مرسلین است!

مطلبی که خداوند به خاطر آن سوگند خورده، همانا رسالت رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله است که به وسیله رسالتش مردم را به راه راست هدایت می‌کند. راه مستقیم آن طریقی است که عابر خود را به سوی خدا می‌رساند، یعنی به سعادت انسانی خود که مساوی است با قرب به خدا و کمال عبودیت!

سپس قرآن را نازل شده از طرف عزیز و رحیم می‌داند که تنها به خاطر عزتش و

به یقین تو ازمرسلینی! تأکیدی بر رسالت‌رسول‌اللّه (۳۲۹)

رحمتش رسول را فرستاده و قرآن را بر او نازل کرده است، قرآنی حکیم، تا مردم را انذار کند و در نتیجه کلمه عذاب بر بعضی و کلمه رحمت بر بعض دیگر مسلم گردد!

او برای هرکس که تابع ذکر (قرآن) شود و به غیب از او خشیت داشته باشد، دارای رحمتی واسع است، اما نه برای این‌که از پیروی آنان و ایمانشان به غیب استفاده کند، بلکه برای این‌که آنان را به سوی آن‌چه مایه کمال و سعادتشان است، هدایت فرماید!

«ما تو را به این غرض فرستادیم،

و قرآن را بر تو نازل کردیم،

تا مردمی را که پدرانشان انذار نشده بودند و غافل بودند،

انذار کنی!» (۱)

۱- المیزان ج: ۲۴، ص: ۹۹.

(۳۳۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

## گوشزد وظایف رسول! دلداری رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله

«وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدوةِ وَالْعَشِيِّ يُريدُونَ وَجْهَهُ وَ لا تَعْدُ عَيْناكَ عَنْهُمْ تُريدُ زينَةَ الْحَيوةِ الدُّنْيا وَ لا تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنا وَ اتَّبَعَ هَويهُ وَ كانَ اَمْرُهُ فُرُطا!»

«با کسانی که بامداد و شبانگاه پروردگار خویش را می‌خوانند و رضای او را می‌جویند با شکیبایی قرین باش!

و دیدگانت به جستجوی زیور زندگی دنیا از آن‌ها منصرف نشود!

گوشزد وظایف رسول! دلداری رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله (۳۳۱)

اطاعت مکن کسی را که دلش را از یاد خویش غافل کرده‌ایم و هوس خود را پیروی کرده و کارش زیاده‌روی است!» (۲۸ / کهف)

رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله تأسف می‌خورد و ناشکیبی می‌کرد که چرا مردم ایمان نمی‌آورند؟ و به کتابی که برایشان نازل شده چرا نمی‌گروند؟ و چرا دعوت حقه او را قبول نمی‌کنند؟

قبلاً در این سوره، خدای متعال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله را تسلیت می‌داد به این‌که دار دنیا دار بلا و امتحان است و آن‌چه زینت دارد به زودی به صورت خاک خشک درمی‌آید پس دیگر سزاوار نیست به خاطر این مردم خود را ناراحت کنی و دلتنگ شوی که چرا دعوتت را نمی‌پذیرند و به کتاب خدا ایمان نمی‌آورند.

به او می‌فرمود:

آن‌چه بر تو واجب است صبر و حوصله کردن با این مشت فقرائی است که ایمان

(۳۳۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

آورده‌انـد و لایزال پروردگار خود را می‌خوانند و هیچ توجهی به این توانگران کافر کیش، که همواره به ثروت خود و زینت حیات دنیایشان می‌بالنـد، ندارنـد، چون می‌داننـد این زینت‌ها به زودی به صورت خاکی خشک مبـدل می‌شود، لذا همواره دنیاداران را به سوی پروردگارشان می‌خواننـد، ولی کاری به کارشان ندارنـد، چه هرکه می‌خواهد ایمان بیاورد و هرکه بخواهد کفر بورزد، چیزی به عهـده رسول خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله نیست و آن‌چه وظیفه اوست که باید در مواجهه با آنان رعایت کند، این است که در صورت آوردن ایمان با مسرت و در صورتی که ایمان نیاورند با تأسف روبرویشان نشود! بلکه همان ثواب و عقاب خدای را تذکر دهد:

«وَاتْـلُ ما اُوحِیَ اِلَیْـکَ مِنْ کِتابِ رَبِّکَ لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدا!» (۲۷ / کهف)

گوشزد وظایف رسول! دلداری رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله (۳۳۳)

می‌فرمایـد: تو ای رسول من! خودت را بر اثر کفر ورزیـدن مردم و از تـأسف خوردن بر آنان مکش! آن‌چه از کتاب پروردگارت به تو وحی می‌شود، تلاوت کن! زیرا هیچ چیز کلمات او را تغییر نمی‌دهد! چون کلمات او حق و ثابت است!

و نیز برای این‌که تو غیر از خـدا و کلمات او جائی نـداری که دل به سوی آن متمایل سازی! تو فرسـتاده اوئی! و جز این‌که به سوی فرستنده‌ات تمایل کنی و رسالت او را ادا کنی، وظیفه دیگری نداری! (۱)

## چه خلق عظیم داری! ای محمد!

۱- المیزان ج: ۲۶، ص: ۱۵۶.

(۳۳۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«نآ وَ الْقَلَـــــمِ وَ مـــــا یَسْطُـــــرُونَ!»

«مـــا اَنْـتَ بِنِعْمَـــةِ رَبِّـــکَ بِمَجْنُـــونٍ!»

«وَ اِنَّ لَـــــکَ لَاَجْـــرا غَیْــــرَ مَمْنـــُونٍ!»

«وَ اِنَّــکَ لَعَـــلی خُلُـــقٍ عَظیـــمٍ!»

«ن، سوگند به قلم و آن‌چه با قلم می‌نویسـند، که تو به خاطر لطفی که پروردگارت به تو کرده دیوانه نیستی! و این‌که برای تو اجری است غیرمقطوع!

و این‌که تو ملکات اخلاقی بس بزرگی داری که بر آن مسلطی!» (۱ تا ۴ / قلم)

در این سوره خدای متعال رسول گرامی‌اش را دلداری می‌دهد و به وعده‌های جمیل

چه خلق عظیم داری! ای محمد! (۳۳۵)

و پاسداری از خلق عظیمش دلخوش می‌سازد، زیرا مشرکین تهمت‌های ناروا به او زده و او را دیوانه خوانده بودند.

ضمنـا آن جنـاب را بـه شدیــدترین وجهی از اطاعت مشــرکین و مـداهنه آنـان نهی نمـوده و امر اکیـد می‌کنـد کـه در برابر حکم پروردگارش صبور باشد:

می‌فرماید: تو زحمات رسالت خدا را تحمل کن که اجرت نزد پروردگار قطع نمی‌شود! و زحماتت به هدر نمی‌رود!

آن‌گاه به عظیم‌ترین صفات رسولش تکیه می‌کند و می‌فرماید:

«وَ اِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیمٍ!»

«تو ای پیامبر! سجایای اخلاقی عظیمی داری!»

این آیه شریفه هرچند فی نفسه حسن خلق رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله را می‌ستاید و آن را بزرگ

(۳۳۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

می‌شمارد لکن با در نظر گرفتن خصوص سیاق، به خصوص اخلاق پسندیده اجتماعی‌اش نظر دارد، اخلاقی که مربوط به معاشرت است، از قبیل استواری بر حق، صبر در مقابل آزار مردم و خطاکاری‌های اراذل، عفو و اغماض از آنان و سخاوت و مدارا و تواضع و امثال این‌ها.

خدای تعالی در ادامه آیات می‌فرماید:

«فَسَتُبْصِرُ وَ یُبْصِرونَ! بِاَیِّکُمُ الْمَفْتُونُ! اِنَّ رَبَّکَ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبیلِهِ وَ هُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدینَ...!»

«پس به زودی خواهی دید و خواهند فهمید،

که کدامتان مبتلا به جنون هستید!

مسلما پروردگارت داناتر است به این‌که چه کسی از راه او گمراه شده و چه کسانی

چه خلق عظیم داری! ای محمد! (۳۳۷)

راه‌یافتگانند!

پس تکذیب گران را اطاعت مکن!

آن‌ها همین را می‌خواهند که تو سازش کنی و آن‌ها هم با تو بسازند!

و نیز هر فرومایه عیب‌جو که برای هر حق و باطلی سوگند می‌خورد

و در بین مردم سخن چینی و افساد می کند

و مانع رسیدن خیر به مردم می‌شود

و نیز هر تجاوزگر دل آلوده‌ای را اطاعت مکن!» (۵ تا ۱۲ / قلم) (۱)

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۴۸.

(۳۳۸) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

## تا هرجا که راضی شدی شفاعت کن امت را!

«وَ الضُّحی! وَ اللَّیْلِ اذا سَجی! ما وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ ما قَلی!

وَ لَلْاخِرَةُ خَیْرٌ لَکَ مِنَ الْاُوْلی!

وَ لَسَوْفَ یُعْطیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی!»

«سوگند به هنگام چاشت، که نور خورشید گسترده می‌شود!

و به شب هنگام، که سکونت و آرامش می‌بخشد!

که پروردگارت نور وحی را از تو قطع نمی کند!

و تو را با قطع وحی در تاریکی حیرت رها نمی کند!

بلکه آن‌چه برای آخرت ذخیره کرده بسی بالاتر از دنیائی است،

تا هرجا که راضی شدی شفاعت کن امت را! (۳۳۹)

که در آن مورد عنایت او واقع شده‌ای!

و پروردگارت به زودی عطائی به تو می‌بخشد که راضی شوی!» (۱ تا ۵ / ضحی)

در آیات بعدی، خدای سبحان به بعضی از نعمت‌های بزرگی اشاره می‌کند که به رسول گرامی خود انعام کرده بود:
رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هنوز در شکم مادر بود که پدرش از دنیا رفت و دو ساله بود که مادرش درگذشت و هشت ساله بود که کفیل و سرپرست و جدش عبدالمطلب از دنیا رفت که از آن به بعد در تحت تکفل عمویش ابوطالب قرار گرفت.
«آیا نبود که تو را یتیم یافت
و جایگاهت داد؟
(۳۴۰) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم
و آیا نبود که راه به جائی نمی‌بردی
و قدم به قدم هدایتت کرد؟
و تهی دستت یافت
و پس بی‌نیازت کرد؟» (۶ تا ۸ / ضحی)
اشاره‌ای به تهی دستی رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله دارد که از مال دنیا چیزی نداشت و خدای‌تعالی او را بعد از ازدواج با خدیجه علیهاالسلام بی‌نیاز کرد و خدیجه تمامی اموالش را با همه کثرت که داشت به آن جناب بخشید.
در پایان آیات به عنوان نتیجه‌گیری از عنایاتی که به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شده، می‌فرماید:
«تو طعم ذلتی را که یتیم می‌چشد
تا هرجا که راضی شدی شفاعت کن امت را! (۳۴۱)
چشیده‌ای!
تو ذلت و شکسته شدن دل او را،
احساس کرده‌ای!
پس هیچ یتیمی را خوار مشمار!
و مال او را هم خوار مدار و در آن تجاوز مکن!
تو تلخی گمراهی و احتیاج به هدایت را
و تلخی فقر و تهی دستی را درک کرده‌ای!
پس هیچ سائلی را که از تو حاجت می‌خواهد از خود مران!
و حاجتش اگر هدایت است و اگر معاش، برآورده ساز!
و تو طعم انعام خدا را بعد از فقر و تهی دستی چشیده‌ای
(۳۴۲) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم
و ارزش جود و کرم و رحمت خدا را می‌دانی!
پس نعمت او را سپاس گوی!
و همه جا نعمتش را یادآور شو!
و از مردم پنهان مدار!» (۶ تا ۱۱ / ضحی)
در روایات اسلامی از طریق حرب بن شریح در (درالمنثور) روایت شده که گفت: «من به ابی‌جعفر محمدبن علی‌بن الحسین (امام باقر علیه‌السلام گفتم: به نظر شما این شفاعتی که اهل عراق بر سر زبان‌ها دارند، حق است؟ فرمود:
ـ آری! به خدا سوگند! عمویم محمدبن حنفیه از علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام نقل کرد که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

ـ آن قدر از امتم شفاعت می‌کنم که خدای تعالی خطاب می‌کند:

تا هرجا که راضی شدی شفاعت کن امت را! (۳۴۳)

ـ ای محمد راضی شدی؟ عرضه می‌دارم:

ـ بلی! پروردگارا! راضی شدم!

آن‌گاه (امام) رو به من (ابن شریح) کرد و فرمود: شما به اهل عراق می‌گوئید: از تمامی آیات قرآن آیه‌ای که بیش از همه امیدبخش است آیه زیر است:

«قُلْ یا عِبادِیَ الَّذینَ اَسْرَفُوا عَلی اَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوامِنْ رَحْمَهِْ اللّهِ اِنَّ اللّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمیعا...: ای بندگانم که بر نفس خود ستم روا داشتید از رحمت الهی مأیوس نشوید! که خدا همه گناهان را می‌آمرزد...!» (۵۳ / زمر)

عرضه داشتم: بلی، ما این‌طور معتقدیم! فرمود:

ـ لکن ما اهل بیت می‌گوئیم از همه آیات در کتاب خدا امیدبخش‌تر آیه‌ای است که راجع به شفاعت است. آن‌جا که می‌فرماید:

(۳۴۴) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

«وَ لَسَوْفَ یُعْطیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی!»

«پروردگارت به زودی عطائی می‌کند که راضی شوی!» (۱)

## درود خدا و ملائکه او بر پیامبر

«اِنَّ اللّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ!

ـ یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلیما!»

«بی‌گمان، خدا و ملائکه او بر پیامبر درود می‌فرستند!

ـ ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر او درود فرستید و سلام کنید، سلام‌کردنی!»

۱– المیزان ج: ۴۰، ص: ۲۷۹.

درود خدا و ملائکه او بر پیامبر (۳۴۵)

(۵۶/احزاب)

در روایات اسلامی از حضرت علی علیه‌السلام نقل شده، در موردی در پاسخ سؤال یکی از اهل کتاب، که از معجزات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و احترام او نزد خدا، با اشاره به احترام و سجده ملائکه بر آدم ابوالبشر، پرسید، جواب داد:

سجده ملائکه برای آدم اطاعت و عبادت آدم نبود و ملائکه آدم را در مقابل خدا نپرستیدند بلکه خدای تعالی آنان را بر این کار واداشت تا اعترافی باشد از ملائکه بر برتری آدم و رحمتی باشد از خدا بر او.

ولی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را فضیلتی بالاتر از این داد. خدای عزّوجلّ با آن بزرگی و جبروتی که دارد و با تمامی ملائکه‌اش، بر محمد صلوات و درود فرستاد و صلوات فرستادن مؤمنین بر او را عبادت خود خواند! (۱)

(۳۴۶) گفتمان‌های استراتژیک قرآن کریم

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف ) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹